



# خراسان

مجله مطالعات زبان و ادبیات

در این شماره

عبدان در آذربایجان  
بیان ادبیات در ایران  
سفرنامه‌های  
راه  
عادت و ریشه‌های  
فرهنگ  
عنوان حکایت

۲۷

سال ششم - شماره نخست

چهارم - تیر ۱۳۶۵

آکادمی علوم ج.د.ا. مرکز زبانها و ادبیات

دیپارتمنت دری

## فهرست مطالب

نویسنده	عنوان	صفحه
مدیر مسؤول	خراسان را بهار انه ترسازیم	۱
پوهاند شهر ستانی	ادبیات دری و پیوند هـای آن با ادبیات جهان	۵
محقق حسین نایل	سخن ساز تبعیدی و پیا مهی او	۳۰
عین الدین نصر	واژه	۶۴
پوهندوی حسین یمین	عدد و ویژه گیهای کـار بر دی آن در متون دری	۷۴
سر محقق دکتور عثما نجان عابدی و سر محقق عبدالغفار جوره یف	فر هنگ شا یسته تحسین	۸۶
زلمی هیوادل	خوشحال خان ختک وباز نا مه نگاری	۹۷

# خراسان

مجله دوماهه

مطالعات زبان و ادبیات



حمل - نور ۱۳۶۵

شماره اول - سال ششم

## خراسان را بهار آنه ترسازیم

پنجسال از پیدایی خراسان میگذرد، پنجسالی که باتلاش و تپش همراه بود، برای بایسته‌گی بیشتر و بالنده‌گی سزاوار تر آن. نمیدانیم، با این پوششهای به اوجی دست یافته ایم یا هنوز هم با فرودها سروکار داریم و از فرازها نشانی و جلوه‌ی نیست. اما داوری هواداران خراسان بر چگونه‌گی کار ما، در سالانی که گذشت، به یقین در گزینش راه و عرصه پروازهای بیشتر، مددگار و پشتوانه عمل ما خواهد بود به قول خداوند گار بلخ:

**خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران**

با آنکه میدانیم براوج پانهادن و فراز هارادرنور دیدن، کاریست به غایت دشوار - آن دشوار خواستنی که چشم بدان دوخته‌ایم و آرزوی رسیدن بدان دردل ماریشه‌دوانیده است - این نکته را از یاد نخواهیم برد که تا (سیمرغ) رادر یابیم باید بال پرواز بکشاییم و

مرا حلی را بیما بیم که خار زاراند و صعب العبور و ایما ن خارا بین می  
خواهند و دل قوی و عشق آتشین.

درد بر تو آنا بر هر وانی که (سر زشمهای خار مغیلان) را پذیرامی  
شوند و نه سوی (کعبه مقصود) گام بر میدارند و آن پالانمشانی که (آینه  
سکندر) و (جام جم) خردو دانششان انسا ن را به هور ستان (طور)  
فراموش خواند و (زندانیان دما وند) را فر یاد میزند که (درفش کاویانی)  
را بر افراز یدو گرامی بدارید.

خوشنود آنانی که با نوا ی ارغنون مثنوی، معنویت را بدینگونه  
ساز میگذارند :

نی سپیدی موی اندر ریش و سر	بیر ، پیر عقل باشد ای پسر
ما بقی خود استخوان وریشه ای	ای برادر ، تو همان اندیشه ای
و ربود خاری ، تو هیمة گلخنی	و ربود اندیشه ات گل ، گلشنی
دمبدم در تو خزان است و بهار	ای برادر ، عقل یکدم با خود آر

از خزان و بهار سخن رفت. بهار را گرامی باید داشت ، بهار را که موسم  
بیداری و بالنده گیست .

بهار را که در ورق ورق شگوفه هایش ، شگوفایی مینگـریم و در  
چمنستان زمردینش سرسبزی امید را ، و از زبان موج موج دریا  
هایش ، داستانهای پیکار نستوه مردان را ، با توفان حادثه هامیشنویم.  
باور مندیم ، بهار اندیشانی که در بلور ذهن شان خرمی و طراوت  
موج میزند ، گستره ادبیات پر بار ما را که «دگر خواهی» و «انسانمنشی»  
و پیامهای جاودانه زردشت به شفافیت و فراوانی باران بهاری در آن  
تجلی دارد ، در میا بند و مردم را و نیازشان را از یاد نمیبرند .

این شیفته گان فرهنگ و دانش خامه بر میدارند و مسوولانه مبی  
نویسند ، شیشه عمر سیاه شب را میسکنند ، ناگفته ها را باز میگویند و  
برانبوه یافته های انسانی به قدر همت خود میا فزایند و در پرتو آن ،  
روشنبینان امروز و فردا ، هم با سیمای (استوره قهرمانان) گذر  
شده و (پرومته) های زمان خویش و هم با (اسفندیار) های

«آشیل» ها «کاه» ها و اسپارتا کوس ها آشنا میگردند و در نهایت انسان را، با تمامیت او درمییابند و انسانیت را گرامی می دارند. به یک سخن، آفرینشهای ناب و سازنده آنانی ستایش بر—  
انگیز است. که آتش خرد و داد را میافروزند، آتشی که خرمن بیداشی و بیداد گردی را میسو زاند و چراغ راه پاکدلان و نیک اندیشان دادخواه و دادگستر میگردد.

چه ستوده نی اند آنانی که «سپاه سبزه» را به آوردگاه زمان می فرستند. تا «لطافت از هوایش همیشه در دست گیرد»، و انسان زیبا بی خیال انگیز طبیعت را لمس کند. خوش بینی در او ریشه دواند و به آینده بهارگون باور راستینی بیاید.

مقدم بهار. که از باستان نگاه گرامی بوده است، در شعر دری از همه، ظاهراً دیگر طبیعت، جایگاه ویژه تری یافته است. چنانکه بیشترینه سرایشگران ما، این موسم دلپذیر را که بیانگر فرجام ایستایی و خفته کیست و آغاز کار و پویایی، با تصویرهای دل انگیز و آرایه های دلپسند تکاره گری کرده اند.

ما که می خواهم پیام بهار را به دوستان خراسان برسانیم، ماکه میخواهیم خراسان بهارانه تر گردد و پژوهنده گان با جویشها و پوییشهای ژرفانه خود در بهار بالنده فر هنگ ما، جای سزا و ارتوری داشته باشند. بهاریه احساس بر انگیزی را از مغان روانی عری حساسان میداریم:

ز سبزه بر کشید صبح جوانی  
بنفشه پر طاووسی بر آرد  
هوای معتدل چون مهر فرزند  
صبا جعد سمن راشانه کرده  
بنفشه در خمار و سرخ گل مست  
صلا در داده کار افتاده گان را  
ز عشق لاله پیراهن دریسده  
ز مرد را به مرواید بسناده

چو پیر سبز پوش آسمانی  
چو از گل تخت کاووسی بر آرد  
بساط سبزه چون جان خرد مند  
شقایق سنگ رایتخانه کرده  
سمن ساقی و نرمس باده در دست  
صبا برقع کشاده ساده گان را  
سوی سرو از چمنها سر کشیده  
هوا بر سبزه گوهرها گسسته

گشاده باد نسرين را بناگوش  
شگرفانه شگوفه شانه بر موی  
گرفته هرگلی بر کف نثاری  
زجان افروخته هر يك چراغی  
قبای خویش را صد پاره کرده  
شمايل بر شمايل شاخ بر شاخ  
ریا حین بر تلروان سر فشانده  
به گرد سبزه با مادر به بازی

## (نظامی)

اداره خراسان، همنوا با این بهار که چون بهاران دیگر، تجسم  
گیرایی از جلوه های دل انگیز طبیعت است و بیگمان، چشم پوی  
ینده گان و جوینده گان را بارویشها و جو ششهایش در خشش تازه بی  
می بخشد، دست افشانی و پایکوبی طبیعت را بسوی خرمی، شادابی  
و باز آفرینی نمود دیگری ارزان میدارد و بر برگ برگ زمین فسرده  
خون گرم کاروبیکار را جاری و ساری مینماید، از شما دانشیان راستگر  
و درست اندیش، چشم دارد تا در پدرا می فرهنگ خود، چنان باشیفته  
گی تلاش ورزید که همه گان پیوسته برسگوی بهار ینه پژوهشهای  
تان زانو بزنند و ((سبزه اندرسبزه)) بینند (( چون حصار اندر حصار))

(مدیر مسؤول)

پوهاند شاه علی اکبر شهرستانی

# ادبیات دری و پیوندهای آن با ادبیات جهان

هانری ماسه میگوید :

مجنون و لیلی ، فرهاد و شیرین در زبان دری و مشرق زمین برای خواننده همان لذتی را فراهم میکنند که در مغرب زمین رومیو و ژولیت و ترستان و ایزولت .

داستانهای اینییدا ز ویرژیل و (( جنگل سیاه )) یا (( جنگل انبوه )) و کاندید از ولترو بینوایان و یکتور هو گوو دیگر داستانهای از قدیم و جدید را میتوان با داستانهای ورقه و گلشاه ، امیر حمزه صاحب قران ، سمک عیار ، و آلپ ارسلان رومی ، و حیدر بیگ ، نجما و غیره مقایسه کرد و وجوه اختلاف و مشابهت آنها را تصریح نمود . داستان یوسف و زلیخا و ورقه و گلشاه و لیلی و مجنون از داستانهای بیست که از گاه دیرین در بین اعراب شایع بوده است و از نگاه زیبایی و خوبی ، شاعران برای نده زبان دری همچون عیوقی شاعر دوره غزنویان ( در قرن پنجم هجری ) جامی ، امیر خسرو بلخی و دیگران آنها را به شکل مثنوی به نظم زیبا در آورده اند ،

و میتوا نیم هر یک از آنها را بادا سنا نهی پرداخته نو یسند هگان و شاعران مغربز مین مقاسسه کنیم .

۱- عفاف در رو میوو ژو لیت وه جنون و لیلی .  
 ۲- و حدت افکار انسا ن وتوافق طبایع و احساس آدمیان را تجلی میدعد .

۳- اختلاف قریحه شرقی و غربی .  
 ۴- هر دو تصویری از آداب و عادات و رسوم و طبایع قوم و ملت خود کشیده اند .

۵- هر دو احساس با انسانانی را وصف کرده اند که عبارات از عاطفه و محبت است .

۶- هر دو اثر تراژیدی یا غننامه اند .

۷- جایگاه قهرمان داستان یکی در ریگزارها و از دیگری شمیری در ایتالیا در کنار دریاست .

۸- یکی زنده گی بدوی داشته و دیگری زنده گی شهری .

۹- جریان عاشق شدن لیلی و مجنون و رومو و ژولیت در هنگام مهمانی و ضیافت بود است ، با این تفاوت که رومو ، ژولیت را در ضیافتی که در یک قصر مجلل ترتیب شده بود می بیند و اما مجنون ( قیس ) که جوان نظریف و شاعر بود و با شتر خود از حی بنی عامر می گذشت و بادیدن لیلی دختر مهدی بنی سعد عامری بر او شیفته میشود و شتر خود را قربانی میکند و دختران را مهمانی مینماید . (۱)

۱۰- همان سان که قیس با جوانی از بنی اعمام لیلی به رقابت و کشاکش میردازد رومو نیز با تاتیالیت پس از کاکای ژولیت منازعه می کند .

۱۱- نتیجه هر دو عشق نا کامیست .

۱۲- هر دو اثر عاشقانه توسط شاعر نامدار به وجود آورده شده است : لیلی و مجنون را که داستار عربی بود شاعر دانا حکیم نظامی گنجوی در سال ۵۸۴ = ۱۱۸۸ م به رشته نظم در آورد ، و بعد از او



شاهرا نی دیگر هیچون جا می ، امیر عالی شیر نوایی ، امیر خسرو دهلوی و مکتبی شیرازی نیی—زینکو اقتفا و منظوم کردند .

ورومو وژو لیمیت را که داستا ن دو عاشق اینتا لیا بی بود ، شاعر توانا بی چون شیکسپیر از حکایت اینتا لوی در سال ۱۵۹۷ م بسسه شکل نما یشنامه زیبا درآورد .

قابلی یاد دها نیست که عشق پاک و بی آایش در همه داستا نها و رومانهای گذشته مطالب اساسی را تشکیل میداد ، چنانکه این روحیه رادر (( یوسف و زلیخا )) و درورقه و گلشاه عیوقی و داستا ن «جنگل سیاه» و شیرین و فرهاد و دیگر داستا نها بی از این گونه مشاهده میکنیم .

۱۳ - قهرمان هر دو داستا ن را عاشقان و معشوقان تشکیل می دهند ، که به خاندانهای اعیان و روسای قبایل تعلق داشتند و داستا نها ی ورقه و گلشاه و نریستان و ایزولت و ویس و رامین و یوسف و زلیخا و سیف الملوک و بدیع الجمال و داستا ن عشقی زال و دختر مهرباب کابلی همه از همین قماش اند .

۱۴ - عاشقان در هر دو داستا ن نظر به صلابت و میبیت پدر لیلی و پدر ژولیت قدرت دیدار را به صورت آشکار ابا معشوقه خود نداردند . که این حالت را نظا می گنجوی به شکل مثنوی و شکسپیر به شکل نمایشنامه به قید قلم داده اند .

در هر دو داستا ن ندامت پدران نشان داده شده است که از کردار خود بالآخر نادم گشته اند .

۱۵ - در هر دو داستا ن بین عاشقان و معشوقان واسطه یی ایجاد گردیده است که این گونه واسطه اکثر دایه یازنان سال - خورده میبودند .

۱۶ - ولی آنچه بین هر دو داستا ن از همدیگر متفاوت است ، روحیه شرفی و غربی انقیاد است . لیلی تابع پدر است و به گفته او تن به ازدواج میدهد اما تا آخر به مجنون وفادار میماند و ژولیت بر زغم رضای پدر از اطاعت سر باز میزند

۱۷ - نقل داستان در منظومه‌مثنوی نظا می و دیگر داستا نه‌ای منظوم زبان دری به شکل تقابل قول و حکا یه و روایت و افسانه سرا بیست اما در داستان نما یشنامه ژو لیت به شکل‌نمایشنامه یی که عملا در صحنه‌تمثیل در معرض‌نمایش و گفتگو آورد می شود .

۱۸ - در هر دو اثر تشبیهات زیبا و دل انگیز و استعارات دلا- ویز به تناسب حال آمده است، که رنگینی عبارات و زیبا یی کلام آنها سبب علاقه خواننده و شنونده‌میشود .

۱۹- توصیف و ترسیم مناظر طبیعی در هر دو اثر جالب و قابل وصف است، با لخصوص توصیف ناب که در هر دو اثر به صورت زیبا به عمل آمده است .

۲۰ - در داستان شرفی ، عاشق شهزاده بیست شاعر که به یاد روی معشوق خوشایبات نغز و آبدار به جای گذاشته است و تا آخر حیات جز روی معشوقه ، چهره هیچ انسانی در مخیله او جا نمی گیرد و به یاد او جان میدهد .

اما عاشق ژو لیت یعنی رو مومرد بیست شمشیر در کمر باویژه‌گی ارو پایی و به پابندی و خلوص شرفی عادات ندارد .

عاشقان و معشوقان در مشرق‌زمین در داستا نه‌ای ما همیشه وفادار اند ، اما داستان‌های مغرب‌زمین از این مزیت برخوردار نیستند .

قیس ( مجنون ) به یاد لیلی‌گاهی با آهو سخن میزند ، گاهی بادریا و گاه با مرغ . اما در داستان رومو و ژولیت از این چیزها خبری نیست .

اخبار لیلی و مجنون یا قیس در سالهای قرن اول هجری بین اعراب سمر بود و بالاخره در قرن سوم هجری ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه الدینوری ( ۲۱۳ - ۲۷۶ ه ) در کتابی بنام ((الشعر و الشعرا)) از آن یاد کرد و بعدا ابوالفرج علی بن الحسین بن احمد قرشی اصبهانی اشعار زیاد قیس را در کتاب خود (( اغانی )) درج کرد .

داستان رو مو و ژولیت در سال ۱۳۹۳ م در ایتالیا رخ داد. در سال ۱۵۵۴ نویسنده ایتالیا یعنی متو و باند لئو آن داستان را انتشار داد و این داستان از سالها قبل در ضمن حکایات سیر میکرد، و در سال ۱۵۵۹ از ایتالوی به فرانسوی توسط پی یر بواستو ترجمه گردید و شکسپیر در سال ۱۵۹۷ آن داستان را از منای بعضی به دست آورده به شکل نمایشنامه زیبا درآورد. (۲)

زیبایی و مزیت در هر دو داستان آنست که نویسنده گان با کمال دقت و متانت، عفت قلم و اصول نویسنده گی را رعایت کرده اند و هیچگاه بیان حال عشق را با لوث فسق نیالوده اند. این شیوه نویسنده گی از ویژه گیهای دیرین داستان نویسان مشرق زمین بوده است. زیرا در بیان اینگونه داستانهای تصویر زیبا ییها، ناز کخیالیهای عاشق و معشوق در آینه افکار شاعر و نویسنده تجلی و تلالوی خاص دارد و هرگز نمیخواهند آنرا مکدر سازند. داستان تریستان و ایزو با داستان نویس و را مین شباهتی دارد:

۱ - تریستان خواهر زاده مارک شاه کورنوا (۳) بود. مارک او را به ایرلیند فرستاد تا ایزو را به نام او خواستگاری کند. ایزو دختر موخرمایی و قشنگ دختر شاه ایرلیند بود. (۴)

مادر ایزو در وقت حرکت او به طرف کنا دا، در محفظه کوچک دارویی سحر آمیز را تعبیه کرد تا ایزو در شب عروسی با شوهر خود آن را نصف کرده بخورد. اما در بین راه در اثر گرمی و شدت حرارت آنان تشنه شدند و مجبور گشتند تا مایع آن محفظه را مسامه و یا نه بنوشند. و آن هر دو که از نیروی دارو بیخبر بودند، با همدیگر به حد علاج ناپذیر شیفته گشتند. سالها بعد که شیدند تا آن عشق را پنهان سازند و چاره یی برای آن بیابند تا مورد سوظن مارک شاه واقع نشوند. ناچار در جنگلی پناه بردند. اگر چه پادشاه آنان را بخشود اما تریستان با پیش آمدی تازه رو برو گشت. و ناگزیر آمد تا به برتانیه کوچد، و در آنجا بادوشیزه یی طرح مزاجت

را یخت که او هم ایز و نام داشت مگر او را (( ایزوی مرمین دست )) می گفتند .

ایزوی مرمین دست در شب زفاف انگشتر ایزوی مو خرمایی را در انگشت تریستان دید ، مشا هده انگشتر در قلبش اثر گذاشت و هر چند بیشتر اندیشید نتوانست که تن به عروسی در دهد و ناچار در کنار تریستان ماند . از قضا تریستان در یکی از جنگ ها با شمشیر زهر آبداد زخمی گشت و میدانست که در مان آن جراحت نزد ایزوی مو خرمای بیست قاصدی رانزد او به کورنوای فرستاد و اظهار داشت : هر گاه دوا ی جراحت را آوردند کشتی را بآباد بان سفید خواهند آورد و الا باد با نشرا سیاه سازند . ایزوی مرمین دست ( دست سفید ) وانمود کرد که کشتی با باد بان سیاه می آید . تریستان در آخرین رمق زنده گی به سر میرسد ، آخرین نفس های زنده گی را کشید . ایزوی مو خرمایی هنگامی رسید که او جان سپرده بود ، اوهم خود را به روی نقش محبوب خویش افکنده و از اندوه با او به ابدیت پیوست .

مارك شاه دریافت که آنان از اثر سحر باهم دلباخته اند ، بنابراین آن آنان را بخشود . هر دورا دريك جا به خاک سپردند . پس در داستان تریستان و ایزو سه تن نقش اساسی دارند .

اکنون اصلیت و یس و را مین را از نگاه تاریخ بررسی کرده سپس مشا بهت و اختلاف هر دو داستان را مقایسه مینمایم . به قرار تحقیقی کریستانس دانمارکی (۵) موبد از سلاله ساسا نیان بوده است و از دواج بانزد یکان در کیش آنان جایز بوده است .

خلاصه داستان چنین است : شبی موبد شاه ضیا فستی داشت ، در آن ضیا فت شاهد خت شهر ورا دید و گرفتار او شد ، مگر او که شوهر کرده باردار بود ، موبد شاه از او تعهد گرفت تا فرزندش را به حباله او در آرد . از قضای زاده دختر بود و نامش را ویسه یا ویس گذاشتند . ویس در هنگام کودکی با برادر رضا عیش رامین

همبازی بود و را مین برا در موبدشا • بود . ما در ویس وعده یی را که به شاه داده بود فرا مو ش کردو دختر خود را بابرادرش ((ویرو)) تزویج کرد . مگر حادثه یی پیش آمد که این وصلت را ناممکن ساخت . موبد شاه در پی انتقام بر آمد با پدرش جنگ آغاز کرد و پدر ویس در آن جنگ به قتل آمد .

موبد شاه دختر را اختطاف کرد . شام پیر هر چند کوشید ویس به زوجت او رضا نداد و به داد یی خود که زن جادو و گر بود متوسل شد تا چاره کارش کند این زن سحری گرد و ماده جادوی خود را در زمین مدفون کرد و بدانوسیله موبد شاه را تا یک ماه از حرکت باز داشت . مگر در اثر سیلاب طلسم ناپدید گشت و سبب شد تا موبد شاه از ویس جدا گردد .

محبت ویس و رامین که از آوان طفولیت برجای بود ، به وساطت دایه تازه تر میگردد . اما رامین در جریان سالهای گرفتاری ویس به دستور موبد شاه به دختر دیگر که ((گل)) نام داشت ازدواج می نماید . اما خاطره ویس زمان زمان او را از خود بیخود می سازد و نامه های ویس سوز و درد او را افزون میگرداند ، و ناچار جان بر کف نهاد • به کاخ موبدمیرود ، و در غیاب موبدشا • نگاهبانان قصر را میکشد و ویس را با خزانه یکجا از آنجا میرباید و با گنج شاه ، لشکری برای خود می آراید و با برادر خود موبد به جنگ می پردازد ، و موبد شاه در وقت مقابله گراز کشته می شود و رامین جان نشین او می گردد و با ویس عروسی کرده و تصادفاً ویس پیش آزاد میمیرد . رامین شاهی را به پسر بزرگ خویش گذاشته خود در کنار نقش و پوس سه سال تمام به عبادت مینشیند و میمیرد و هر دو را یکجا در یک دخمه می گذارند . اکنون و جوه مشابیه و اختلاف هر دو داستان را بررسی می نمایم :

۱ - داستان تریستان مانند داستان ویس و رامین از زمان قدیم باز مانده بود و تا قرن دوازدهم عیسوی بار بار دست خورد • بود .

- ۲ - در آغاز داستان ویس و رامین سهواری بسپ سیاه می آید و در قصه تریستان بادبان سیاه آمده است .
- ۳ - اما در داستان ویس آواز ازدواج با قاتل پدر خویش ابا می ورزد و ایزو هم در اول از محبت با تریستان که قاتل کاکایش بود خود داری می کند اما در وی سحر آگین آنان را شیفته همدیگر میسازد .
- ۴ - محبت تریستان و ایزو از اثر استعمال ماده جادویی است . اما دوستی ویس و رامین از هنگام کودکی و طبیعی آمده است .
- ۵ - اختطاف معشوقان در هر دو داستان شبیه و یکسان است .
- ۶ - در داستان تریستان زن بلستی جا دو گر است و در داستان ویس دایه او .
- ۷ - ایزو رضا به قضا میدهد اما ویس خود را از تیر قضا به یک سو میکشد .
- ۸ - کنیز ایزو که بر انگین نام داشت در فرصت مساعد خود را ایزو ساخته به جای او به بسترمارك شاه میخواند ، و دایه ویس هم همین کار را می کند .
- ۹ - هر دو شاه با دو تن ناراضی ازدواج می نمایند .
- ۱۰ - در جریان سالها رامین با گل و تریستان با ایزوی مرمرین دست ازدواج میکنند اما زشواره آتش عشق امان نمیبند .
- ۱۱ - در داستان تریستان و ایزو عشق هر دو عاشق و معشوق ازلی پنداشته میشود ، و پندارند که آن دو بدی با هم دل بسته اند و این رابطه را فسون جا دو گرایجاد کرده است و زیبا بی شا - عراقه داستان تریستان از همین جا آمده است . و فسا توم یا (( سرنوشت )) در آن دخیل انگاشته شده است .
- ۱۲ - اما عشق ویس و رامین مولود تصادف نیست بلکه کاملاً طبیعی و فطری از کودکی و همبازی بودنشان پایداری ماند است ، و آن هر دو که در اول خواهر و برادر رضاعی بودند ، به دو تن دل بسته میدلگشتند .

۱۳- در ایزو و ترستان فسون سبب و بسته گی آنان گردید ه اما در ویس و زامین جاد و برای دل سردی موبد شاه به کاربرد شد .

۱۴- ویس و زامین چندی به خوشی میزیند اما ترستان و ایزو هرگز بدان سعادت نمی رسند.

داستان ویس و زامین به قرا رتحقیق ( Fr.Gabriele ) در زبان پهلوی وجود داشته است و فخرالدین اسعد گرگانی که آن را به نظم بسیار زیبا در آورد ه است ، نیز این موضوع را ذکر میکند و میگوید :

زبان پهلوی هر که سرآید خراسان آن بود کزوی خورآید  
به قرار تصریح ها نری ماسه (ص ۱۲ مقدمه ) معنای موبد ،  
مکوبت یا کیمیا گر است یعنی مس را طلا سازد .

رسوم ازدواج با همخون و امثال آن و رسوم دیگری که در ویس و زامین ذکر گردید بقایای زرد هشتی است .

گریستانس عقیده دارد که این داستان نوعی از رسوم و عنعنات شاهان قدیم ساسانی را ارائه میدارد . (۶)

مولف محمل التوارخ آن را از ایام شاه پور اول پادشاه دوم خاندان و سلاله ساسانی میداند . حمدالله مستوفی و میرخواندان را قدیمتر از گشته اندر به سلسله خاندان پارت ارسه سید میرسانند . و مینورسکی در تحقیقی ارائه کرده است که تاریخ این داستان به زمان اریسه سید میرسد که جدشان نودرز بوده است .

این داستان از جمله داستانهای بسیار کهن در زبان دریست و فخرالدین اسعد گرگانی در حدود ۴۴۶ هـ نظم آن را به پایان آورد . ابو نواس شاعر زمان عباسیان ( ۷۵۷ - ۸۱۴ ) از آن داستان نام برده است . (۷) مقدمه ترجمه ویس و زامین چاپ ۱۹۵۹ - پاریس - ص ۸-۱۴ ) (۸)

داستان ورقه و گلشاه از نوع داستا نها بیست که میتوان آن را ((داستان ماجرا جویی)) نامید، شباهت به رو مانهایی دارد که در باره شوالیه ها نوشته شده است که این نوع رومان را در زبان فرانسوی به نام ((رومان دو (Cape) (\*)) یا رومان ماجرا جویی)) میگویند. بخشهای مختلف آن خیلی تند و اعجاب آمیز است و ماجرا ها بارو حیه شخصیت ها بیرابطه به نظر می آیند.

باری چنان به نظر می آید که روحیه قهرمانان داستان تغییر پذیر است، ورقه، گلشاه را دوست دارد و ربیع هم گلشاه را دوست دارد و برای وصال او میجنگند و ربیع کشته میشود، پادشاه شان نیز به آوازه، اورا دوست دارد. زد و بند و مردن در آن مجدها به بار میآید. هر گاه این اثر را با ویس و رامین یا شاه نامه مقایسه کنیم که تتر بیا هم عصر با آنها به شعر زبان دری در آورده شده است، مشا هده خوا هیم کرد که آندو اثر نسبت به این اثر بیشتر خم و پیچ دارند، و ساده نیستند، زیرا اسعد گرگانی در ویس و رامین همچون ورقه و گلشاه یک داستان عشقی را انعکاس داده است که در بخشهای مختلف آن عادات و سجایای شخصیت ها به شکل دراماتیک مزج گردیده است و تغییراتی که از جریان حوادث نماینده گی مینماید بیان گردیده است، و میتوان گفت که اینگونه تغییرات و اختلاف ا ز واقعیت کامل اثر نه بلکه از طبع مولف نشأت نموده باشد. یا ساده گی ماخذ سبب تردیده است تا کار بدین منوال انجام یابد.

و چون این اثر را با اصل آن مقایسه کنیم میتوان دانست که چه چیزهایی بر اصل افزوده شده است.

همه مولفان گفته اند که داستان این اثر با همان داستانی شبیه است که در جزء بیستم کتاب آغانی ابوالفرج اصفهانی آمده است. و آن عبارات از سرگذشت و جریان داستان شیفته گی و آشفته گی شاعر عروه بن حزام العذری و دختر کاکایش عفره میباشد. این نظر را بو سورت هم بعد از تحقیق تأیید کرده است. (۹)

\* Romandl capled, epee



برای اثبات ، نقاط مشترک هر دو اثر را در اینجا به بررسی می‌گیریم ، و این نقاط از نظر دوربین دکتور صفا و احمد آتش هم به دور مانده اند.

این داستان اصلاً يك داستان عربی ساده است .  
 عروه از پدر یتیم مانده بود و کاکایش عقال او را پرورد. وی از کودکی با دختر کاکای خود به نام عفرا همبازی بود و در جوانی دل در گرو گان او گذاشت ، و هر گاهی که به سن رشد رسید ، از خاله خود خواست تا دختر عمش عفرا را برایش خواستگاری کند . عمش اظهار میدارد که عروه از خواسته‌های دنیا چیزی ندارد و جوانی نادار است . عروه این تقاضا را مکرر میسازد . اما زن کاکایش میگوید که به خویشاوندی بازنی ثروتمند و مستعد نیاز دارد . و عروه هر چند بیشتر میگوید که ما در عفرا راضی سازد ، نمیشود . عروه میگوید وی برای آوردن مال و منال به نزد مامای خود به یمن خواهد رفت تا ثروتی بیاورد و به آنان تاکید کرد که تا زمان عودت او عفرا را به کسی دیگر تزویج نکنند . در ایام غیابت او شاه‌شام به نزد بنی ضبه ( که در شمال نجد بودند و بعد ها به عراق منتقل گشتند ) ( منجد ، اعلام ص ۴۳۰ ) بی‌آید و چند گاهی آنجا میباشد و از عفرا خواستگاری میکند . و با آنکه هدایای گرانبها برای پدر عفرا پیشکش مینماید سودی نمیبخشد ناگزیر مادر دختر را جست و جو و به او تزویج میگذرد . و وی را به آن وصلت راضی میسازد . زن ، شوهر خود را ناگزیر میسازد تا بپذیرد که عروه دیگر باز نمیگردد ، و شواهد وجود ندارد تا زنده بودن او را ثابت کند . ناچار دختر را به شاه‌شام میدهند . اوسه روز بعد از مراسم او را به شام میبرد . پدر عفرا دست به حيله می‌بازد و گور کهنه بی‌درست و وانمود مینماید که عفرا مرده است و قبیله را تاکید میکند تا از آنرا کسی را آگاه نسازند . چندی بعد عروه باز می‌گردد . کاکایش او را در کنار قبر ساخته گوی میبرد . چندی میگذرد و عروه به شام می‌رود و در آنجا شاه‌شام او را به مهمانی میخواند و در آنجا انگشتر

نشا نی کرده عفر ا رابه او تقد یم میکند . عفر ا به خادمه میگوید تا شاه را خبر کند که مهمان پسر کاکای اوست . شاه اجازه میدهد تا آن دودل داده با هم ببینند اما یکی از خدمتگاران را میگرداند تا گزارش گفت و گوی آن هردو را برای اوراز رسانا آن دو دلداده بارعایت آنان باهم دیده از همینما یند . شاه اسرار میوزد تا عروه در نزدش بماند ، مگر جوان مرخص میشود و در راه از نو میدی زیاد ناجور میافتد . در این اثنا مستحاب الدعوات و حکیمی از یما مه آنجا گذرش میافتد ، و عروه از او تقاضای مداوا مینماید . اما فایده نمیکند و عروه در وقت مرگ ابیاتی میسر ایدو جان به جان آفرین میدهد . (۱۰) این داستان و باهمین طول و عرض و جزویات در کتاب فوات الوفیات تالیف محمد الکتبی ( وفات سال ۷۶۴ هـ مطابق ۱۳۶۳ - ۱۳۶۴ م ) (۱۱) نیز درج گردیده است .

این داستان همان داستان ورقه و گلشاه است که عیوقی آن را در زمان سلطان محمود غزنوی به نظم در آورد در آن زمان داستان وامق و عذرا را عنصری بلخی به نظم در آورده بود (۱۲) داستان ورقه و گلشاه \* نیز همین سان است که در اثر حرص مادر گلشاه ، او رابه ملك محسن میدهند . حرص مادر ، ناگامی دو دلداده ضعف پدر . آمدن شخص سوم از شام جدایی بین عاشق و معشوق ، و سفر ورقه به سوریه ، و باز دیدن آن دوباکباز و بر خورد عاشق با مردی پیشین و دیگر و دیگر جریانها همه شبیه اند ، و در کتاب آغانی تنها جریان عشق آن دو تن آمده است . این داستان

\* عروه بن حزام ( وفات ۶۵ ) شاعری بود از بنی عذره که دختر کاکای خود عفر ا را دوست داشت . پدر عروه در کودکی او از دیار رفت . و تربیه او به دوش کاکایش ماند . خواست با دختر عم خود عروسی کند ، مگر فقر او سبب تعویق آن کار شد . . . . .  
( الموسوعة العربية المیسرة - چاپ دوم سال ۱۹۷۲ م و سلسله فرانکلن ، قاهره ، ص ۱۲۰۹ .

داستان نیست از ثروتمندان قبیله، اما در داستان ورقه و گلشاه يك سلسله جنگها و بودن گلشاه و ربیع بن عدنان و دیگر جریانهای هم وجود دارد .

ورقه و گلشاه از دو برادر به نام همام و هلال از قبیله بنی شیبان به دنیا می آیند ، و آن هر دو را در کو دکی به نام همد یگر شان ناف میبرند . و در جوانی آن هر دو خواستند که عروسی کنند اما تصافاً بنی عمر و برآنان یور ش می آرد و گلشاه گرفتار و اسیر میشود ، مگر بنی عمر و از آن شراب نوشی بیهوش میافتد و ورقه ، گلشاه را از خیمه او درو هله نخست میر باید . بار دیگر گلشاه به دست او اسیر میشود مگر این بار او را بانیزه از پادری آورد . وقتیکه میخواهند گلشاه را با ورقه عروسی کنند ، مادر گلشاه برای جهیز دختر خود از ورقه مال طلب میکند و شیر بها میخواهد اما ورقه که در این وقت نادر شده است ناچار به مامای خود سلیم شاه که خسرو یمن است رومی آورد تا مال و منالی به دست آرد و بقیه جریان همان سان آغاز میشود .

\* \* \*

تادیر زمانی زنده گمی ذهنی و روحی را فقط به وسیله شعر افاده مینمودند و دیر پایتر از این وسیله، وسیله یی دیگر نبود و آهنگ و نظم شعر کار حفظ آنرا سهل ساخته بود. قدیمترین نوع شعر، اشعار حماسی و رزمی بوده است ، که وسیله بیان ماجرا جو بیها ، بیان افتخارات و قهر ما نیها و خشم و غضب و غیره بوده است . حماسه سرایی از بدو دوره های زنده گمی در باستانگاه جلوم داشته است .

در یونان باستان این گونه شعر توسط هومر یا هومیروس شاعر نابینای یونان و در روم توسط ویرژیل اینیید جلوه ظهور یافته است . در باره هومر افکار ضد و نقیض وجود دارد ، و در این تناقضات سعی شده است تا وجود او را ممکن سازند هنوز هم در آن باره توافق بدید نیامده است . وسوالاتی در باره حقیقت هومر تا کنون مطرح میباشد ، میانگارانند که

مجموعه اشعار ((ایلیاد)) همچون ((اودیسه)) متشکل از پارچه هایبست که به بخشهای کمالاجدا گانه ارتباط دارند و جدا مرتب شده اند. مثلا ((خشم آشیل یاخیلوس)) بخش عمده را در مجموعه اشعار ایلیاد تشکیل میدهد، و همان سان در اودیسه: ((بازگشت اولیس)) يك بخش مجزا را میسازد. به تحقق رسیده است که همین پارچه ها عمرهای درازی دارند و پیش از آنکه همه دريك جنگ گرد آورده شوند، خیلی دست خورده اند و تا زمانیکه نسخه آن مرتب گردید، تغییرات و دستکارهای زیاد را متحمل گردیدند. و در آن کار به امر زمانمداران مطلق العنان در نیمه دوم قرن ششم قم به پایان آمد.

عدم توافق در چگونگی آن مجموعه حماسی بین متخصصان آن رشته به حد قابل توجه است و عده ای بر آنند که آن مجموعه اشعار رزمی اصلا در قرن هشتم قبل از میلاد در يك فاصله پنجسال بین ایلیاد و اودیسه، شکل گرفت. باوجود عدم اطمینان در تاریخ گردآوری مجموعه های مذکور، نمیتوان اهمیت آن را از نظر افکند، زیرا پارچه های زیبایی که در آنها هست، نمایانگر نبوغ و قدرت قریحه گردآورنده آنهاست. وجود ابهام در بخشهای مختلف از منابع پراکنده در هر دو مجموعه شعر به دور شخصیت های واحد و موضوع و عمل واحد دور میزند:

اولیس خودش از سفرهای خود و ماجراهایی که بدان برخورده است گفت و گو و حکایه مینماید که ذروه و انتهای انتقامجویی وی را ارائه میدارد.

به ملاحظه محتویات و اهمیت اشعار هومروس میتوان گفت که دو اصل عمده در آن اشعار متجلی است:

مذهب و اسطوره و ازنگاه اخلاقی و فکری نمایانگر افکار حماسی و قهرمانی انسان است و ازسوی دیگر معرفت انون یا تعامل ادب، و چنان درك میتوان کرد که تا آخر دوره عتیق این اشعار اساسا سوشالوده تر بیه جوانان را تشکیل میداد.

علی رغم آن در حوالی قرن هشتم ق.م، هسیود تصویر خوبی بود که آن را نمیتوان تاریخی گفت، زیرا هیچ شاعر یونانی دور از کاخ، زنده گسی متعادل و دشواری رابه سر نبرد. و همان معیار ها و اوزان اشعار هومرا برای بیان افکار مختلف به کار بردند و همان گونه تصورات را برای تحقق زنده گمی روز مره به کار بردند. (۱۳)

### اخیل یا اخیلوس

بزرگترین قهرمان یونانی که در اشعار و داستانهای الیاذه (یا الیاد) هومیروس نامش آمده است.

وی در هنگام محاصره تروا، شهزاده آن دیار را به قتل آورد، و خودش باتیر برادر هکتور یعنی بریس که در بجلک پایش خورده بود، جان داد. (منجد - اعلام - ص ۲).

آشیل از پدری به نام تیتیس و مادری به نام پیلی به دنیا آمده وی پادشاه میر میدون

و از نامدارترین قهرمانان حماسه هومروس است. اخیلوس، هکتور را در وقت محاصره تروا به انتقام قتل دوست خود پاتر و کل به قتل رساند. اما شخصی به نام باریس که برادر هکتور بود تیر زهر آگین در بجلک پایش زد و او از آن تیر بمرد. داستان او از خلال داستان الیاد شهرت یافته است. اصل علت شهرت او تصرف تروا (۱۴) نه بلکه خشم اخیلوس بوده است که سبب نجات لشکر یونان گشت. (لاروس، ۹۷، ص ۹۹۵)

گویند یونانیان برای تسخیر قلعه استوار تروا اسپی چو بون ساختند که ارتفاعش زیاد بود و بداندوسیه عیاران خویش را به شهر در آوردند، و آنان خود را در گوشه های متواری نگه داشتند و در فرصت مساعد در حصار راکشودند و بداندوسیه شهر را استیلا کردند. (۱۵)

اشعار و شاعران رزمی بیش از هومروس هم در یونان وجود داشته اند. آئیدها یاروایان در جشنها و مهانیها

شاهان و قهرمانان و جنگاوران را با سرودن آن سرودهای رزمی مجذوب میکردند. سرودهایشان همواره با جنگ و عود (یاستار) میبود. (این ماجراها از نسلی به نسلی به شکل متواتر انتقال مییافت و بالاخر افسانه‌ها و روایاتی را تشکیل داده بودند که یونانیان آنها را میگفتند.

یکی از این آیینها، رزمنامه (الیاد) را سرود که در حوالی قرن نهم ق.م انشاء گردید. هومروس که این حماسه نامه بدو منسوب است شخصی مجهول الهویست است، حماسه ایلید اندک اندک بی آنکه در باره انشای آن طریقی وجود داشته باشد ایجاد گردید. (۱۶)

چنانکه گفته آمد، حماسه ایلید انشاء گردیده است و اثر یک شاعر دیگر میباشد. به هر حال این هر دو حماسه با هم نزد یک اند و شبیه میباشند. و هر دو به شکل حماسه هومری به نظر می آید. ایلید و اوودیسه هر یک بیش از دوازده هزار بیت دارند. در جهان آن زمان یونان، این حماسه‌ها را مردم میخواندند و نوازدهنی به ذهنی انتقال میدادند. بعدها در حوالی قرن ششم در آتن در جریان اعیاد مذهبی یکی از روایان یا به اصطلاح ((شاهنامه‌خوانان)) آن را میخواندند. ((ایلید)) صحنه جنگ و محاصره تروا را بیان میکند.

آگاممنون قدیمترین شهزاده یونان، تروا را محاصره کرد. اما او اخیلوس مشهورترین قهرمان یونان را آزرده بود اخیلوس از اشتراک در آن جنگ ابا نمود. به دست هیکتور رزم آرای بزرگ اما دوستش با تروا کل در آن جنگ تروا کشته شد، اخیلوس برای انتقام با تروا کل با آگاممنون آشتی کرد، و در جنگ اشتراک نمود و هیکتور را کشت، و پدر هیکتور پریام از راه عجز نزد اخیلوس رفت تا جنازه پسرش را برایش بدهد. پریام دو پسر دیگر داشت. به نام پاریس و کساندر. (۱۷)

حماسه اوودیسه در باره ماجرای اولیس گفتگو دارد. هنگامیکه اولیس بعد از محاصره تروا به وطن خود ایتاک

می آید ، بعد از ترك كردن تروا در جزیره یی گرفتار ((الیه))  
 شاهدخت کالیپسو گشت . در آن ایام پسر اولیس قلیماق (کلیماک)  
 به جستجوی پدر بر آمد . و آن گاه زوس به هر مس که قاصد معبود آن  
 بود فرمان داد تا به کالیپسو بگوید که اولیس را آزاد گرداند ، بنابراین  
 کالیپسو ، اولیس را رها کرد ، اما پوسیدون  
 باد را رها کرد ، و اولیس را توفان باد در جزیره یی دیگر افکند و وی  
 را در آنجا شاه المینوس پذیرفت و بالاخره  
 وی به وطن خود ایشاک رسید و در آنجا پسر خود تلیماک و همسر خود  
 پنیلوب را دریافت .

در اشعار و سروده های هومروس در هر جا عجایب و غرایب  
 است و معبود آن همیشه و بلاوقفه در کارها مداخله مینماید .  
 معبودان گاهی از فراز کوه اولیپ در دشتهای تروا فرود می آیند تا  
 در کار جنگ با یونانیان کمک کنند .

چون معبود آن در اشعار هومروس ذوات علوی اند و عالتر از بشریت  
 بنا بر آن به بشر بیشتر همگون به نظر می آیند . آنان قادر اند  
 قضاوت و داوری کنند و نیکویی نمایند ، اما در عین حال هر یصند  
 و عداقت پیشه و از انسانان قشنگتر و زیبا تر  
 و نیرومند تر و ذکتر اند و توانا تر چون آنان غرائز عالیة نژاد یونان  
 را تمثیل مینمایند و مشخص میسازند بنابراین نظم و ترتیب را  
 دوست دارند ، و از ادب و انداز نگاهداری و هم آهنگی خوششان  
 می آید . چون در باره قهرمانان بحث میکند ، نشان میدهد که  
 آنان سجا یا بی ساده و عادی دارند ، و عشق سوزان و شدید  
 است و ازین لحاظ به بارها شباهت دارند . مگر خیلی رادوجوا  
 داند . و به آسانی میگیرند . رقیق القلب و محتاط و خوشتر دارند .  
 یکی از مشخصات طرز تفکر یونانی ظرافت و ذکاوت علمی  
 است . هومروس میگوید : اولیس در کار نیرنگ ((و لودوبه رور))  
 است .

هومروس میگوید : ((کوه اولیپ با هزار نهر خود)) مقرر معبودان

است . و یکی از مشخصات هو مروس ((تداوم )) است بدین معنی که بعضی از نعوت بلا فصل با بعضی کلمات دایما متصل باقی میمانند ، مثلا اخیلوس قهرمان و پهلوان نیست «چست و چا بك» تأثیرات هو مروس خیلی وسیع بوده است ، تمام تمدن یونان از آن بهره میبرد . نه تنها شاعران و نویسندگان از آن ملامت میشوند ، بلکه نقاشان و خرداندان و مجسمه سازان انتباه میگیرند . (۱۸)

\* \* \*

داستانهای شاهنامه نیز از باستانگاه ، همچون داستان ایساد و اودیسه از سینه یی به سینه یی و حتی از صفحه یی به صفحه یی انتقال مییافت . همان سان که هو مر ، دقیقی و بعد از او فردوسی شاهنامه را با منظوم کردن آن جاوید ساختند . شاهنامه از بسیجها با اشعار هو مروس شباهت دارد و اکنون به تحلیل آن از جنبه های مختلف میپردازیم :

۱- شاهنامه به مرور ایام از زمانهای باستان تا زمان فردوسی انتقال کرد . مآخذ شاهنامه عبارت بودند از (( خداینامه )) به زبان پهلوی ، شاهنامه ابوالموید بلخی و شاهنامه آزاد سرووشاید هم شاهنامه ابو منصور ی بوده است . (۱۹)

واصل داستانها و توار یسخشاهان گذشته راطبری ، ثعالبی و گردیزی ، و منهاج السراج و دیگران نبشته اند .

۲- داستان سیاوش (سیاوخش) پسر کیکاووس ورستم (رودستخم) استاد او با داستان اخیلوس و دوستش پتروکل شباهت دارد . همان سان که آشیل به خونخواهی پتروکل با هکتور جنگید و او را بکشت رستم نیز به خونخواهی سیاوخش بعد از آنکه بر کیکاووس به خشم شده بود ، برخاست و از افراسیاب انتقام کشید . (۲۰)

فرانگرسیان ( افراسیاب ) بیهوده میکوشید که چندین بار فر ایزدی (براساس عقیده ایرانیان) را بر باید . آنان میانگاشتند که شاه راستین مورد تایید ایزد است . وی چندین بار در بیشه یی با هو سره ( کیخسرو ) پسر سیاورشن جنگید ، و بالاخره با کرسه وزده (گرسویز ) که پشتیبان تخت بود به خون سیاورشن (سیاوش) واگر





ایرانه کشته شدند . این رزم‌چنان‌اثری پدید آورد که فنا ناپذیر و به افکار اثر افکن بود . با مرگ‌هو سروه زمان افتخار آفرین‌خاندان کوی به پایان میرسد ، و خراسان در آن زمان بعد از هو سروه با ملوک طوایف اداره میشد که هر کدام کوی لقب داشت . یکی از آنان کوی ویشتا سپه بوده است . زن وی هو تا و سا از خاندان نو تره بوده است . در زمان وی زروا ستر (زرتو شتره ) یا زرد هشت از خاندان سپی تا مه پدید می‌آید ، و دین جدید مزداپی را آشکار میکند . (۲۱) افراسیاب به جنگ کیکاووس آمد و مغلوب گشت و کیکاووس در کشور خویش راحت و امنیت برقرار کرد ، ولی ابلیس او را همراه ساخته جهت سفر به آسمان ترغیب کرد ، او به آسمان سفر کرد و چون عقابانش خسته شدند ، در جنگل مازندران فرو افتادند .

کیکاووس از آن جا نیز به همت رستم از آن عذاب نجات یافت . کیکاووس پسر کئیته‌بن کيقباد بود و قرار گرفته ابوریحان بیرونی (قن) از سال ۲۷۳۴ تا ۲۸۸۴ سلطنت کرد و مدت سلطنت او ۱۵۰ سال بود . (۲۲)

گوینده طوس در هنگام شکار زنی را در جنگل یافت و نسب او را پرسید گفت که از کدام خاندانست ، گفت از خویشاوند گرسیوزم . و قتی که کیکاووس او را دید بدوشیفته شد و از نژادش پرسید گفت از نسل آفریدو نم . کیکاووس او را به زنی گرفت . و از آن زن پسری به وجود آمد که نامش راسیاورشن (سیاووش) گذاشتند . همان گاه هیکه ما در سیاووش وفات یافت ، وی جوان شده بود . روزی با پدر خود نشسته بود که ما در اندرش سودا به او را دید بر او دل باخت ، اما سیاووش همیشه بدو به دیده مادر نگاه میکرد . و به گفته های سودا به فریب نخورد و سودا به دست به حيله و دسيسه زد تا سیاووش را به نزد کاووس سپه‌نام کند . کاووس از پسر خود دلیل خواست و سیاووش گفت از کوه آتش میگذرم . در حالیکه بر اسب سپاه سوار بود از آن کوه آتش‌خندان و سالم گذشت ، کاووس

از آن امتحان شاد گشت اما بالاخره او را به جنگ افراسیا ب فرستاد.  
(۲۳؟)

این داستان ، با يك داستان اساطیری یونان شباهت دارد و آن دلدادگی فدر زن تزه به پسر او و هیپولیت است . آریان دختر پادشاه کرت در اثنای حمله عساکر آتن و پیاده شدن آنان نظرش بر جوانی دارای تن و توش نیرومند و بلند بالا افتاده ، او پسرایزه پادشاه آتن است بر او گرفتار آمد ، و بالاخره با هم ازدواج کردند ، تزه آریان را به جا گذاشته به آتن برگشت . از ازدواج اولین تزه با انتیو پملکه آمازون پسری به دنیا آمده بود به نام هیپولیت .

وقتیکه او بازنی دیگر به نام فدر ازدواج کرد که خواهر آریان بود ، پسر آنتیو ب جوان رسا شده بود . این جوان به مطالعه حکمت علاقه فراوان داشت و از شکا رهبر گز دل برنمیکنند .

فدر بر پسر اندر خود دلباخته بود ، اما هیپولیت او را از خود دور میراند . این پیش آمد فدر را خشمگین ساخته به پدرش شکایت کرد که وی به دختر مینوس شاه کرت بی احترامی کرده است ، و او را باید تبعید کرد .

تزه پسر را تبعید کرد و هیپولیت در حالیکه سوار بر عراده بود و با سرعت از وطن خود دور میشد و از کنار بحر متفکرا نه میگذاشت ، از میان کفها و امواج دریا غولی خشم آگین سر به در آورد که شاخهای خوفناک و وجودش پوشیده از جوشن بود ، شکل جوانه گاو رام ناشدنی داشت و از دهایی دهشتناک بود ، و دنباله اش تاب خورده و معوج بود ، و آتشی که از دهن و سوراخهای بینی او بیرون فوران میکرد ، چشم اسپان را تاریک ساخته بود و موی بر بدن آنها راست شده بود . اسپان که از خوف به حد سرسام آوری میدویدند ، هیپولیت را از روی عراده بر زمین افکندند و وی در حالیکه سرش شکسته و وجودش پاره پاره شده بود جان میداد و آهسته نام پدر را بر زبان میراند .

فدر از شنیدن آن خبردیوا نه گشته اشک میریخت و بر خود نفرین میگفت و تاب آن خجا لترا نیاورده و خود را کشت. (۲۴) سیا و خش در اثر سعایت سودابه مادر اندر خویش مورد کین پدر قرار گرفته بود و از آن روا و راکار های شاق میفرمود و بالاخره به توران فرستاد و سیا و خش در جنگی که با افراسیاب کرد، کشته شد. رستم هر چند که کیکاووس را توصیه کرد تا کین از دل به در آرد، نشد و بر رستم بر آشفت و رستم از راه خشم با لشکر خود به سیستان رفت (۲۵) که این قسمت داستان با خشم آشیل براگا ممنون شبیه است.

اما وقتی که سیا و خش کشته شد رستم از سیستان بر گشت و سودابه را کشت و به جنگ افراسیاب رفت (۲۶) افراسیاب در جنگ مغلوب گشته از جنگ فرار کرد.

در داستان الیاد، هکتور به دست آشیل کشته میشود که به خو نخواهی دوست خود پتروکل آمده بود و رستم که به خو نخواهی سیا و خش آمده بود افراسیاب را شکست داد. اما وقتی که رستم بر گشت، افراسیاب هم به کشور خود مراجعت کرد و بعدا بار دیگر در زمان کیخسرو و رستم به توران رفت افراسیاب گریخت (۲۷) و بعد از چندین بار رفت و آمد و یورش بالاخره افراسیاب بار دیگر شکست یافت. (۲۸) شیده پسر افراسیاب به دست لشکریان کیخسرو کشته و بالاخره خودش هم گرفتار و با گرسیوز که محرک قتل سیا و خش بود، هردو به قتل آمدند. (۲۹)

۱ - داستان آشیل و تزه هردواز اساطیریا میتو لوژی یونان باستان است و بویی از تاریخ دارد. میتو لوژی در زبان یونانی از دو جز و (Muthos) مثل، فیل و (Logos) دانش ( مرکب است و آن افسانه

و تاریخ معبودان و الهه و قهرمانان قدیم و عتیق است. و کلمه (Muthos) از (Mythe) افسانه یونانی ماخوذ است و عبارت از حکایه عامیانه و ادبی میباشد که شخصیتها و موجودات خارق-

العاده و اعمال خیالی را در صحنه عمل می آورد و در آنها از حوادث تاریخی و حقیقی یا ما موله بحث میکند ، و بعضا در آنها عقده های فردی یا بعضی ساختمان های تحت الشعوری (Sous-ffiacent) به ارتباط مناسبتها ی خانواده گمی انعکاس داده میشود . (۳۰)

۲ - داستانهای سیاوش و فراسیاب و کیکاووس که از دوره شاهان کیان است رویی به تاریخ و رویی به افسانه دارند . اسمای اشخاص در طول از مننه زنده مانده اند ، اما شاخ و برگ بر اصل چسپانده شده است .

۳ - سیاوش از يك مادر بیگانه به دنیا آمده است که خوشایند و ندرگر سیوز بود و آنان با خاندان کیان عداوت داشتند .

۴ - هیپولیت از مادر ی به دنیا آمده بود که (( ملکه آمازونها )) بود آمازونها بر طبق روایات اساطیری یونان ، طایفه از زنان جنگاور و دلاور بودند که در ناحیه (( بونت یا بونتو - س )) (۳۱) سکونت داشتند ، یکی از ملکه های آنان که هیپولیت نام داشت در برابر هرا قلیوس (Heracles) مغلوب گشت و یکی دیگر از ملکه های آنان به نام پانتیه زیله (Penthesilee) که به یاری اهالی تروا شتافته بود توسط اخیلوس کشته شد . (۳۲)

۵ - هر دو پهلوان یعنی سیاوش و هیپولیت به نوع دسیسه و عشق نامشروع گرفتار آمدند و هر دو قربانی همان دسایس گشتند .

۶ - هر دو پهلوان در برابر تقاضای اهرمنی مقاومت نشان دادند .

۷ - هر دو پهلوان از مادرا نی بوده اند که به اسارت رفته بودند .

۸ - پدر خود را خودش از فرط اندوه و ندامت کشت ، مگر سودابه را رستم کشت ، و بعد برای انتقام سیاوش به جنگ افراسیاب رفت .

## سر چشمه ها و یاد داشتها

- ۱- ابوالفرج اصفهانی، آغانی، ج ۱ ص ۱۸۷.
- ۲- علی اصغر حکمت، رو میو و ژولیت ویلیا م شکسپیر، مقایسه با لیلی و مجنون نظامی گنجوی، طبع چا پخا نه برو خیم تهران .
- ۳- کورنوی یا کورنوال در جنوب اتاوا در کانادا موقعیت دارد .
- ۴- این داستان را بزبان های فرانسوی و انگلیسی بار بار نوشته اند و از قرن دوازدهم و سیزدهم بسیار شایع بوده است ، نوشته یی که بیشتر مورد استفاده بوده است ( لاروس اعلام ص ۱۶۰۹ ، پاریس ) میباشد .
- ۵- ایران در دوره ساسانیان، تالیف آرتور کریستانس، چاپ سال ۱۹۳۶ ، ص ۳۱۸ .
- 6—Les gestes des rois dans les traditions de l'antiquité, Tran, P.61
- ۷- فرهنگ ادبیات فارسی، دری - ص ۵۳۲ و المنجد ، اعلام ص ۱۹ .
- 8—Le Roman de wis et Romin, Fakhruddin Ascad Gorgoni, Traduit par Hen-ri Messe. Paris, 1959, P.21.
- 9—C.E. Bosworth the development of persian culture the early Ghosnavids VI London, 1968, P.33-34.
- 10—Le Roman de varge et Golsvat, Paris, 1970, P.21-23
- ۱۱- فوات الوفيات ، نسخه محمد عبدالحمید ، قاهره . ۱۹۵۱ ، ج دوم ص ص ۷۰-۷۴ .
- ۱۲- عروه بن الورد العباسی هم از شاعران دوره جا هلیت بود که در حوالی سال ۵۹۶ م جهان را پدرود گفت (محد ص ۴۶)
- 13— L'orient et 10 Grice Antigue Par Andre Aymard et Zeannine Auboyer, Pars, 1976, P.276.
- ۱۴- طراوده یا ترووا یا ایلون: شهری بوده است در آسیای صغیر

بنابر روایات افسانه‌های این شهر در برابر مهاجم خاندان شاهی آشینین یونانی و محاصرۀ آنان ده سال کامل مقاومت کردند. هومر شاعر یونان باستان در حماسۀ الیاد از آن یاد کرده است. در جایی که شهر طرواده آباد گردید. در جوار یک قریه از ترکیه انا تولیه به نام ((حصارلیک)) باستان نشناختن آلمانی شلیمان و دور پفلد اثرات معماریات قدیمه را یافتند، که تاریخ قدیمترین آن به سالهای سه هزار پیش از میلادی میرسد و چنان معلوم میشود (طراود هفتم) به دورهای سنوات ۱۵۰۰ تا ۱۸۱۴ ق.م تصادف میکند که مورد محاصرۀ یونانیان آمده بود. (لاروس ۱۹۷۰ ص ۱۶۰۹).

۱۵ - لاروس - ۱۹۷۰، ص ۱۶۰۹

۱۶ - کلتور عمومی، ج اول، از نشرات مالیۀ فرانسه، سال ۱۹۶۶ ص ۳۶-۳۷.

۱۷ - فرهنگ عمومی، ص ۳۷ - لاروس ۱۹۷۰ ص ۱۴۹۶.

18—Culture generale, 1966, Paris, P.37-38-yectures

Choisies Par A.Duehatenet Paris, P. 5-18.

۱۹ - نثر فارسی از آغاز تا زمان نظام الملك، تالیف دکتر ذبیح‌الله

صفا، چاپ ۱۳۴۷، تهران، ص ۱۵۲. نای هفت بند، تالیف باستانی پاریزی، ص ۲۶۸.

۲۰ - شاهنامه، کمیته دولتی طبع و نشر صفحات ۱۳۹ - ۱۵۰،

زنده گوی و مرگ پهلوانان در شاهنامه تالیف محمد علی اسلامی ندوشن، چاپ سوم، سال ۱۳۴۹، ص ۱۷۳ به بعد.

ایام زردشت به ۶۵-۶۰ ق.م میرسد، و میتوان تاریخ آن را به (۶۳۰) رساند.

21—Les kayanides, Par Ar- hur chistensen

1931, kopenhague, P.31-33.

- ۲۲- آثار الباقیه ، چاپ سال ۱۳۶۲ لیبریك ، ص ۱۰۴ ، شاهنامه چاپ مطبعه دولتی ، کمیته دولتی طبع و نشر ، ص ۸۲ .
- ۲۳- شاهنامه ، ص ۱۱۳-۱۲۴ زنده گی و مرگ پهلوانان در شاهنامه ، ص ۱۷۳-۱۸۴ .

24— Contes et Legendes Mythologiques par Emile Genest Paris, 1964, P.153-162.

و زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه ، ص ۱۸۵-۱۶۹ .

۲۵- شاهنامه ، چاپ کابل ، ص ۱۲۸ همان اثر ص ۱۴۱

۲۶- شاهنامه ، ص ۲۱۷

۲۷- شاهنامه ص ۲۱۱

۲۸- همان اثر ، ص ۲۲۷ .

۲۹- همان اثر ، ص ۲۷۴ .

30—Larousse, 1970, P.605(Mithridate)

۳۱- سرزمینی بود در شمال مشرق آسیای کوچک که در سال

۳۰۱ ق.م آزادی را از سلطه فارسین به دست آوردند و در

هنگام شاهنمیترایدات . چهارم خیلی نیرومند

شدند و در برابر حملات رومیان مردانه مقاومت کردند اما در سال

۶۰ م به تصرف رومیان درآمدند. ( لاروس - ۱۹۷۰ - ص ۱۴۹۶ )

۳۲- لاروس ، ۱۹۷۰ ، ص ۱۰۵

محقق حسین نایل

## سخن ساز تبعیدی و پیامهای او

سفینه غزلم را بر ندر عالم  
چو جام باده که مستان بر ندر دست به دست

شهر آوازه مند قند هار ، بدانسان که جمعی از مردان سیاست را در کنار خود پروده ، به همان گونه نیز شماری از دانشمندان و هنروران و سخنپردازان را به جامعه فرهنگی وطن ما عرضه داشته که اشعار و آثارشان به فرهنگ و ادب سرزمین ما رنگینی و غنا مندی بخشیده است .

هر گاه در ادبستان قند هار به تماشا بنشینیم با نوا سنجایی آشنا می به دست خواهد آمد که نغمه های دلپذیرشان کام جان را گوارایی میدهد و لطافت بیانشان گوش دل را به نوازش میگیرد .  
سر دار پاینده خان از مردان مدبر و با نام قند هار بود که در سیاست روزگار خود نقش نمایی داشت و پس از او فرزندان ، سالها در مسأله اداره این سرزمین ، خاصاً در بخشهای غربی و جنوب غربی کشور دست داشتند ، چنانکه دوست محمد خان دو نوبت به



سلطنت رسید و مدت بیست سال فر ما نروایی کرد و به دنبال او اولاد واحفا دش سا لیا ن متمادی زعا مت وطن را در خانواده خود حفظ نمودند .

پنج فرزند پاینده خان یعنی کندل خان ، مهر دل خان ، رحمدلخان شیر دلخان و پردلخان معروف به سرداران قند هاری بودند واز میان آنان مهر دلخان مرد ادیب و شاعر بود که به تخلص مشرقی شعر میسرود و دیوانی از او برجای است ( ۱ ) که میتوان روزی در باره او و شعر هایش به گفت و گو نشست .

سردار رحمدلخان که مدت‌ها در قند هار عهده های مهم را در اختیار داشت هنگام دستیابی دوست محمدخان برادر ناتنی اش بر هرات در ۱۲۷۲ ه . ، ترك و وطن گفت و به ایران رفت و چند سالی در آن سر زمین به سر برد و به سال ۱۲۷۸ در تهران به عمر ۶۴ دیده از جهان فرو بست و به وصیت او جسدش را به نجف دفن کردند .

غلام محمد طرزی ضمن قطعه‌یی که به مناسبت مرگ او سروده ، اشاره به دفن او در شهر نجف دارد:

از پهلوی دینداری ، این رتبه و عزت یافت

آسود در آن مرقد از همد می‌قرآن

بر نیم مه شوال ، در آخر یکشنبه

بر ملک فنازد پا در مملکت تهران

\* \* \*

غلام محمد طرزی فرزند ارشد رحمدلخان از چهره های تابان شعر و ادب در کشور ما بود که به جبهه ادبی سخنسرایان قندهار در سده سیزده تعلق داشت . او به سال ۱۲۴۵ ه . در شهر قندهار دیده به جهان باز کرد و عبارت ( باغ بهار دل ) ماده تاریخ آنست :

از (( باغ بهار دل )) طلب تاریخش

زیرا که دل از ولادتش یافت نوید

دوران خورد سالی طرزی در قندهار به آسوده حالی به سر آمد و تعلیمات او به شرایط آنروز انجام یافت و او درس ادب و شعرگویی

را بیشتر از عم خود مهر دل مشرقی یاد گرفت (۳) و در عرفان به طریقه نقشبند گرایش پیدا کرد .

آنگاه که رحمدل خان از وطن بیرون شد ، دوست محمد خان ، طرزی را با خود به کابل آورد و در صف شا هزاره گان جا یش داد و به موا جب بسنده سر بلند شـس گردانید .

پس از در گذشت دوست محمدخان که در هرات واقع شده ، شیر-علیخان و محمد افضل خان و محمد اعظم خان نیز او را مورد التفات قرار دادند و اکرامش نمودند ، اما شیر علیخان در نوبت دوم سلطنت خود به او سؤنیت پیدا کرد و زندانیش نمود و سبب آن ، دوستی طرزی با عبدالرحمان خان بود .

طرزی وضع خود را در زندان شیر علیخان در شعر یانعکاس داده که چند بیت آن بدینگونه است :

دلَم در کُنچ زندان روی آسایش نمی بیند  
نظر در خانه تار یک بینا یی کجـا دار د

زبس در کُنچ غم بشکست اجزای وجود من  
تم چون حلقه زنجیر سر تا پا صدا دار د

زبس نیش جفا ی خار طبعاً نمیخورد بر دل  
نفس در سینه تنگم خسک در زیر پا دار د

شلم تابسته زنجیر ، از غم گرد خود گردم  
زمین گیری مرا سرگشته همچون آسیا دارد

خدا را غیر آزادی ندارم مطلب دیگر  
بلی هر کس در این عالم به دل یک مدعا دارد ( ۴ )

پس از اینکه طرزی از زندان رهایی یافت معاش تقاعد برایش تعیین گردید و او مدت یازده سال در عهد امارت شیر علیخان به گوشه نشینی و انزوا به سر برد و به کسب فضا یل و پرورش اهل کمال اهتمام نمود .

امیر عبدالرحمان که در اوایل حال با طرزی رویه مناسب داشت بعد از مقابله با ایوب خان در ۱۲۹۸ نظرش نسبت به او تغییر

یا فت و طرزی بار دیگر راه زندان را در پیش گرفت و مایملکش به ضبط آورده شد.

اگر چه طرزی در این نوبت بیش از سه ماه در بند باقی نماند ، با این حال شرایط قرون وسطایی زندان در آن هنگام ، او را به ستوه آورد و شکایت از آن وضع نا سالم به گونه چشمگیر در سر و ده ها یش باز تاب پیدا کرد که در دیوا نش به چاپ رسیده و از تالما ت او به ما آگاهی میدهد. البته مشکل است بتوان تشخیص نمود که کدام کدام از آن گفته ها متعلق به دوره اول حبس او یند و کدامها به دوره دوم ارتباط دارند .

نمونه های کوتاهی از آن گفته ها در اینجا از نظر میگذرد :

کیست در زندان غم تا همنفس باشد مرا  
 زان همه همشویو نان زنجیر بس باشد مرا  
 تا دهد با صد زبان شرح جدایی های تو  
 کاش دل صد چاک مانند جرس باشد مرا  
 گوهر جان میکنم چون خاک در پایت نثار  
 مگر به نقد جان خویشم دسترس باشد مرا  
 چهره شادی به زیر گرد کلفت شد نهان  
 لشکر غم بسکه صف از پیش و پس باشد مرا

\* \* \*

زبس در کنج زندانخانه با خود ناله ها کردم  
 دلم چون حلقه زنجیر لبریز صدا باشد

\* \* \*

بسکه زندانخانه تنگم بود جای خسک  
 جای بالین زیر سر باشد مرا پای خسک  
 طرزی که خود وابسته به دربارو از افراد نخبه دودمان پاینده خان  
 بود ، در چنین وضعی به زندان به سر میبرد ، پس وای به حال  
 آنا نیکه به هیچ جا ارتباطی نداشتند و راهی اینگونه زندانها  
 میشدند .

به سال ۱۲۹۸ و به قوس ۱۲۹۹ ه . طرزی مجبور به هجرت

از وطن گردید و از یار و دیار جدا ساخته شد و از آن هنگام تا وقت مرگ که مدت بیست سال را دربرمیگیرد روی وطن را ندید .  
در آن روز گار ، سر زمین هندبهترین جایگاه ، برای فرار یا ن و تبعید شده گان افغانستان بود .

طرزی نیز به هند رو آورد و درشهر کراچی ساکن گردید . اقامت او در کراچی نزدیک به چارسال را در بر گرفت و در این مدت او توانست در بعضی از شهرهای مهم کشور وسیع هند سیاحت کند و به مشاهده ملل و نحل پیردازد . باید یاد کرد که اولیای وقت دولت هند طرزی را در دوران اقامتش در کراچی مورد احترام و معاونت قرار میدادند .

به سال ۱۳۰۲ هـ . هوای استانبول دامنگیر خیال طرزی شد و بدین آرزو عازم بغداد گردید و پس از اقامت شش ماهه در بغداد و انجام مراسم زیارت در مزارات بزرگان اسلام ، راه استانبول را درپیش گرفت . محمود طرزی که زبان ترکی را آموخته بود در این سفر به صفت ترجمان پدر خود راهمراهی میکرد .

سلطان عثمانی ( عبدالحمید ) که به نام خلیفه المسلمین یاد میشود طرزی را به خوشی پذیرفت و معاش نسبتاً مناسبی برایش تعیین نمود و مامور اقامت در شامش گردانید . طرزی به سال ۱۳۰۳ بار دیگر پیش سلطان عثمانی رفت و از او اکرام و انعام مجسد یافت و در سال ۱۳۰۴ به زیارت بیت الله شریف شریفیات گردید و در بازگشت از این سفر عبادی گوشه گیری اختیار نمود و به سال ۱۳۰۶ هـ . رساله یی به عنوان ((اخلاق حمیده )) به نام سلطان عبدالحمید تصنیف و ذریعه محمود طرزی به او پیشکش کرد که این امر باز هم سبب افزایش مواجب و حرمت او به دربار عثمانی شد . ( ۵ )

بدانگونه که گردش و اقامت درکشورهای خارج ، مشاهده اوضاع و اطوار ملل و امم با رسمهای اجتماعی متفاوت و آشنایی با پدیده های گوناگون و مدنیت های جدید در افکار طرزی تاثیر وارد نمود ،

به همان وجه نیز دوری از وطن و جدایی از یاران و دوستان در روحیه او تغییر به وجود آورد و این تأثیر و تغییر در لابلای سخنان او دیده میشود، چنانکه ایبا تیزترین نمونه‌ها بی از تأثرات او را به یاد وطن انعکاس میدهد:

ز قند هار ملول است خاطر طرزی

خوشاد می که کند رخ به جانب تبریز

بیت یادشده گویا هنگامی که در قند هار مورد بیحرمتی واقع گردیده و از نظر مقامات درباری افتاده، سروده شده است. و بعد از خروج از قندهار گوید:

قند هار از کف طرزی شده اکنون بیرون

روبه ایران و عراق وری و بغداد کند

و آزرده دلی خود را بدینسان بیان مینماید:

رفتیم چنان از وطن آزرده که صد سال

مگر عمر به غربت گذرد میل قفا نیست

و سرانجام درازی سفر یاد وطن را در دل او به خاموشی میبرد:

به درها بسکه گشتم کوی جانان شد فرا مو شم

به غربت عمر چون بسیار شد حب وطن خیزد

\* \* \*

با مطالعه دیوان طرزی، این نکته به روشنی می آید که او در آثار سرایشگران و سخن آفرینان پیش از خود توجه فراوان نشان داده و غزلهای شماری از آنان را که از چهل در میگذرد پیروی یادوباره سازی نموده و جواب گفته است.

گویا سروده‌های دلنشین و نشاط انگیز بیدل و صائب و کلیم، این پیشگامان و سر فرازان سخن به شیوه هندی، فزونتر از همه در او نفوذ یافته و در میکا نیز م شعرا و اثر گذاشته اند.

غزلهای بیدل بیش از دو صد و پنجاه بار، غزلهای صائب بیش از یکصد و پنجاه بار و غزلهای کلیم بیش از چهل بار، در اشعار طرزی باز سازی و اقتفا پذیرفته اند و پس از گفته‌های

این سه چهرهٔ فروزان شعر، سروده‌های شوکت و حافظ قرار میگیرند و غزلهای دیگران از يك تا پانزده مرتبه به ذریعهٔ او به تبعیت و پیروی و تخمیس گرفته شده اند.

بدین ترتیب طرزی، بیشتر از هر کس دیگر از گفته‌های بیدل تأثیر پذیرفت و جای پای او را پیدا کرد و در اقیانوس موج خیز و تو فانی اندیشهٔ او استغراق یافت.

مسلمانان طرزی یکدست نیست و از غزلهای فاخر بیدل زیاد عقب میمانند، اما گاه به گاه با سعی فراوان به او نزدیک میشود و در چنین هنگام است که از سخنان او موسیقی الفاظ و عطر کلام بیدل به مشام میرسد و عذوبت شعر بیدل به نظر می‌آید:

مژدهٔ رحمت

خون دل من عکس فکنده است به رویم

چون ساغرمی عکس فروش است دل ما

در هر تپش دل رسدم مژدهٔ رحمت

هم نغمهٔ آهنگ سروش است دل ما

در پای تو بر سنگ زخم این دل پر خون

تا کی چوسبو بر سر دوش است دل ما

تا چشم سیاه تو مرا خاک نظر کرد

از ضعف صدا، سرمه فروش است دل ما

آغاز و انجام

میرمد از شوخی حسنت ز بس آرا ما

چون دل صیاد بیتاب است سعی ما

از تبسم تلخی زهر نگاهت کم نشد

از شکر شیرین نگردد تلخی ما

زان به شام ما سیه روزا نییاض صبح نیست

کز سواد بخت من شد رنگ، زلف شما ما

بی لب لعل می آلودت به بز میکشان  
 هوجمی خمیازه حسرت کشد در جا مها  
 تادم از هستی زدم حرف عدم آمد بیاد  
 چون شررمیخوانم از آغازها آنجا مها  
 گستره فسرده گی  
 بسکه از وضع جهان افسرده گی گل میکند  
 بیقرار ی این زبان در چشمه سیماب نیست  
 محتسب تاجند گویی شیشه ها بر سنگ زن  
 درحریم ماضیقا ن دل شکستن باب نیست  
 کلبه دیرینه ام از تیره گیسارغ است  
 کسوت ماجز کتان دامن مهتاب نیست  
 تا مژه برهم زدم اشک از گریبانم گذشت  
 سیل اشکم از روانی کمتر از سیلاب نیست ( ۶ )  
 سجده افتاده گی  
 مگر سوی گلستان می رود یارم که از خجلت  
 شکست رنگ بر رخسار گل آواز پادارد  
 از آنرو سر فرازی میکنم در زیر شمشیرش  
 که تیغش بر سر من سایه بال هما دارد  
 سرم زان وقف راه سجده افتاده گیها شد  
 که سرخط جبینم حرف نقش بوریادارد  
 زبس کز چشم مستش ناتوانی داشتم طرزی  
 نگاهم از ضعیفیه از مژگانم عصا دارد  
 این ناز کخیا لپهاو تصویر آفرینیه در غزلهای شاعر، سبب  
 شده که در تمامت سر چشمههایی که یادش کرده اند، او را از راهیان  
 سبک هندی به شمار آرند.

اما محمد حیدر ژوبیل در تاریخ ادبیات خود، آنجا که از موضوع  
 ((بازگشت به سبک قدیم)) سخن به میان می آید، طرزی را مانند

وا صل از جا نبداران (( باز گشت ادبی )) میداند و میگوید که  
 ((از قصایدوی رایحه قصیده سرایان دور غزنوی و سلجوقی  
 می آید)) و میافزاید که قصیده (( نسیم صبح در گلشن وزید از  
 جانب صحرا )) اثر طرزی، قصیده سنایی به این مطلع را :

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا

قدم زمین هر دو بیرون نه ، نه اینجا باش و نی آنجا

به یاد می آورد . (۷)

قصیده یاد شده طرزی، در دیوان او به ستایش سید جلال الدین  
 میباشد، اما بعضی از دانشپژوهان و متبعان و طنز، از جمله مرحوم  
 غبار در (( تاریخ ادبیات افغانستان )) قسمت پنجم (۸) و مرحوم ژوبل  
 در تاریخ ادبیات افغانستان مولفه خویش، آنرا در صفت سید  
 جمال الدین رجل معروف کشور تصور نموده و یا مصلحتاً جلال الدین  
 را به جمال الدین تغییر داده و ضبط نموده اند .

در اینکه آن قصیده در باره جلال الدین نامی گفته شده و به  
 علامه سید جمال الدین ارتبنا ندارد، جای گفت و گو نیست و  
 چون کتابت دیوان طرزی در زمان حیاتش و به وسیله محمد زمان  
 فرزندش صورت پذیرفته و از نظر خودش گزارش یافته است  
 امکان سهو و اشتباهی بدان نمی رود و دو دیگر اینکه قصیده  
 دیگری نیز به نام این جلال الدین که گویا مرد قابل احترام و با فضیلتی  
 بوده در دیوان طرزی موجود است که با مطلع آن هر گونه  
 تصور ارتباط قصیده یاد شده به سید جمال الدین از میان بر  
 میخیزد .

چند بیت از قصیده را به نقل می آوریم :

نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا

عبیر آمیز و عنبر بیزو روح انگیز و روح افزا

طراوت بخش روی گل ، پریشان ساز بوی گل

موافق همچو خوی گل به طبع مردم دانسا



از او طبع چمن تازه ، ازوبرروی گل غازه  
ازو درگلشن آواز ه ، ازو در بوستان غوغا  
به سوری رنگ و آب ازوی ، به سنبل پیچ و تاب ازوی  
شده سرمست خواب ازوی ، دو چشم نر گش شهبلا  
به جسم لاله نعمان ، چنان از لطف بخشد جان  
که بر طبع خرد مندان ، کلام نغز مو لانا  
جلال الدین نام آور ، سخن فهم و سخن پرور  
خرد مندهنر گستر ، فلک قدر ملک سیما  
فلاتون از غم رویش کند تبلرزه در کویش  
اشارات دو ابرویش شفا ی بو علی سینا  
فصاحت را تو سحبا نی ، بلاغت را تو حسانی  
عرب را شیره جان عجم را دیده بینا  
تو بی کشف نکو کاری ، تویی برهان دینداری  
تویی فرهنگ هشیاری ، تویی قاموس استغنا  
تو شمع بزم ادیان ، دلیل راه ایمانی  
تو اندر بحر عرفا نی ، درخشان گوهر والا  
تو نور هستی جهان اخگر ، تو عود هستی جهان مجهر  
تو جان استی جهان پیکر تو روح استی جهان اعضا  
ممکن است این جلال الدین ممدوح طرزی ، عبارت از محمد  
جلال الدین پاشای ترک (۱۸۵۲-۱۹۳۳) مرد سیاسی و دانشمند  
ترک باشد که سالها در مقامات عالی دولتی ترکیه قرار داشت و  
تا مقام وزارت ارتقا نمود و به خطاب ((پاشا)) که عالیترین لقب  
بود سر فرازی یافت و نسبت افکار مشروطه خواهی در ۱۹۰۸  
از وظیفه منفصل و تبعید گردید و در (۱۹۱۱) مورد عفو واقع شد (۹).  
احتمال میرود که طرزی در خلال سالهای ۱۳۰۲ - ۱۳۱۸ ه. (۱۸۸۴-  
۱۹۰۰ م) با جلال الدین ملاقات نموده و مورد محبت او واقع شده  
باشد و در سپاس از محبت او به ستایش او توجه نموده باشد .

در بارهٔ سبک طرزی بداندسان که مر حوم ژوبل یاد آور شده اند  
 میتوان گفت که او در قصیده به شیوهٔ خراسانی توجه داشت و از  
 خصوصیات این سبک پیروی مینمود و اما در غزل ویژه گیهای  
 سبک هندی و به صورت خاص نزاکتها و تصویر سازیها در کلام  
 بیدل و صایب و کلیم او را مجذوب این شیوه ساخته بود ، بدین سبب  
 غزلهای او با گرایش به سبک هندی ، با نازکیهایها و مبالغه در  
 تشبیهات و کنایات و تا حدی بیچیده گی در طرز بیان به سرایش  
 آمده اند .

درین شعر ها که رنگ و رایحهٔ سبک هندی دارند توجه شود :

لب خشکی صد ف

چارهٔ لب خشکی کام صد ف راهم نکرد

قطرهٔ آبی که موج چشمه سار گوهر است

بیچ و تاب جوهرش بوی رنگ گل میدهد

تا ز عکس روی او آینه را گل بر سر است

عصای ناتوانی

از ضعف چو نقش قدم از جانتوان خاست

تادر کفم از یاد قد دوست عصا نیست

بر عارض آن ماه خم زلف ببینید

کاین سایه ز خورشید سر موی جدانیست

ساغر تهری

بسکه گلشن را هجو م جلوه هایش تنگ داشت

از خجالت برنگ گل دستی به زیر سنگ داشت

همچو گل بر تن گریبان را ز صد جاچاک کرد

غنچه گل پیرهن از بس قبا ی تنگ داشت

دل به جای اشک میریزد ز جوش گریه ام

آب موج از شوخی بحر مگر در چنگ داشت

از شراب عشرت از بس ساغر عیشم تهیست

شیشه ام از نا امید ی دست زیر سنگ داشت

نو عروس باغ را بندد حنا دست بهار  
غنچه گل‌زان به گلشن پنجه گلرنگ داشت  
قطره بیتاب را ذوق دویدن آب کرد  
گوهر من از روانی دست و پای لنگ داشت

حسن گلو سوز  
ز بس حسن گلو سوز تو روی آتشین دارد  
به دل گریز دارد نا مت ، لبم تبخا له میگردد  
ز بس لبریز فریاد است چون نی بند بند من  
نفس تا میرسد بر لب ز حسرت نا له میگردد  
چنان از آتش شوقت دلم بیباک میسوزد  
که گرد ماه رویت دود آهم هاله میگردد

خمار نیستی  
ز حسنتی لمعه نور تجلایی که من دیدم  
به دوش سایه باید بگذرد خورشید از با مش  
شراب ساغر شو قش خمار نیستی دارد  
تو گویی شد خط بال پری موج می جامش  
گل رنگین ادای ناز پروردی که من دارم  
سخن بر لب چو گل رنگین شود از شوخی نامش

بهار داغ  
بوی گل آید ز زخم سینه صدپاره ام  
با رنگ گل ، بخیه تا چاک گریبان کرده ام  
حسرت سیر گلستان را ندارد د خاطر  
صدچمن گل از بهار داغ خندان کرده ام  
غنچه دل بسکه لبریز بهار رنگ و بوست  
چون گل از چاک گریبان گل به دامان کرده ام  
آبیار گلشن بود و نبودم نیستی است  
من ز رنگ برفته سا مان گلستان کسردام

موضوع و مضمون قصاید طرزی را ، پس از درود و ثنای بر  
گزیده گان جهان اسلام ، بیشتر او صاف امر او اولیای دولتهای  
افغانستان و ایران و عثمانی احتوا مینماید که شاعر به گونه‌ی  
از گونه‌ها با آنان رابطه داشته و احیاناً مورد ملاحظت و نوازش  
آنان واقع گردیده است.

قصاید او بیشتر با تشبیب و تغزل و محادثه به آغاز آورده میشوند  
و از نظر روش ، زیاده‌تر رنگ خراسانی دارند و میتوان  
گاه به گاه نکات سودمند تاریخی را از لابلاهای آنها به دست آورد .  
در تشبیب قصاید طرزی ، بر روش پیشینان ، از زیبایی بهار ،  
از سوزنده گمی تابستان ، از ریزش برگهای طلایی در خزان و گزنده گمی  
سرهای زمستان و تاریکی شب و روشنی روز و نمودهای دیگر  
طبیعت سخن میرود که غالباً خواننده را به شغف می آورد .  
نشانه‌های کوتاه از پیش درآمد دوسه چکامه از دیوان طرزی  
را بنکریم :

بهار

جهان چنان شده گلزار از نسیم بهار  
که موج گل به چمن بر گذشته از دیوار  
ز جوش لاله و گل ، بسکه شد فروزان باغ  
تو گوئی آتش سوزان ، فتاده در گلزار  
ز شوق مقدم گل ، نعره بر کشد بلبل  
به پای سبزه کند نقد جان شگوفه نثار

گرمای تابستان

ز آفتاب چنان گرم شد هوا اسال  
که از حرارت آن سوخت همچو شمع نهال  
حباب نیست که بینی به روی آب روان  
که شد ز تاب هوا بر رخساریان تبخال  
عجب نپا شد اگر ما هیان شوند کباب  
ز سوز آتش دل هر زمان در آب زلال

شده حرارت خورشید بسکه عالم سوز  
بسان کوره حداد ، گرم گشته جبال

جلوه لاله  
بیا به باغ که گردید جلوه گر لاله  
قدح گرفته به کف ، گل زده به سر لاله  
سحر خیال گل روی تو زباغ گذشت  
چو غنچه گشت به خواب دیده تر ، لاله  
از آن پیاله گل از شراب رنگ پرست  
که شیشه ساز شده آبو ، کاسه گر لاله

خران  
ز برگ ریزی باد خزان درختان را  
رسیده گاه سبکساری از گرا نباری  
چنان گرفت تب لرزه نخلستان را  
که نیست هرگز شامکان خوشننداری  
فکنده فرش زر اینک خزان به صحن چمن  
سناده ابرکنون از پی گهر باری  
به جو بیار زبس باد، برگ زرافشا ند  
به جای آب روان گشته زعفران جاری  
به بوستان ز گل و لاله رنگ و بویی نیست  
زبس کشاده خزان ، دست در جفا کاری

بیشترین موضوع قطعات طرزی، از ماده تاریخها ساخته میشود که  
آنها اکثر به دوستان و نزدیکان او ارتباط میگیرد و ممکن است  
گاهی به درد تاریخ نویسی نیز بخورد ، واز آن میان آنچه یادش  
در این نوشته نا بجا نیست ، تاریخ تولد محمود طرزی فرزند سر بسز  
آورده شاعر است که در ارتباط به کار ادب پژوهان چند بیت آن  
را مینویسیم :

به روز غره ماه ربیع تا نی بود  
که آمد آن گل نارس به بوستان شهود  
چو کرد اختر سعدش طلوع در غزنین  
نهاد نام گرامیش را ، پدر ، محمود

## پی تفحص سال ولاد تشمس طرزی

سوال کرد زییر خرد ، چنین فرمود

دو از حساب عدد کم کن و بگو پس از آن

شگفت نو گل عالی ز دوحه مقصود

۱۲۸۴

اشعار طرزی در زمان حیات خودش ، گویا سه نو بت زیر چاپ رفته است ، بدین معنی که دیوان قصاید او به سال ۱۲۰۹ هجری در مطبعه فیض محمد واقع کراچی در (۱۸۴) صفحه با مقدمه محمود طرزی و به خط محمد زمان پسر دیگرشاعرا از چاپ برآمد و غزلیات او به سال ۱۲۱۰ هجری باز هم به خط محمد زمان و به اهتمام محمد انور در (۷۰۸) صفحه در مطبعه یادشده زیور طبع پوشید و سپس هردو بخش چاپ شده به سال ۱۳۱۱ با عین صورت و با تغییر پشتی فرعی ، یکجا و در یک وقایه به نام (( کلیات دیوان فارسی طرزی قندهاری )) با چاپ سنگی انتشار پیدا کرد .

نسخه نفیسی از دیوان طرزی تا حرف دال ، در شماره (۲۲-۹۵) آرشیف ملی وجود دارد که بدانگونه که در سجل آن ضبط کرده اند به خط خود شاعر میباشد . این نسخه به خط شکسته نستعلیق با جداول مطلا و طلا انداز بیسن سطور ، به سال ۱۲۹۲ هجری ، آنگاه که او هنوز ترك وطن نگفته بود ، کتابت شده و و جا همت هنری آن در خور توجه است . تعداد ابیات این نسخه به چار هزار بیت میرسد .

گلچینی کوچک از غزلهای طرزی نیز به شماره ۱۵-۵۶ آرشیف ملی نگهداری میشود که در ماه شعبان سال ۱۳۰۱ ( احتمالاً هجری قمری) در ( ۱۵۰ ) صفحه به خط محمد اکرم کتابت شده و حدود نهمصد بیت دارد .

از قصیده غرای میرزا احمد علیخان احمد سخنور توانای معاصر طرزی که در صفت نسخه پی زیبا از دیوان طرزی سروده و در آخر

کلیات چاپ شده ، معلوم میشود که نسخه یی به غایت نفیسی از اشعار او توسط خودش و به خطچند تن از خوشنویسان عهد تدوین یافته بود . که امروز از آن سراغی نداریم .  
قصیدهٔ احمد که ۷۵ بیت دارد ، سخت استوار است و نشان میدهد که او شاعر توانا تر از طرز ی بوده است . دیوان این شاعر بلند پایه گویا نزدیکی از فضلی قندهار موجود است . چند بیت از قصیدهٔ او در صفت دیوان طرزی پیشکش میشود :

تبارك الله ازین دفتر و ازین دیوان

که میرددل و میبخشد از مقابله جان

کجا نوشت ، دبیر فلک چنین دفتر

کجا نگاشته کلك زمان چنین دیوان

زلفظ و معنی این عقل دور بین خیره

زحسن و خوبی آن فهم تیزرو حیران

نه مخز نیست ز اشعار ، بلکه در معنی

سفینه بیست پر از درو لولو و مرجان

مقرر است که باشد سفینه اندر بحر

کنون ببین که شده بحر در سفینه نهان

صفای صفحهٔ او چون بیا فرس گردن حور

سواد نقطهٔ او همچو خال مهر و یان

ز زینت و رقص گل ز شرم غرق عرق

ز زیب صفحهٔ آن داغ ، لالهٔ نعمان

مر قعش چو خط روی نو خطان خوش خط

به خون دل شده جمع از خطوط استادان

محمود طرزی ، به سال ۱۳۰۴ هجری ، کار منتخبی از اشعار پدر خود را در بغداد آغاز نهاده و در دمشق ، ترتیب و تنظیم آن را به خطی نیکو به فرجام آورده است . از موجودیت این منتخب که اکنون در کجاست اطلاعی نداریم اما انجام و کمال آن طی قطعه یی در کلیات طرزی به نظر میرسد که ابیات زیرین از آن میان است :

نسخه خو بی عجب محمود بیگ  
 کرده از اشعار طرزی انتخاب  
 این چنین خط خوش و اشعار خوب  
 چشم‌روشندل مگر بیند به خواب  
 یافت در بغداد تحریر شربنا  
 از ره‌سر گشته‌گی و انقباب  
 درد مشق شام روشنتر ز صبح  
 در محرم یافت اتمام این کتاب

به صورت قطع نسخه‌های دیگر نیز از دست‌آورد های طرزی، اینجا و آنجا و نزد بازمانده‌گان و دوستان او و خانواده های ادب‌پرور وطن وجود خواهند داشت که با اندک جستجو و پویش به دست خواهند آمد.

اگر روزی موضوع چاپ انتقادی و مجموعه کا ملتر و منقحتر از اشعار طرزی مورد توجه قرار بگیرد، آنگاه از نسخه های یاد شده و نسخه‌هایی که بعداً پیدامیشوند، باید سود به دست‌آورد. شمار اشعار طرزی در پایان کلیات چهل هزار بیت دانسته شده (۱۰) و منابع دیگر نیز با توجه به آن، این عدد را تکرار و اظهار کرده اند (۱۱) اما کلیات چاپی در (۷۰۸ + ۱۸۴ = ۸۹۲) صفحه، این عدد را حدود پانزده هزار بیت نشان میدهد که از جمله نزدیک به نهمصد غزل آن قریب‌به هزار بیت آن را احتوا مینماید. باید در نظر داشت که طرزی پس از طبع کلیات، هفت سال دیگر یعنی تا سال ۱۳۱۸ هجری زنده بوده و ممکن است در جریان این مدت، اشعار دیگری نیز به وجود آورده باشد که بدین وجه میتوان تمام گفته های او را از چاپ شده و چاپ نشده تا بیست هزار بیت به قیاس آورد.

آثار دیگر طرزی که در مراجع از آنها یاد آوری به عمل آمده، اما فعلاً در اختیار پژوهنده گان قرار ندارند عبارت از (( آهنگ



حجاز)) (۱۲) که غبار آن را ((نغمه حجاز)) ضبط کرده (۱۳) ، ((اخلاق حمیده)) که به نام سلطان عبدالحمید است و در دیوانش یاد شده ، ((انشای ترسل)) که به قول داکتر امیر محمد ائیردر هند زیور چاپ یافته و ((مجموعه خط شکسته)) میباشند .  
چون طرزی خط شکسته را به غایت نیکو و استادانه مینوشتند لذا به سال ۱۳۰۰ هجری مجموعه‌یی به خط شکسته ترتیب داده و نام آن را ((مجموعه خط شکسته)) نهاده است . او خود در باره این مجموعه که در هند به فرجام آمده، شعری دارد که در کلیات دیده میشود و چند بیت آن چنین است:

درستی معنی در و همچو مینا

نوشته اگر چه به خط شکسته

درست و شکسته زه دور باشد

که دیده است یکجا درست و شکسته

زه معنی رنگین و الف ظشیرین

تو گوئی که از گل یکی دسته بسته

به ماه محرم ، به روز دوشنبه

شد اتمام با خاطر و طبع خسته

زه جرات هزار و فزون بود سه صد

به ملک کراچی چنین غنچه رسته

غلظهای بیجای و بد را بر آور

رقم کرده طرزی بیاض شکسته

۱۳۰۰

او در وصف خط شکسته خود در شعر دیگری بدینگونه سخن

میگوید:

نوشته دست قضا تابه لوح ، خط قدر

کسی چون نوشته خط شکسته درست

سخن درست چو گوئی قبول دل گردد

که پایه دوش گذارد سبوی دسته درست

درست از دم گرامت نمیشود دل من

که بانفس نشود شیشه شکسته درست

و چار قطعه خط شکسته او در شماره های (۳۵) و (۱۵۴) و (۵۵۵) و (۵۷۶) آرشیف ملی نگهداری میشوند و لوحه یا قطعه یی متضمن يك قصیده به نام محمد علم خان نایب الحکومه مزار شریف به خط و میناتور ی طرزی را خسته دیده و ستوده است (۱۴)

\* \* \*

طرزی با شماری از دانشوران و سخن سنجان همزمان خود را داخل کشور و در سرزمین های دیگر که مسافرت و اقامت کرده، رابطه و مراوده دوستانه داشته و با هم به نظم و نثر مکاتبه نموده اند که مواردی از آن را در دیوان او میتوان به مشاهده گرفت. الفت کابلی غز لسرای چیره دست، معا صر طرزیست و طرزی این رباعی محبت آکین را درباره او گفته :

الفت که به طرز الفتش ثانی نیست  
صیادی خاطرش به آسانی نیست

در کار محبت و وفا و الفت  
با طرزی خود چنانکه میدانی نیست

به مشیرالدوله قطعه یی فرستاده که بینی از آن چنین است :  
در دبستان علم و دانش تو  
هست پیر خرد چو طفل صغیر

و مشیرالدوله نیز قطعه یی به جواب او فرستاده است :  
ابراهیم خلیل تتوی میگوید : ((به جا مع اوراق غایبانه اخلاص پیدا کرد ، اکثر اوقات مکاتیب به معیت شعر میفرستاد ...)) ۱۵  
میرزا احمد علی احمد شاعر توانای وقت ، قصیده استوار ی در وصف شعر و مقام طرزی دارد که بیشتر از آن یاد شد و نیز سید جلال الدین را میتوان به یاد آورد که قبلا در باره اش سخن رفت .

\* \* \*

گرچه طرزی خود منسوب به يك دودمان قدرتمند بود و از افراد طبقه بالایی جامعه و وقت به حساب میرفت و علی الاصول باید در جهت دفاع از منافع اشرف و زور مندان قرار میگرفت ، مگر در اثر تحولاتی که در زنده گی او روی نمود و چندگاهی به زندان

افتاد و کارش به اخراج از کیشو رانجا مید و در بیرون از وطن بسه  
سیر انفس و آفاق پرداخت و باطوایف و عشا یر و دسته های گونه  
گون مردم با اعتقادات و رابطله های اجتماعی متفاوت آشنا یی  
و آمیزش یافت ، نحوه برداشت و قضاوت او از شرایط جامعه رنگی  
دیگر گرفت و بینش او در ارتباط به چگونگی و وضع جامعه و مردم  
و آنچه از سختیها و ناملایمات حالات جاری در آن هنگام بر آنان  
می گذشته و تاثراتی که از دیده گیها و شنیده گیها بر خودش -  
دست میداده است به صورت چشمگیر در سروده هایش بازتاب  
یافته اند . به نمونه هایی از برداشت های او در زمینه های اجتماعی  
توجه شود :

ظلم پادشاه

زر به زور چوب میگیرد ز مخلوق خدا  
در حقیقت شاه زور آور ز ناداری گداست

در اندوه مردم

مرا از غم و درد خود بساکن بود  
رخم را غم دیگران زرد دارد

اختناق :

آهنگ خموشیست مرا نغمه سرای  
کاینجا در و دیوار همه پرده گو شنید (۱۶)  
شرایط ناسالم

نیست آبی که کسی آتش غم بنشاند  
نیست خاکی که کسی بر سر خود باد کند  
ز بیروا جی اهل هنر کنم فریاد  
نه دل ز حسرت درد و ملال گر یه کند

به جویبار هنر بسکه آب خشک‌لیست  
 به تشنه کامی ریحان سفال‌گریه‌کند  
 ز بس به باغ مرو ت نم طراوت نیست  
 به خاک ریشه ، به حال نهال‌گریه‌کند

بسکه زین محفل بساط عیش و عشرت چیده اند  
 رنگ می در شیشه پنهان چون شرر درسنگ بود  
 از هجوم شرم آن دست‌نگارین در چمن  
 بوی گل چون غنچه‌تازانوفرو دررنگ بود  
 تا که بر قانون عشرت خامشی مضراب زد  
 نغمه‌ها چون بوی گل ، درچنگ‌بی آهنگ بود

از خون شهیدان رخ گسل‌گشته نگارین  
 هر برگ حنا لوح مزار است دراین باغ  
 حسب حال شاعر :

از هجوم بیقرار یها ز بس برآشتم  
 چون سپند از جا جهد آسوده‌گی از نام ما  
 نا روا جی رونق بازاری ما رابرده است  
 بی متاعیها ست اسباب سربازا ر ما

زاهدان ساده‌را با کهنه‌رندان فرقه‌است  
 شمع را سوز دگر ، مارا گدازدیگر است  
 شمع را گر چهره از رنگ ریاضت‌زرد شد  
 در پروانه ما هم نماز دیگر است

بگو کجا دل آسوده‌گان خبردارد  
 ز شورشی که نهان در ضمیرداغ من است

بسکه از غفلت به بیداری به‌خواب حیرتم  
 خنده می‌آید مرا بر صورت بیدارخویش  
 یکسرا پا از پرو دوش قیامت‌بگذرد  
 گر گشایم همچو زلف او سرطو مار خویش

زورق مه بر فلك از شور تو فان بشکند  
 گر فشارم در شب غم دیده خونبار خویش  
 رساله غم و درد است دفترشعرم  
 بیا بخوان که چه غمنا مه کرده ام تصنیف  
 ز سینه راز دلم بی سبب از آن ریزد  
 که ضبط آب نمی آید از کف غربال  
 آمد و رفت نفس خاکسترم برباد داد  
 بر شرار آتش خاموش خود دامن زدم  
 این رفت و آمد نفس گرم روزچيست  
 داغ کباب دل به نفس سرد میکنم  
 شرم طلب

پیش پایي خورد از هر کس و نا کس چو گدا  
 هر که نا خوانده و نا گفته به محفل برود  
 بیم آن است که مطلب چو عرق آب شود  
 کاش شرم طلب از خاطر سایل برود  
 صافدلی و راستی

ز حرف سرد طبعان صاف دل آزرده میگردد  
 ز تحریک نسیمی صد شکن بر روی آب آید  
 نیم شب یاد رخ خوب تو آمد به خیال  
 آفتابم سحر از چاک گریبان گل کرد  
 صافدل را نبود هیچ طرف میل کجی  
 راستی با زو با سنگ زمیزان گل کرد  
 به دل گر روشنی خواهی زدود آرزو بگذر  
 نظر تاریک گردد چون پردود میگردد

## پرهیز از دیر خیزی

جمال شا هد مقصود کی تواندید  
کسی که وقت سحر چشم دل به خواب کند  
ریای زاهد

همچو زاهدان شهر ، جز ریاندار م کار  
ظا هری چو گل رنگین ، باطن دغل دارم .  
در احترام به شوکت

طرزی نرنی لاف سخن پیش بزرگان  
در شعر بگو رتبه شوکت که دمن که  
تنگی فضا

رسد م به گوش دل این سخن، ز هجوم تنگی این چمن  
که شکست رنگ رخ سمن ، زهدای ماندن پای گل  
دل داغدار جنون اثر ، چه دهد زهستی خود خبر  
تو درین بهار خزان اثر ، چه طمع کنی به بقای گل  
نقد آرا می به جیب طاقت ایام نیست  
در گره چون مرد مک دارد تپیدن دانه ام  
هر چند بوی مشک رود دور بهتر است  
باشد کمال عشق چو رسوا شود کسی  
جایی که قدر عالم و جا هل بود یکی  
خونش به گردن است که دانشود کسی

سیر و سفر طرزی در سر زمین های بیرون از وطن ، حدود بیست  
سال را در بر گرفت . او در دوازدهمین زمان طولانی از دیارها و شهر  
های دور و دور تر گذر کرد و دیدن به عمل آورد و با آداب و رسم  
و رواجها و معتقدات و حالات و ادراکات نفسانی انبوهی از مردم ،  
آشنایی به دست آورد و در هر گذر گاه هی لحظه زود گذری را دریا  
فت وافق تازه یی را از نظر گذرانید و تجارب خود را گرانبار

نمود و زمینه های اعتنا پند بری برای غنا مندی و پیاپی شعر خود و دمیدن خون تازه به آن حاصل نمود و یادگارهای بها مندی از خود بر جای نهاد.

نام بیشترینه بلادی که او دیده در آنها زیسته و غزلی و سخنی گفته، در دیوانش دیده می شود که صرف نظر از شهرهای داخل کشور به گوته مثال میشود از اجمیر بغداد، بمبئی، بیت المقدس، بیروت، حیدرآباد، دمشق، دهلی، شام، کراچی، لاهور و میسوری رانام برد.

اشعار طرز ی همانند اشعار فرادین سخنسازان دیگر، یک دست و یکسان نیست و گفته های بین نشاط و غث و سمینها، در آن زیاد به نظر می آیند، مع الوصف در میان انبوه سروده های او شمار غزلهای جزیل، نیمه غزلهای فاخر، بیت الغزلهای ناب و چند بیتهای شفاف که از نازکخیا لسیها و هنر زبانی، افاده لفظی و صنایع بدیعی بر خورداری شایان دارند، کم نیست، و آنگاه که کسی با امعان نظر سرایش های این سخنپرداز چیره دست را از نظر بگذراند، به این حقیقت پی خواهد برد که دست فراموشی به این بخش از گفته های او نخواهد رسید.

با توجه به آنچه گفته آمد، سخت بجا خواهد بود که گزیده بی از سخنان طرز ی در اینجا به خوانش اهل سخن و دوستداران شعر او گذارد شود:

فریاد پیری

از بس فکنده دست غم او زپامرا  
مانند نقش پا نبرد کس زجا مرا  
فریاد چون سپند ز بزم جدا فکند  
ایکاش همچو سر مه نبود صد امرا  
پیری مرا چو جنگ به فریاد آورد  
از قامت خمیده رسا شد نوامرا

آغاز و انجام .

نا له از بزم توام کرد جدا همچو سپند  
 کاش چون سر مه نبودی به لب آواز مرا  
 ای شرر چند به من جلوه فروشی داری  
 هست معلوم ز انجام تو آغاز مرا  
 در شر و شور بیا بان قیامت افگند  
 جلوه قامت آن دلبر طنز مرا  
 بسکه با زلف گره گیر تو الفت دارم  
 نشود بی گره زلف تو دل ، باز مرا  
 فضای تنگ .

صاف دل از سخن سخت به فریاد آید  
 آب را پست و بلندی خط سرمشق صداست  
 دل پر خون گره رشته هستی من است  
 نفس گرمرو ، از دانه دل آبله پا است  
 نه فلك وسعت گل کردن يك ناله نداشت  
 یا رب این خانه ماتم ، چقدر تنگ فضاست

آزاده

سرکشی د رما زمین گیرا ن راه عجز نیست  
 با زمین یکسان چو نقش پا ، درود یوار ماست  
 از بدو نیک جهان آینه سال آزاده ایم  
 ز شتی تمثال کی بار دل هموار ماست  
 برق تازان ترا باک از بلند پست نیست  
 جاده و منزل یکی با گرمی رفتار ما است



## مرض عشق

گر شکست دلم صدا میداداشت  
 یار خواب گران کجا میداشت  
 می نگشتی به قتل من بدنام  
 دست و پایت اگر حنا میداشت  
 من مسکین علاج می‌کردم  
 مرض عشق اگر دوا میداشت

## جوش ضعف

تا حرف سو ز عشق توام بر زبان گذشت  
 مانند شمع شعله ام از استخوان گذشت  
 مرغ دلم ز شوق به پایت فتاده بود  
 زان پیشتر که ناوک تو از کمان گذشت  
 صدجوی خون ز دیده روا نگشت در کنار  
 آن سرو ناز ناز کنارم روا نگذشت  
 اشکم ز هجر روی تو روی زمین گرفت  
 آهم ز فرقت تو ز هفت آسمان گذشت  
 همچون سپند خاک و جودم به بادرفت  
 از جوش ضعف تا به لب من فغان گذشت

## آفتاب زیر ابر

چون شام زلف، روی ترا در نقاب کرد  
 گو یا به زیرا بر، نهان آفتاب کرد  
 ساقی پیا له گردند گو مده که یار  
 از یک نگه تلا فی صد خم شراب کرد  
 دانم که آفتاب رخت بر سرش نافت  
 بختم که زیر سایه زلف تو خواب کرد

## قصه زلف

کف مشاطه شود ناف غزالان ختن  
 مگر به انگشت خم زلف ترا تاب دهد  
 خواب از دیده من چشم فسون ساز تو برد  
 قصه زلف در ازت مگر خواب دهد  
 اگر از پرده رخ خوب تو بی پرده شود  
 خار دیوار سرایت گل سیراب دهد  
 سینه ز اندیشه اسباب جهان تنگی کرد  
 دل مگر خون شود و رخت به میلاب دهد  
 درد بیدردی

چو طوف نقش پای آن نگارین دست و پا کردم  
 گریبان پر زخون چون دامن برگ حنا کردم  
 ز رنج درد بیدردی دلم آسان نشد فارغ  
 به صد درد و بلا خود را به دردش آشنا کردم  
 آتش خاموش

رفتم از بسکه به یاد تو فراموش خودم  
 به هوای تو چو گل دست درآغوش خودم  
 به خیال قد و بالای تو ای آفت هوش  
 همچو محراب تپه مانده آغوش خودم  
 نیست چون بلهوسان مستیم از ساغر می  
 مست چون چشم تو از باده بیجوش خودم  
 پشت کس نیست دو تا زیر گرانباری من  
 محمل آبله ام، بار سر دوش خودم  
 همچو یا قوت به یاد لب لعلش طرزی  
 دل کباب شرر آتش خاموش خودم

## اشك لاله گون

به چشم فتنه جو بش فتنه در خواب است پنداری  
 ز تاب عارض آینه سیما با است پنداری  
 نهان در زیر زلف مشکسا، خورشید رخسارش  
 در آغوش شب دیجور مهتا با است پنداری  
 ز عکس لعل میگو نش، درو نسا غر چشمم  
 سر شك لاله گون من می نا با است پنداری  
 جفا در عهد ما چون آفتاب ازهر طرف پیدا  
 وفا در عهد ما چون ذره تابا نا است پنداری  
 ز اشك لاله گونم بحر خون شد پیشه و هامون  
 سرو سر چشمه این بحر خون با است پنداری  
 توفان طلب

یکنفیس پیدا رخ - درد سر نشا یدزیستن  
 سوختن چون شمع، ما راصندل درد سراسر است  
 شور توفان طلب یارب نصیب کس مباد  
 گرد خود گردا ب سر گردان به وصل گوهر است  
 همچو مرهم هر کرا طبعش ملایم طینت است  
 بیگمان داغش بود بالین وزخمش بستر است  
 چشم او از پهلوی مژگان کند صید دلم  
 قوت پروا ز شاهین جنبش بال و پر است

## گل اشك

آنقدر خاک نبا شد که به سرباد کنم  
 سنگه اشك از مژه چشم ترا افتاد مرا  
 بر سر هر مژه ام اشك چو گل زنگین شد  
 تا که بر گلشن رویت نظر افتاد مرا  
 قفل دهان  
 کشودن هر درج لبست کلیسندناشت  
 تبسم آمد و قفل از دهان تنگ گرفت

نزا کت گل رویت ز بس لطافت داشت  
مژه کشود م و روی تو گل به رنگ گرفت  
لطافت

به دیدن از نزاکت آب میگرد گل رویت  
نگه دزدیده باید بگذرد از طرف بستن  
ز بس دارند ذوق قد شمشاد ترا در دل  
به جای سبزه روید سرو از خاک شهیدانت

#### گل خورشید

چه جا جت است به مشاطه حسن شوخ ترا  
بگو کجا گل خورشید باغبان دارد  
نگه ز نرگس مستت گران از آن خیزد  
که چشم شوخ ترا نشه سرگران دارد

#### اشک خونین

جلوه چون برق کند شورش باران خیزد  
دیده از خنده او، اشک فزون میریزد  
بسکه در دیده من خون جگر موج زند  
اشک چون بر گم گل آغشته به خون میریزد

#### خون گل :

دهن آینه و اماند ز حیرت چون جام  
جلوه حسن تو برده است ز بسوت دارد  
باغ حسن تو چنان جو شطرا از کارش  
که چکد خون گل از جیب بهار خاوش  
گر به خاطر هوس بوسه لعلش گذرد  
آب گردد ز لطافت لب شکر بارش

شکست رنگ

دل کم فر صتی دارم که انجا ماست آغازش  
 چو بوی گل شکست رنگ باشد بال پروازش  
 ز گرد سر مه سنگینتر بود خواب گران سنگش  
 فسون خواب می خواند ز بس چشم فسون سازش

بیت الغز لها

شود پای نکه مجروح ، از نظاره زلفش  
 ز بس بشکسته دست شاه آنجاشیشه دل را

هر چند آب ، قدر گهر را کند فرو ن  
 بی آب کرد پیش تو این چشم تر مرا

هر که حیران تو شد میشو دانگشت نما  
 نام آینه از آن روی ، فرا موش شده است

از حسرت مژگان سیه تاب تو ایشو خ  
 فر یاد نفس سوخته ام سر مه فروش است

نسبت دوری به رخسار تو دارد آفتاب  
 این سخن پنهان نمیگویم چون مه روشن است

بسکه پیچیدم چو جوهر بردم شمشیر او  
 جای رنگ خون به تیغش نقش تصویری من است

در میان بزم چون مینا سرافرازی کند  
 هر که زان ساقی سیمین ساق جام می گرفت

آمد و باز به هر بند من افگندش در  
 شعله خوشو خ من آتش به نیستان زد و رفت

نمی توان به توستوز جگر بیا ن کردن  
 مبادز آتش دل ، دا من تو در گیرد

به وقت مگر یه مگر یاد او ز دیده گذشت  
 که اشک بر مژه من گلاب میگرد

مده دل را به چشم او که از بس ناتوا نیها  
 دو چشم نیم مستش از نگه با رگران دارد

کسی در بزم رندان همچو ساغر آبرو دارد  
 که چون مینا سر تعظیم در پای سپو دارد

زلف مشکین چو به رخسار تو دیدم گفتم  
 گرد کفر است که بردا من ایمان باشد

از چهره تو چون گل ، خون دلم نماید  
 آینه جما لت از بسکه با صفاشد

چون حباب از خود تهی شد بحر را در بر کشید  
 با خیالش هر که شد نزدیک از خود دور شد

در پای تو از بسکه دلم بوسه کمین شد  
 چون سایه سرا پای من از شوق جبین شد

چه شد گر تکیه بر مژگان کند چشمش چو پر خیزد  
 به کف بیمار را از ناتوا نیها عصا باشد

رنگ از چهره گل عزم پریدن دارد  
 گل رخسار تو هر جا چمن آرا باشد

به سوی یار به آهسته گی دلم هر شب  
 چنان رود که خیال مرا خبر نکند

از بیقراری دل بیتاب مامیرس  
 آینه را جمال تو سیما ب میکند

عشق شرر فشان تو با جانعا شقان  
 آن می کند که شعله به خاشاک میکند

تا که بر طبع لطیف تو گران نی نکند  
 بوی گل بیخته از طرف چمن می آید

خیالت را سر شک از دل به راه دیده می آرد  
 چو برگ گل که از گلزار بیرون آورد آتش

چو گل رنگین بود هر رخنه دیوارکوی او  
ز بس موج لطافت میچکد از خار دیوار

رگک یا قوت چو موی سر آتش‌پیچد  
به خیال آرد اگر لعل لب‌رنگینش

از دو ابرویش به جز چاک جگر چیزی نخواه  
نو بهار تیغ دارد در بغل گلپای زخم

پرگشت عاقبت ز تمنا ی یادیار  
آمد به کار این دل از خوش‌خالی

عمر را فزون کند فیض حضور میکشان  
بیر از میخانه ما نو جوان آید برون

سخن از لعل تو در شهد و شکر می‌فلند  
خنده زان لب همه در موج‌شرا ب افتاده

فغانم، ناله ام، درد دلم، آه جگر سوزم  
ندارد عشق همچون من به خاطر درد پروردی

نگه در چشم او چون موج در گوهر کند شوخی  
تبسم در لبش چون آب در مرجان کند بازی

صد مر حله هستی به پس پشت‌گذاری  
گر یکدود می چون نفس از خویشش برآیی

تا و صف کف پای نگارین تو کردم  
مکتوب ز رنگینی معنیست حنا یی

این سخنسرا بی‌چیره دست، پس از هفتاد و چهار سال از زنده‌ماندن  
که حدود بیست سال آن درس‌پرو سفر و در حالت آوارگی و دور  
از وطن سپری گردید، در پانزدهم شعبان ۱۳۱۸ هجری در شهر  
دمشق، دیده از جهان فرو بست و دست اجل طومار عمرش را در  
هم پیچید، روانش شاد باد (۱۷).

## سر چشمه ها و اشارت‌ها

- ۱ - مقاله عبد الحی حبیبی زیرعنوان (( پدر آزادی و تجدد و اصلاح در افغانستان مرحوم محمود طرزی افغان ))، نشریه افغانستان آزاد، شماره ۲۶، سال اول، ۲۸ اسد ۱۳۳۱ مطابق (۱۹) اگست ۱۹۵۲، موجود در کتابخانه عامه کابل.
- ۲ - کلیات طرزی، چاپ کراچی ۱۳۱۱ هـ، ص ۱۷۸ بخش قصاید. موضوع دفن رحمدلخان در نجف به صفحه ۱۹۷، ج ۲ سراج‌التواریخ نیز یاد شده است، اما تاریخ وفات او در این کتاب ۱۲۷۵ قید گردیده.
- ۳ - آریانا دایرة المعارف، ج ۵، ص ۸۹۲، چاپ کابل، ۱۳۴۸.
- ۴ - کلیات، ص ۲۲۲.
- ۵ - مقدمه کلیات طرزی به قلم محمود طرزی، ص ۱ - ۱۶.
- ۶ - این غزل طرزی به استقبال غزلی از بیدل سروده شده که سه بیت آن چنین است:

برگ و سازم جز هجوم گریه بینا ب نیست  
 خانه چشمی که من دارم کم از گردا ب نیست  
 دست و پا از آستین و دامن آنسو میزنم  
 مشرب دیوانه گمان زیندا نی آداب نیست

در شبستان سیه بختی ز بس گم گشته ایم  
 سایه ما نیز بار خاطر مهتاب نیست

۷ - تاریخ ادبیات افغانستان، تالیف حیدر ژوبل، کابل، ۱۳۳۶، ص ۱۵۱.

۸ - تاریخ ادبیات افغانستان، قسمت پنجم، نوشته میر غلام محمد غبار، چاپ کابل، ۱۳۳۰، ص ۳۳۶ و ۳۳۷.

۹ - از دایرة المعارف ترك، ج ۱، ص ۱۱۷، چاپ ۱۹۶۰ به



توجه دا کتر وا حدی استفاد ه به عمل آمده .

۱۰ - کلیات طرزی ، صفحه آخر

۱۱ - افغانستان ( ادبیات پس از ابوالفرج سگزی ) ، نوشته

بهرز ، ص ۳۴۵ ، چاپ دایرة المعارف .

۱۲ - تکلمة مقالات الشعرا ، ص ۳۷۲ .

۱۳ - تاریخ ادبیات افغانستان ، ص ۳۳۶ - ۳۳۷ .

۱۴ - یادى از رفتگان ، ص ۶۰ .

۱۵ - تکلمة مقالات الشعرا ، ص ۳۶۸ .

۱۶ - با توجه به این ضرب‌المثل (( دیوارها موش دارد و

موشها گوش )) گفته شده .

۱۷ - منبع عمده و اساسی این نوشته ، اشعار طرزی که به

نام کلیات او در کراچی طبع گردیده ، می باشد . نسخه عکسی

جلد هفتم اما ن التواریخ فرازآوردۀ میرزا عبدالمحمد مودب السلطان

مدیر جریده چهره نما و همچنان مشا هیر کند هار تالیف محمد ولی

زلمی نیز در نگارش این مقاله مورد استفاد ه قرار گرفته اند .

تادست به اتفاق درهم نزنیم

پایی ز نشاط بر سر غم نزنیم

خیزیم و دمى نزنیم پیش از دم صبح

کاین صبح بسى دمد که مادم نزنیم

( عمر خیام )

## واژه \*

(۱)

فمانی که خواسته باشیم زبانی را، به گونه‌ی رسا تشریح و توضیح دهیم، چاروی زبانی را که جدا از همدیگر اند، مورد پژوهش قرار می‌دهیم. این رویه‌ها عبارت‌اند از: آوازه‌ها، ساختارهای دستوری، تندیس‌ها و معناها. من، در این پارچه‌ی نوشتاری واژه‌ها را، از دیدگاه‌های ساختاری، معنایی، روانی، اجتماعی، زیبا-شناسی (یا زیبایی‌شناسانه) اخلاقی و مفهوم‌ویژه‌زبانی آن بررسی و فروکاو می‌نمایم بایدگفت، این بررسی و فروکاو به‌گونه‌ی مقابسی و اما بسیار فشرده به‌خودپیکره می‌بخشد.

مطالعه‌ی ساختارهای دستوری واژه‌ها هم در دستور و هم در واژگان (۱) زبان بسیار مهمی باشد. به ویژه مطالعه و فروکاو واژه‌ها، ساختارها، نقش و خصوصیت آن، چه در واژه‌شناسی و چه در واژه‌شناسی و حتی آواشناسی از اهمیت بیشتری برخوردار است زیرا هستی‌چهره‌آوایی، دستوری و واژگانی در واژه‌ها، همچون آفتاب، روشن و نمایان است. پس واژه یک عنصر مهم و پایه‌ی زبان دانسته می‌شود و حتی بدون هستی آن، هستی‌زبان ناممکن می‌نماید.

واژه يك پندار جها نشمول است. از این روی ، واژه را به گونه گون راه می‌شناسند . برخی از دانشمندان یگانگی نمای روانی اش گفته اند (۲) ، و دانشوران دیگری آنرا یگانگی نمای زبانی آشنا به تمام رویه های فرهنگی پندارند . (۳) به گفته یکی از زبان‌شناسان سرشناس (بلومفیلد) يك تندیس کوچک آزاد به شمار می‌رود (۴) . هاکستهم در اثر خود به نام (( دوره بی از زبان‌شناسی نوین )) واژه را چنین تعریف کرده است : (( پارچه بی از جمله است که از راه نقطه های بی در پی مرز بندی شده می باشد و ایست در آن امکان می‌دارد . )) (۵)

به همین گونه ، شناسایی فرآوانی از واژه را در دست داریم که این نوشته توانایی برداشته آنها را ندارد . اگر به این گونه شناساییها از دریچه دیده ژرفنگری بینیم ، ما را به تامل وادارند ، زیرا تمام شناساییها از واژه پهلوهای اجتماعی و معنایی را بیشتر در خود دارند و از پهلوهای اساسی دیگر آن چشم پوشی شده است .

برای به دست آوردن یک شناسایی همه جانبه و مانع ، از واژه ، در اینجا واژه را ، نخست ، از نگاه هستی همه گانی کار برد آن در زبان ، بخش بندی می‌نماییم و سپس آن را با وابسته های دیگر زبانی مقایسه می‌کنیم و در آخر هر مقایسه و گفتگو تعریفی با مقتضای حال از واژه به راه می‌اندازیم و سرانجام از فرجامهای به دست آمده آن شناسایی جامع و مانع را ارائه می‌داریم .

واژه را از دید هستی همه گانی کار برد آن در زبان به چار رواند بخش مینماییم :

واژه نوشتاری ، واژه واج شناسانه ( یا آواز کنشی ) ، واژه دستوری و واژه واژگانی . این گونه بخش بندی را الگوی واژه نیز گفته می‌توانیم . اکنون به شناخت بسیار بسیار کوتاه هر یکی از رواندها می‌پردازیم .

واژه نوشتاری ، تندیس واژه را از نگاه رده نویسی (رسم -

الخط) نشان میدهد. در اینگونه رواند صورت نوشتاری واژه در نظر گرفته می‌آید.

به سخن دیگر، تندیس املائی واژه مورد پژوهش قرار میگیرد. این رنگ واژه را، واژه تندیس (یا تندیس واژه) نیز مینامیم. به رنگ نمونه صورت نوشتاری واژه های (( صواب )) و (( ثواب )) و امثال اینها در این رواند (کتگوری) شامل میشوند، زیرا اگر به جای یکی از حرفهای معین آن حرف دیگری، به طور نمونه به جای حرف نخستین آنها ((س)) نوشته آید سنگرایی زبان آن را نمی‌پذیرد. نوشتن (( حتا ))، (( معنا ))، (( موسا )) و امثال اینها به جای (( حتی ))، (( معنی ))، (( موسی )) در زیر این فرمان نیز می‌آیند.

از این نگاه واژه را، چنین می‌بینیم:

**واژه يك تندیسۀ املائی در زبان است که سنگرایی در کار برد آن نقش پاییه دارد.**

واژه و اجشاسانه (یا آوازکنشی)، تندیس واژه را از روی کارکرد آوازی آن نشان میدهد. اینگونه واژه معادل آوازی، واژه نوشتاری است. در اینگونه نقش تلفظ بیشتر است، از اینکه نوشتار، چنانکه می‌بینیم واژه ((خوان)) در تلفظ مردم بدخشان و تخار (xan) و در تلفظ مردم کابل (xwan) است. همچنان هم‌واژها ازینکه ساختهایشان از کار برد آوازی‌های یکسان به میان می‌آید، در این رواند داخل میشوند. به همین روی بار بار دیده شده است که واژه‌های آوازکنشی و املائی پیش از یک واژه دستوری را نمایندگی کرده‌اند. به طور مثال، واژه ((خوان)) در زبان فارسی در جمله‌های زیرین سه واژه دستوری را به دسترس ما می‌گذارد:

(۱) کنشواژه امر، (۲) نام و (۳) نام‌کنا (اسم فاعل) (۶).

۱ - درس را خوب خوان (خوان به گویش مردم پار دریا و مردم تاشقوران).

۲ - خوان نعمت او به روی هرکس باز است .

۳ - او روز نامه خوان خوبیست

۱ زاین نگاه واژه را چنین نشان مینمایم :

واژه آخشییج زبانی است که از آواز هـا ساخته شده باشد و پهلوی فراگویی ( تلفظی ) آن یا سنگ سر چشمه یی به شمار رود .

واژه واژگانی ، شکل بی‌وابسته واژه بود ه یگانه نمای واژگان زبان پنداشته می آید . این گونه واژه به صفت يك (( تداخل فرهنگ )) شناخته میشود . به عبارت دیگر واژه واژگانی ، دارای معنای آزاد بوده تنها جای کار برد آن فرهنگهاست و به تندیس گنجواژه زبان نگهداری میشود . به سخن کوتاه ، این رنگ و واژه هستی مجرد پنداشته شده است و ساختارهای گوناگون گردان شده را در زیر فرمان خود دارد . (( نوشتن )) ، (( نوشتار )) ، (( بنویس )) (مینویسد ) واژه های گوناگون املا یی و دستوری اند ، مگر تنها يك واژه واژگانی به شمار میروند . (۷) این واژه ها در فرهنگی به تما می زیر يك فراز هم آیی (تداخل) میداریند . به جمله هـا ی نمودار گونه بینید :

زبان نوشتار کهن نیست .

نوشتن

او زیبا مینویسد .

۱ زاین دیدگاه واژه را چنین نشان میدهیم :

واژه يك عنصر با معنای زبان است که به رنگ گنجواژه یی برای توانگری بنیان استوار زبان هستی دارد .

واژه دستوری ، نقش و کارکرد دستوری واژه را در زبان نشان میدهد . در این رواند کیفیت واژه در نظر گرفته میشود نه کمیت آن . این قسم بینش در پیشگاه دید دانشی زبان نشناسی امروزین کمی اهمیت خود را از دست داده است . با اینهمه هر زبان

شماری از گونه های مختلف واژه های دستوری یا دسته های واژه را در خود دارد. در دستورهای سنتی و نوشته های کهن زبا - نشنا سانه این قسم واژه هارابخش های سخن یا گفتار دانسته اند (۸). ایشان بخش های سخن را به نام کنشواژه، نام، جانشین، صفت و دیگران بخش کرده اند.

دستور نو یسان سنتی درگزینش شمار این گونه واژه ها همداستان نمی باشند. با یسدگفت برخی از این واژه ها از قبیل دسته های نامی و کنشواژه یی پدیده های جهانی زبان به شمار میروند. (۹)

واژه های دستوری هم ویژه گی شمار را، در خود دارند و هم ویژه گی درون معنایی را. واژه دستوری از نگاه ویژه گی شمار به دو دسته بخش میشود: باز و بسته واژه دستوری از دید درون معنایی نیز به دو دسته جدا می شود: رسا و نارسا.

واژه های باز در زبان بسیار زیاد است. به عبارت دیگر، شمار آنها بینهایت می باشد. نامها، کنشواژه ها، صفتها در جمله واژه های باز به شمار میروند. واژه های بسته شمار معین دارند و شماره شان در زبان خیلی کم است. ازجانبی بسیاری از این گونه واژه ها، واژگهای بسته اند، ناگزیر واژه شناخته نمی شوند این خود در محدود بودن شمار آنها نقش پایه یی را بازی میکند. جانشینها، پیشینه ها پسینه (ها) و تندیسهای یاری دهنده از جمله واژه های بسته به شمار می آیند.

باید گفت، جانشینها، دارای شمار معین اند، یعنی تعداد شان در زبان بسیار کم است. اما پیشینه ها نظر به جانشینها بیشتر باز اند، مگر نسبت به نام کمتر باز می باشند. باید افزود که از جمله آخشییجهای دستوری پسینه (ها) بیشترین بسته گی را در خود دارند و به ویژه در زبان فارسی دری به یکباره گی بسته است. چه این زبان تنها دارای یک پسینه می باشد و آن پسینه ((را)) هست.

در بین آخشییجهای دستوری زبان فارسی دری از نگاه باز بودن، نامها در درجه نخست، کنشواژه ها در درجه دوم و صفت

ها در درجه سوم میایستند .  
 واژه های رسا ، گو نه یی از معنای ذاتی را در خود دارند ، و در جهان بیرونی شایسته شناخت اند . به سخن دیگر ، چنین واژه ها دارای معنای واژگانی میباشند ، مانند : آب ، گل ، درخت شناختن ، بافتن ، گلگشت ، کتاب ، قلم و دیگران این رنگ واژه ها را واژه های پریا کامل نیزمینا مند .

واژه های نارسا ، معنای گوهری را در خود ندارند و به خاطر نقش دستوری خود در جمله پیدا میآیند . به عبارت دیگر ، این گونه واژه ها دارای معنای دستوری اند ، مانند : (۱) و ، یا ، از ، در ، بر ، همی ، هم ، (۲) چنانکه ، چنانچه ، از اینکه ، زیرا ، طوریکه و غیره . واژه های دسته نخست را ، نمی توان واژه نامید ، آنها واژگانند و آنها واژگانه ، در برابر ساختارهای دسته دوم واژه اند و نه واژگان اما واژه های بدون معنای رسا . بر افزودن به این ، این رنگ واژه ها واژه های خالی یا هیچ نیز گفته شده اند . (۱۰)

بنابراین ، از پیامد گفته های بالا یی ، واژه را چنین تعریف کردیم : میتوانیم :

واژه چنان ساختار دستوریست که نقش ، کارکرد ، نام ، موضوع و مضمون پدید و وهستی را در زبان نشان میدهد و توصیف میکند ، از دید درون معنایی هم به تندیس رسا و هم نارسا دیده شده میتواند و از نگاه شمار هم بینهایت است و هم بانهایت .

### واژه از نگاه ساختار و تندیس :

این بحث نیز ، یکی از بحث های داغ دستورهای سنتیست که زیر عنوان انواع واژه ، مشتقات ، ترکیب و امثال آن به بحث میپردازند که اکثر غیر دانشی چهره می کشود . (۱۱)

من در این نوشته از چنین دیده نمی بینم بلکه از دریچه نو - دانشی و به روی پایه های واژه شناسانه به موضوع نگاه می کنم و اگر هم ناگزیر به بحث دستوری بپردازم ، این کار روی آوری یاری جویانه و علمیست .

واژه بیساخت و تندیس بود نمیتوانند ، پس افاده یی را به نام (( ساختار )) برای آن قایل میشویم . میدانیم هیچ ساختاری یکنواخت و یکسان نمی باشد ، بنا بر این واژه هم دارای ساختار گوناگون است . اندیشه پروریده در واژه را محتوا یا معنای آن می گوئیم . پس واژه همچون قالب است و محتوا و معنا در بر گرفته آن ، روشن است که در برگرفته ها یکسان نمی باشند ، لذا قالب هم یکسان نمی ماند برای اینکه محتوای ویژه خود را بگیرد .

از این روی ، واژه را از نگاه نقش ساختاری اش به پنج دسته بخش کرده می توانیم : ساده ، ساخته ، آمیخته ، عطفی و تکراری .

۱- واژه آزاد که دارای معنای واژگانی باشد و آمیختاری و ساده خته گی را در خود نپذیرد ، واژه ساده گفته شده میتواند ، مانند : آب ، آس ، دست ، زمین ، باغ ، راغ ، دوغ ، مرغ ، سنگ ، چوب ، نان ، بانگ ، لنگ ، بنگ و دیگران . من برای فهم درست دانشجو و پڑو هنده زبان و ب منظور تشخیص روشنی این ساختار از دیگر ساختارهای زبانی و به روی دوری از فراز همایی (تداخل) این گونه واژه را (( خرده واژگان )) نامیده ام .

۲- واژه ساخته ، واژه ایست که از راه پیوستن وند ها با واژه ساده یا با ریشه و یا با تنه ساخته می آید ، مانند : گلزار ، منگلخ ، دیولاخ ، فروتنی ، رفتار ، گفتار ، کردار ، آموزش ، پرورش ، نالش ، غمناک ، فایده ناک و دیگران . این گونه واژه ها را در دستورهای سنتی واژه مشتق می گفتند و هنوز هم می گویند .

۳- آمیخته ، واژه ایست که از یکجا شدن دو یا زیاده از دو واژه آزاد به وجود می آید ، چون : گلگشت ، ستمکش ، مرغاب ، جستجو ، نام آور ، (۱۲) جانشین ، کامبخش ، تن پرور ، داغدار ، دلدار ، دلبر ، کاکاخسر ، و دیگران . این گونه واژه ها را ، در دستورهای سنتی واژه های مرکب مینا میدند و هنوز مینا مند . واژه (( مرکب )) پشتمونان دانشی معنایی ندارد و بدین روی من از کار برد آن دوری گزیده ام .



۴ - عطفی ، واژه بیست که از به هم پیوستن دو واژه آزاد از راه واژگهای عطف پیدا میشود ، مثل گفتگو ، رفت و آمد ، نشست و بر - خاست ، رو یاروی ، رو به روی ، تک و دو ، کم از کم و غیره در این واژه ها و واژه ، از واژگهای عطف اند زیرا محتوای اندیشه ایی واژه این حقیقت را نشان میدهد . چنانکه می بینیم این واژگها نقش نزد یکسازای واژه ها را به دو شده داشته است نه نقش پیوستن آنها را . اما واژه ها را چنان نزد یکسان خسته است که تنها یک فضا بر جسته را برای خود نگهداشته اند ، پس این خود روشن است که داشتن یک فضا بر جسته از نشانه های (( واژه بودن )) در زبان فارسی دری است .

از جا نبی در این گو نه واژه ها ، رهنمود های واجشنا می ، و پایه های معنا شناسی نیستند نقش اساسی را ، دارند . بنابراین این ، من به روی رهنمود ها و نقش های واجشنا سانه ، معنا شناسانه ، دستوری و واژه شناسانه ، چنین واژه ها را ، واژه های عطف مینامیم .

در انجام باید افزود و گفت دستور نویسان سنتی تنها واژگ (و) را عطف دانسته اند و بس که این دید به دوران روش دانشیست ، زیرا پدیده ارتباط در نظر ناگرفته میماند .

روشن است که داشته های زبان بدونی وابسته گی و ارتباط با یکدیگر تو صیف و توضیح شده نمی تواند . عطف هم یکی از داشته های زبان نیست ، پس بی وابسته گی و ارتباط تشریح شده نمی تواند .

۵ - تکراری ، واژه بیست که از تکرار یک واژه در خود ، هستی پیدا میکند که این تکرار منشی یک واژه را به خود میگیرد ، همچون ، آهسته آهسته ، زود زود ، کم کم تیز تیز ، جام جام ، تک تک ، خپ خپ ، چپ چپ و دیگران .

از این نگاه ما واژه را چنین شناسا می نمایم :  
 واژه چنان ساختار زبانیست که از یک واژگ یا بیشتر از آن بسا خسته شده باشد و دارای مندرج شخص باشد .

## یادداشتها و گرفتنامه :

\* این رشته نوشته ها برای اکنون حیثیت جستاری را دارد زیرا در پهلوی نقش پژوهشی اش نظریه پژوهنده پایه بیشتر دارد .

۱ - واژگان معادل واژه (Lexican) انگلیسی است ، برای دوری داخل با واژه واژه گان آنرا بدون حرف ((o)) نوشته ام زیرا پسوند (( گان )) در واژه گان نقش دو پهلویی پیدا میکند : یکی پسوند جمع و دیگری پسوند نسبتی .

2— Ronaldw. Langacker, Language and its structure, New york: Harcourt bract jovanovich, inc 1973, P.74.

3— Rager Brown, words and Things, Glencoe, Illinois: The Free press, 1959, P.92

هاری هوی جر ( گزارنده : منو چهر غیبی ) ، (( تغییرات زبانی و فرهنگی )) ، فرهنگ وزنده گی ، شماره ۲ ، خرداد ۱۳۴۹ ص ۷۸ ، ۸۳ - ۸۶ .

4— Leonard Bloomfield, Language, New york: Henry Holt and Company, 1933, P.178.

5— Charles F. Hockett, A course in Modern Linguistics, New Delhi: oxford and IBH publishing co. 1976, P.167.

۶ - جین اچیسن (( واژه کها و واژه ها )) ( گزارنده : عین الدین نصر ) ، عرفان :

شماره دهم - سال شصت و یکم ، جدی ۱۳۶۲ ، ص ۴۶ :

۷ - همین جا ، ص ۴۷ .

- ۸ - پروفسیر ب. نیاز محمد، زبان ادبی حاضرۀ تاجیک ،  
 هوشنیه : نشریات عرفان ۱۹۷۳، صص ۹ - ۱۲ ، ۱۰۹ - ۴۴۱ (به  
 رسم الخط روسی) ، Hockett ، صص ۲۲۱ - ۲۲۸ و هممانند اینها  
 ۹ - هما نجا ، جین اچیسن ، صص ۴۷ .  
 ۱۰ - همین جا ، صص ۵۱ .  
 ۱۱ - عبد العظیم قریب : ملك الشعراء بهار و دیگران ، دستور  
 زبان فارسی ( پنج استاد ) .  
 تهران : از انتشارات کتابفروشی مرکزی ، ۱۳۵۰ ، صص  
 ۳۱ - ۳۳ ، ۵۱ - ۶۵ ، ۱۱۹ - ۱۵۰ (جلد اول) ، ۵۰ - ۶۴ (جلد  
 دوم) ، سعیدی ، دستور زبان معاصر دری ، کابل : چاپ  
 مرکز مواد درسی نشریات دانشگاه کابل ، ۱۳۴۸ ، صص ۲۰ - ۲۱ ،  
 ۱۰۴ - ۱۱۰ .  
 ۱۲ - نام آور ژرفساخت نامور است . در مورد این واقعیت زبانی  
 در رسالۀ ( ساختن زبان فارسی دری ) سخن گفته ام .

( بحث ادا مه دارد )

پوهندوی حسین یمین

# عدد و ویژه گیهای کاربردی آن در ممتون دری

۱ - گونه های ویژه برخی از اعداد ترتیبی :

سه عدد نخست ترتیبی یا وصفی که در غالب زبا نها بسی و صفی که در غالب زبا نها بسی قاعده است در زبا ن دری هم همانگونه بوده است ، چنانکه پس از سه عدد اول ، باقی اعداد ترتیبی و وصفی با قاعده و به گونه ( عدد مثبت پسوند وصفی «ام» ساخته می شود، مانند : چارم ، دهم ، صدم و نظایر آن . البته سه عدد اول در درازای سیر و تحول زبا ن دری عبارت بوده است از :

نخست یا نخستین ، دیگر یا ددیگر یا دو دیگر ، و سدیگر یعنی یکم ، دوم و سوم ، امروز جز عدد اولی آن باقی مانده مورد کاربرد زیاد ندارد و به جای آنها اکثر صورت منظم آن یعنی (( دوم و سوم )) استعمال می شود .

طوری که از بررسی در آنا ردی بر می آید سه عدد نخست  
ترتیبی از همان آغاز تا دوره معاصر شکل ثابت و یک نواخت  
کار برد نداشته بلکه در هر عصر و در هر اثر گونه ویژه ای داشته  
است ، از قبیل : نخست ، دیگر ، سدیگر ، نخست ، دودیکر ، سدیگر ،  
یکی ، دیگر ، سدیگر ، - یکی ، یکی ، سدیگر - یکی ، یکی -  
نخست ، دوم ، سوم و از این قبیل و گاهی هم به جای نخست واژه  
عربی (( اول )) به کار رفته که اینک مثالها یی از آنها ارا ثمه  
میکرد :

اول - (( اول ایدون گوید درین نامه که تا جهان بود مردم گرد  
دانش گشته اند )) (۱)

نخست ، دیگر ، سدیگر - (( نخست پادشاهی که بنشست  
هوشنگ بود ... و دیگر گروه ... کیان بودند و سدیگر اشکانیان  
بودند )) (۲)

یکی ، دیگر ، سوم - (( این جوهر چهار گونه است : یکی  
هیولی ... و دیگر صورت ... و سوم مرکب ... )) (۳)

در حدود العالم غالباً این سه عدد به شکل : نخست ، یکی ،  
یکی . (۴) یا نخستین ، دیگر ، دیگر (۵) .  
و یا یکی ، دوم ، سیم (۶) آمده است .  
و در الباقی :

یکی ، دوم ، سیم (۷)  
نخست ، دو دیگر :

چنین داد پا سخ که مردم به چیز  
گرا میست بی چیز خوا راست نیز  
نخست آنکه یا بی بسد و آرزو  
ذ هستیش پیدا شود نیک خو  
دو دیگر چو پا بی نیاری به کار  
همان سنگ و آن گوهر شاهوار

(فردوسی)

یکی ، دیگر ، سد یگر - (( یکی سلطان را دیگر امیر مودود را و سد یگر احمد عبد الصمد را )) (۸) .

یکی ، یکی ، سد یگر - (( ایدون سزد هفت چیز به جای آرند مر نامه رایکی بیناد نامه ، یکی فر نامه، سد یگر هنر نامه ... )) «۹» .

نخستین ، دوم ، سوم - (( نخستین را ارزه خواندند ، دوم را سوت خواندند ، سوم را فرددقش خواندند . )) (۱۰)

در قصیده منوچهری در صفت جمع و تقسیم و مدح بدین مطلع :

(( بزنی ای ترک آهو چشم آهواز سر تیری

که باغ و راغ و کوه و دشت پرما هست و پر شعری ))

غالباً سه عدد اول تر تیبسی این گونه آمده است :

یکی ، دوم ، سیم - یکی ، دوم ، سد یگر - یکی ، دیگر ، سد یگر - یکی ، یکی ، سیم .

یکی ، دیگر ، دیگر - (( مرا در همه عمر به سخن سه کس غلبه کرد :

(( یکی ... دیگر ... دیگر ... )) (۱۱) .

در قافیه سنانه نیز این سه عدد غالباً به گونه های ذیل آمده است :

یکی ، یکی ، یکی (۱۲) .

اول ، دوم ، سوم (۱۳) .

سد یگر - (( سد یگر دانستن جنسها و عیب و هنر چیست - ها )) (۱۴) .

سد یگر - (( و اخبار گذشته دو قسم است که آن را سد یگر نشنا سنده )) (۱۵)

سد یگر - (( باز آن سد یگر بر خاست )) (۱۶) .

و این هم نمونه ای از شعرا نوری که شاید در آن بنا بر مقتضای وزن به جا ه (نخست) عدد (( یکی )) آمده است :

چهار چیز است آیین مرد مهنری  
 که مرد مهنری زین چهار رنست بری  
 یکی سخاوت طبعی چو دسترس باشد  
 به نیک نامی آن را ببخشی و بخوری  
 دو دیگر آنکه دل دوستان نگهداری  
 که دوست آینه باشد چو اندرونگری  
 سد یگر آنکه زبان را به وقت بد گفتن  
 نگهداری تا وقت عذر غم نخوری  
 چهارم آنکه کسی گری به جای تو کرد  
 چو عذر خواه نام گناه او نبری

## ۲- موقعیت اعداد ترتیبی با ارتباط به معدود :

عدد ترتیبی و وصفی (نخستین) که باید قبل از معدود (موصوف) بیاید مثلا نخستین روز، نخستین بار ... در آغاز زبان دری مثلا در سده نخست الهی چارم گاه گاهی هما نگو نه زمینه کاربرد داشته است، چون :

نخستین ولایت - (( نخستین ولایت بود کورا داده بود )) (۱۷)  
 نخستین شهر - (( نخستین شهری که از شام به مدینه آید )) (۱۸)

نخستین مرد - (( نخستین مردی که اندر زمین پدید آمد بود )) (۱۹)

و اما گاهی در چنین ترکیبها بر خلاف دوره های بعدی و کنونی در سده های چهارم و پنجم عدد (نخستین) پس از معدود نیز آمده است آنها با نشانه افزایش در میان، چون :

کی نخستین - (( و آیین از کی نخستین ... )) (۲۰)  
 فصل نخستین - (( آغاز فصل نخستین ... )) (۲۱)

و در زمینه کاربرد (( دودیکرو سد یگر )) در چنین موارد باید گفت که این اعداد و صفی در اوایل بعد از معدود یا موصوف می آمده اند که امروز استعمال آن بدین گونه متروک است، البته این گونه

مورد استعمال میتوانند پیروی از شکل اصلی ترکیب باشد چه در  
پهلوی همین شیوه معمول بود است (۲۲) ، مثال :  
روز سد یگر مساوی روز سوم - (( روز سد یگر که به سیستان  
آمد )) (۲۳)

(( روز سد یگر )) (۲۴) .

بار سد یگر مساوی بار سوم - ((بارسدیگر رفتیم همه خداوند  
خانه دیدم )) (۲۵) .

روز سد یگر - (( باز سوی هری باز گشت روز چهارشنبه سد یگر  
جمادی الاولی هم اندرین سال )) (۲۶) .

و گاهی شکل مقلوب آن نیز در متون کهن دری دیده شده است  
یعنی نخست عدد ترکیبی ((سدیگر)) و سپس معدود آمده است،  
چون :

سد یگر روز - ((سد یگر روزا جب سببانی با لشکری که باوی  
نامزد بود برفت )) (۲۷) .

و اینهم مثالی از عدد ((چهارم)) به همین گونه کاربرد :  
((چهارم بار بیامد )) (۲۸) .

### ۳ - موقعیت اعداد با ارتبای طبه معدودهای نکره :

به گونه همه گانی در ترکیبهای عددی پسوند تنکیر با معدود  
می آید ، اما ترتیب وقوع عدد و معدود نکره در دوره های کهن  
نسبت به امروز دیگرگون است ، چنانکه امروز معدود نکره بیشتر  
پس از عدد می آید ، مثلا : سه چهار نفری که اینجا مانده انداندو -  
هکین به نظر می آیند .

یا : چند روزی که آنجا بودیم بسیار خوش گذشت .

و یا : (( بدنامی حیات دوروزی نبود بیش )) ...

اما در دوره های کهن دری مخصوصا در سه های پنجم و  
ششم و پس از آن تا سده نهم معدودهای نکره اکثر قبل از عدد  
قرار گرفته اند :



مثلا :

دیناری هزار - (( اما مرا بباید که تو درین حال با من به دیناری هزار معا ملت کنی )) (۲۹) .

کود کی دو - (( کود کی دو درپیش دارد )) (۳۰)  
سالی دو - (( و سالی دو این پیر زن بر در سرا ی او میشد )) (۳۱) .

تنی دو - بگرفت عصا چون اتوانا ن .  
بر داشت تنی دواز جوانان

( نظا می )

غلامی هفتاد - (( و غلامی هفتاد ترك خیاره به دست آمدند )) (۳۲)  
روزی دو سه - (( گفت امیر روزی دو سه چون متحیری و غمنا کی میبود )) (۳۳) .

غلامی پنجاه ، پیاده یی دوویست (( با غلامی پنجاه و شصت و پیاده یی دوویست کار یتر ... )) (۳۴) در می دو - (( و غلامی در می دو بدو داد )) (۳۵)

دری پنجمین - (( دری پنجمین بکنند ند )) (۳۶)  
همچنان تر کیب های عددی نکره که موصول هم واقع شده اند ، یعنی يك نوع اسم معین شده و معرفه به شمار آیند همان تر تیب و قوع را در عصر های پنج و بعد از آن داشته اند ، حتی با اعداد مبهم ، مثال :

پیری سه چهار - (( ای پیری سه چهار که اینجا مانده اند از هزار جوان بهتر اند )) (۳۷)

دوش در وقت بهارم هو س صحرا بود  
با رفیقی دو که دایم نتوان تنها بود

( سعدی )

مثال از اعداد مبهم و تر کیب آنها بدین گونه :  
تنی چند را که - (( تنی چند را که به هر جر می گرفته بودند... )) (۳۸) .

و گر سنه یی چند را که - ( وگر سنه یی چند را که سیمر کرد ... )) (۳۹)

سرا یی چند که - (( سرا یی چند که عمر بن الخطاب درحوالی مسجد خریده بود )) (۴۰)

و اما قبل از سدّه پنجم ترکیب‌های عددی با پسوند نکره که موصول و معین بوده اند بر عکس تر تیب فوق آمده است یعنی به گونه ( عدد مثبت اسم مثبت پسوند نکره معین ) ، چون :

(( نخستین شهر ی که ... )) (۴۱) .

(( نخستین مرد ی که ... نخست پادشاهی کرد ... )) (۴۲) .  
همچنان در رسده های هفتم ، هشتم و نهم اسمهای نکره با عدد مبهم به شیوه آن وقت زیاد به کار رفته است ، مثلا :

(( درویشی چند ... )) (۴۳) .

(( به روزی چند ... )) (۴۴) .

(( روزی چند ... )) (۴۵) .

(( تنی چند ... )) (۴۶) .

در پرخی از آثار این دوره مثلا: در «نفحات الانس»، (ی) نکره با معین کننده های عددی و عدد مبهم آمده است که نوعی کار برد خاص به شمار آید ، چون :

(( تا یی چند بخورد م )) (۴۷)

(( تا یی چند در آستین کردم )) (۴۸) .

۴ - مطا بقت عدد و معدود :

امروز مطا بقت میان عدد بالاتر از يك و معدود در زبان دری مجاز نیست بدین معنی که معدود همواره مفرد می آید، اما در متون کهن دری به ویژه از سدّه چهارم الی هفتم هجری در بسا منابع مطا بقت میان عدد های بالاتر از يك و معدود رعایت شده است یعنی معدود ها در چنین موارد جمع آورد شده اند که شاید این گونه کار برد بنا بر تاثیر قواعد زبان تازی بود . باشد چه در زبان عربی مطا بقت میان معدود و عدد بیش از يك وجود دارد ، مثال :

دو دختران - (( بر هانید یم اورا و د دختران او را )) (۴۹)  
 دو گروهان - (( ای که جدا کند میان دو گروهان ... )) (۵۰)  
 دو لبان - کوزی کنیم و باده خوریم و بویم شاد  
 بوسه دهیم بر دو لبان پریشان (۵۱)

(( بی قیمت است شکر از آن دو لبان او )) (۵۲)

چو خوردی بزرگ آورد دستبرد  
 به از صد بزرگان گشای کار خورد  
 ( اسدی طوسی )

دو اهر یمنان :

برا در بد او را دو اهر یمنان

یکی گهر م و دیگری اندیرمان  
 ( دقیقی بلخی )

سه هزار کار یگران :

برفتند کار یگران سه هزار به هر کشوری هر که بدنا مدار  
 ( فردوسی )

(( دو معتمدان ... ده سواران تر کمان ... )) (۵۳)

(( چهار طبایع ... )) (۵۴)

دو نور پذیران - (( بلکه هر دو نور پذیران اند )) (۵۵)  
 د هزار ایبات :

عددش هشت ده هزار ایبات همه امثال و پند و مدح وصفات  
 ( حدیقه سنایی )

صد کتب :

ز بحر علم دارم صد کتب من درو بنهاده ام اسرار لب من  
 ( عطار )

هزار دلایل - (( هر نکته را هزار دلایل بیآوری )) .

( سعدی )

به همین گو نه معدود اعداد مبهم که امروز معمولاً مفرد آورد میشود در آن عصرها به ویژه بعد از سده چهارم هجری به صورت جمع یعنی مطابق آورد شده است ، چون:

چند شغلها - (( و در میان چند شغلها فرمودند )) (۵۶)

چند سا لها - (( و چند سا لها جنگ میکردند )) (۵۷)

چندین سا لها - (( و سائمانیان چندین سا لها پادشاه روزگار

بودند )) (۵۸)

چند مسلمانان - (( چند مسلمانان را از بام خانه خویش فرو

انداخته است )) (۵۹)

چندین انعامات - (( با چندین انعامات روز دو شنبه... عزیمت

ملتان افتاد )) (۶۰)

چندین امرا - (( با چندین امرا... آماده جنگ و پیکار نشستند ))

(۶۱)

چند گاوان - (( و چند گاوان که در آن دیار یافتند... )) (۶۲)

چندین مگسان - (( اینجاشکری هست که چندین مگسانند ))

(۶۳)

### کتابنامه و سرچشمه ها :

۱- مقدمه شاهنامه ابو منصورى ، به نقل گزیده نثر فارسی

ج ۱ ، دکتر معین ، ۱۳۳۲ ، ص ۶

۲ - همانجا ، ص ۱۹

۳ - دانشنامه علائی ، ابن سینا ، به نقل گزیده نثر فارسی

ج ۱ ، ص ۵۶

۴ - حدود العالم ، با حواشی و تعلیقات منورسکی ، کابل :

۱۳۴۲ ، ص ۳۵

۵ - همانجا ، ص ۲۶۴

۶ - همانجا ، ص ۳۷۲

۷- الابنیه ، به نقل سبک شناسی ج ۲ ، چاپ سوم ، ۱۳۴۹ ،

ص ۲۶

- ۸ - تاریخ بیمه‌ی ، به اهتمام دکتر غنی و فیا ض ، ۱۳۲۴ ، ص ۶۶۶ .
- ۹- مقدمه‌ی شاهنامه ابو منصور ی به نقل بر گزیده‌ی نشر فارسی ، ص ۶ .
- ۱۰ - هما نجا ، ص ۱۳ .
- ۱۱ - منتخب جوامع الحکایات ، بخش نخست ، به اهتمام بهار ، ۱۳۲۴ ، ص ۲۷۴ .
- ۱۲ - منتخب قابوسنامه ، به اهتمام نفیسی ، ۱۳۲۰ ، ص ۴۶ ، ص ۲۹۴ .
- ۱۳ - هما نجا ، ص ۱۹۱ ، ص ۲۲۹ .
- ۱۴ - قابوسنامه ، با مقدمه و حواشی سعید نفیسی ، ۱۳۴۲ ، ص ۷۸ .
- ۱۵ - تاریخ بیمه‌ی ، ص ۶۶۶ .
- ۱۶ - تاریخ سیستان ، به تصحیح بهار ، ۱۳۱۴ ، ص ۶۷ .
- ۱۷ - تاریخ بلعمی ، به تصحیح بهار ، ۱۳۴۱ ، ص ۶ .
- ۱۸ - هما نجا ، ص ۸ .
- ۱۹ - مقدمه شاهنامه ابومنصور ی ، به نقل بر گزیده‌ی نشر فارسی ، ص ۱۶ .
- ۲۰ - هما نجا ، ص ۹ .
- ۲۱ - شمس فصل ، محمد بن ایوب طبری ، به نقل بر گزیده‌ی نشر فارسی ، ص ۵۳ .
- ۲۲ - ایضا ، تاریخ سیستان ، ص کو .
- ۲۳ - هما نجا ، ص ۸۵ .
- ۲۴ - ایضا ، ص ۲۳۴ .
- ۲۵ - کشف المحجوب ، به تصحیح ژو کوفسکی ، ص ۱۳۴ .
- ۲۶ - تاریخ بیمه‌ی ، ص ۳۷ .
- ۲۷ - همچنان ، ص ۴۹۸ .
- ۲۸ - تاریخ بلعمی ، به نقل بر گزیده‌ی نشر فارسی ، ص ۸ .

- ۲۶ - سیاستنامه ، نظام الملک به تصحیح دارک ، ۱۳۴۷ ، ص ۳۶ .
- ۳۰ - هما نجا ، ص ۳۷ .
- ۳۱ - هما نجا ، ص ۵۰ .
- ۳۲ - تاریخ بیهقی ، ص ۲۴۳ .
- ۳۳ - هما نجا ، ص ۱۵ .
- ۳۴ - هما نجا ، ص ۱۱۵ .
- ۳۵ - چهار مقاله ، عرو ضی سمر قندی ، با مقدمه قزوینی ، ص ۵۹ .
- ۳۶ - هما نجا ، ص ۵۸ .
- ۳۷ - تاریخ بیهقی ، ص ۲۲۶ .
- ۳۸ - سیاستنامه ، ص ۱۸۴ .
- ۳۹ - هما نجا ، ص ۱۷۲ .
- ۴۰ - نزهة القلوب ، حمد الله مستوفی ، به کوشش سیاقی ، ۱۳۳۶ ، ص ۶ .
- ۴۱ - تاریخ بلعمی ، برگزیده نشر فارسی ، ص ۸ .
- ۴۲ - مقدمه شاهنامه ابومنصور ی ، برگزیده نشر فارسی ، ص ۱۶ .
- ۴۳ - تاریخ جهانگشا ، جوینی به اهتمام قزوینی ، ص ۲۱ .
- ۴۴ - آداب الحرب و الشجاعة به تصحیح خوانساری ، ص ۹۱ .
- ۴۵ - طبقات ناصری به تصحیح حبیبی ، ص ۴۹ .
- ۴۶ - جامع التواریخ ، به کوشش دکتر معین ، ص ۱۹۶ .
- ۴۷ - نفحات الانس جامی ، به تصحیح مهدی توحیدی پور ، ص ۳۶۷ .
- ۴۸ - هما نجا ، ص ۳۶۷ .
- ۴۹ - تفسیر کبریج ، چاپ پراون ، ص ۴۳۴ .

- ۵۰ - هما نجا ، ۴۳۴ .
- ۵۱ - رود کی ، آثار و احوال ص ۹۳
- ۵۱ - هما نجا ، ص ۱۰۸ .
- ۵۳ - تاریخ بیهقی ، ص ۳۸۷ .
- ۵۴ - دانشنامه علایی ، به تصحیح احمد خراسانی ، ۱۳۱۵ ، ص ۱۳۳ .
- ۵۵ - زاد المسافرین به تصحیح محمد بذل الرحمن ، ۱۳۴۱ ، ص ۸۳ .
- ۵۶ - تاریخ بیهقی ، ص ۲۷۳ .
- ۵۷ - سیاستنامه ، ص ۲۴۵ .
- ۵۸ - هما نجا ، ص ۲۱ .
- ۵۹ - جوامع الحکایات عوفی ، به تصحیح دکتر بانو مصفا ، ج ۱ ، ص ۱۳۵۳ .
- ۶۰ - طبقات ناصری ، ج ۲ ، ص ۶۲ .
- ۶۱ - ظفرنامه ، شرف الدین علی یزدی ، به تصحیح محمد عباسی ، ۱۳۳۶ ، ج ۱ ، ص ۹۷ .
- ۶۲ - تاریخ و صاف ، چا پلاهور ، ۱۹۳۶ ، ص ۱۴۵ .
- ۶۳ - دیوان سعیدی ، ص ۵۷۶ .

سر محقق دكتور عثمان نجان عابدى

سر محقق عبدالغفار جوړه ياف

## فرهنگ شایسته تحسین

لغت نویسی ( لیک سیکاگرافیا) در افغانستان تاریخ و عنعنات باستانی داشته از تجارب آنها یتغنی مکتب لغت نویسی کلا سیکسی که در طول تقریباً هزار سال شاگردان بسیار به کمال رسانیده و تعداد کثیر فرهنگهای همه پسندرا به امروز یان به میراث گذاشته است ، بر خور دار میباشد . پژو هشگران معاصر افغانستان مثل همسلکان ایرانی و تاجکستانی خویش تجارب این مکتب بزرگ را مو فغانه دنبال نموده فرهنگ های شایسته دوران و جوا بگویی زمان می آفرینند . در بین این عده فرهنگ نویسان افغان ، نام شاد روان عبدالله افغانی نویسنده متر قرار دارد .



وقتی از چاپ دوم (( لغات عامیانه فارسی افغانستان )) تألیف این دانشمند دقیقکار آگاهی یافتیم، خیلی خوش شدم زیرا از دیر باز آرزو مند آن بودم که نسخه‌یی از این فرهنگ گرانبها را برای استفاده و مطالعه دایمی در دست داشته باشم. فرهنگ مذکور که از چاپ اولش بیش از بیست سال سپری شده است نهایت کمپیدا و مورد تقاضای زیاد شده بود. از اینجاست که با ابتکار و تکمله محقق حسین فرمند آمر دیپار تمنت ادبیات دری اکادمی علوم ج. د. ا.، دو باره به نشر حاضر گردیده، اخیرا باتیراژ ۱۵۰۰ جلد به چاپ رسیده است. باید متذکر شویم که (( لغات عامیانه فارسی افغانستان )) تألیف عبدالله افغانی نویسنده آن همه فرهنگهای مکتب بزرگ لغت‌نویسی کلاسیکی که در قرنهای مختلف تدوین و تنظیم گردیده اند، از نگاه محتویات مواد و سبک و اصول فرق میکند. فرهنگهای سابق عمدتا به اساس مواد زبان ادبی (نگارشی) ترتیب و تدوین گردیده، تفسیر و توضیح واژه و تعبیرات آثار کتبی را هدف اساسی خود قرار میدادند. و در جمله فرهنگهای هم هستند که بسیار واژه‌های عامیانه را احتوانموده جریان وضع انکشاف ترکیب لغت زبان دری کلاسیکی را در این یا آن منطقه و یامر حله انعکاس میدهند، ولی (( لغات عامیانه فارسی افغانستان )) نمونه فرهنگهای میباشند که عرضة لغات عامیانه هدف اساسی آن را تشکیل میدهد. از این لحاظ فرهنگ مذکور پس از چاپ اولش چه در داخل و چه در خارج افغانستان مثبت ارزیابی گردیده بود.

اگر گویم که کار تدوین در نوع فرهنگ کار بس زحمت طلب است، پس تنظیم و ساختن فرهنگهای عامیانه از آن هم مشکل‌تر میباشد چرا که به نگارنده لازم می‌آید تا با زبان گفتاری یعنی با زبان زنده سروکار داشته باشد. فرهنگ عامیانه بر عکس فرهنگهای لهجه‌یی که نمونه آن را در مناطقلغتهای مردم هرات و هزاره میبینیم به محل محدود نمی‌اند، بلکه کلمات و تعبیراتی را مورد تفسیر

و توضیح قرار میدهد که برای اکثریت اهل یک زبان قایل فهم باشند. بنابراین نگاشتن چنین فرهنگی از نگارنده دانش، مهارت و تجربه کافی و آگاهی لازمه با عرف و عنعنات، سنن و زبانهای محلی (لمحه ها) را تقاضا مینماید، و برای واجب میسازد تا به مناطق مختلف قلمرو زبان سفر کند، ذخیره واژه گانی خویش را به کار اندازد و با نماینده گان محلات ورشته های کسب و کار گوناگون صحبت کند. وقتی دانشمند بزرگ و س. دل در قرن گذشته برای فرهنگ جاویدانی خویش که بعداً به نام ((فرهنگ تفسیری زبان زنده (عامیه) روسی)) به چاپ رسیده است مواد گرد می آورد، صدها فرسخ راه را پیاده و گاهی سواره طی نموده، هزاران واژه و عبارت خوش آهنگ و دلچسپ زبان زنده را ثبت و سپس مقبولترین و مفهومی ترین آنها را در فرهنگ خویش شامل ساخت.

از محتویات (( لغات عامیانه فارسی افغانستان )) نیز پیداست که مرتب و مؤلف تکمله با استفاده از همین نحوه معمول کلمات و عبارات جذاب و خوش آهنگ را که به قول دانشمندی (کلاسیکانه) میباشد، از زبان مردم، از زبان نماینده گان محلات و اهل کسبه و پیشه های گوناگون جمع و عرضه نموده اند. احساس میشود که در ضمن، توجه بیشتری به زبان گفتاری مردم کابل مبذول گردیده است و این قابل پذیرش میباشد، چرا که در شهر کابل نماینده گان محلات گوناگون افغانستان جمع آمده و گفتار مردم تا اندازه یی رنگ عمومی و یگانه به خود گرفته است. اکثر کلمات و عباراتی که در محاوره مردم کابل به کار میروند، برای مردمان محلات دیگر هم مفهوم میباشد. بدین لحاظ اگر هنگام گردآوری مواد برای فرهنگ مذکور را تکمیل بیشتری به زبان مردم کابل شده عین مدعا دانسته میشود. مـا فرهنگ نام برده را به هیچ وجه محض و کامل گفته نمیتوانیم، زیرا در آن کلمات و عباراتی انتخاب و برگزیده شده اند که اکثر آنها در حدود و دایره وسیع انتشار یافته اند. از اینجاست که به استثنای موارد محدود، اکثریت

# خوشحال خان خټک

و

## بازنامه نگاری

مضمون :

دراقوام مختلف مردم کیتی شکار گری ، نگاهداری و تربییه پرنده گان شکاری جهت شکار پیشینه درازی دارد . همچنان رسم شکار توسط باز ، چرغ ، شکره و دیگر پرنده گان شکاری نیز از پارینه روز کار درملل جهان رسم بوده است. گویند که در چین دوهزار سال پیش از میلاد بازداری رایج بود (۱) و این پیشه رامحققین اختراع قوم خاصی نمیند. ارند اکثر و یا تمام اقوام مسکون در جهان این شغل را ورزیده اند (۲) در کشور مانیز رسم نگاهداری پرنده گان شکاری : باز ، بجره ، چرغ (چرخ) ، باشه ، شکره و امثالهم به گذشته های دور تعلق میگیرد .

---

(۱) اما خوشحال خان گفته است . باز دفریون په وخت و نیول شه ، شاهین پس دفریون په چرغ د عر بستان ملوگانو آخر لره بنکاری کر ، لکر بانبه . شیکره ، بیسه داتابع ددوی دی (دستار نامه ص ۳۰)  
(۲) باز و باز نامه های فارسی ، از پرویز اذکایی ، هنر و مردم

:: شماره ۱۷۶ ، ص ۷

در این کوتاه گفتار مدف نویسنده بیان سیر تاریخی شکار و تریبه مرغان شکاری در کشور نیست، بلکه مقصد نشان دادن علائق خوشحال خان ختک باشکار، بازو بازداری بصورت عام و معرفی بازنامه های خوشحال ختک بصورت خاص میا شد، پس بر میگردم به اصل موضوع و بحث موجود را از خوشحال و شکار آغاز می نمایم و پس از آن بالنسبه به از موضوعات دیگری بحث خواهم کرد.

### شکار و خوشحال خان ختک :

مطالعه آثار خوشحال خان ختک (۱۰۲۲-۱۱۰۰ ه.ق.) نشان میدهد که وی باشکار دلبستگی مفرط داشت، ربه انواع شکار بلد بود و با این مشغله درزندگی خود بیشتر سروکار میداشت. خوشحال در آثار جاویدان خویش از شکار یادهای فراوانی دارد و در باره مزیت های آن گفتار های سودمند خان در دستار نامه مزیت های شکار را چنین نبشته است :

((حلیتی پی په آیت ثابت دی ریحکم صید البرو البحر) د خوشکی د تری بشار حلال دی خوښی د بشار نیره ده سرچه عالی فطرت دی په بشار ډیر مین دی. ملوکانو لره بشار لازم دی. ملوکان د بشار دی اوبشار دملوکانو دی. د بشار په استعمال کی د جنگ د تردد استعمال حاصلیری اوتهوریکی زیاتیری چی د بشار په کار کی بی مهارته وی نقصان صریح واقع کیوری. بشار ملوکانو لره هغه ښه دی چی د سوری تلاش پکی ډیروی، پیاده هم پسی درومی چی د سوری د پیاده د تار دواړه ورزشی حیوی چی په دا ورزش د جنگ په کار په تاخت پسه یلغار سوی پلی په غره په سم هر چرته تلاش تردد وکا. که داکاری نه وی په دا استعمال ورزش کی چور نه وی شیخ به ئی دلاسه ونه شسی کاهل او عاقل به پاته شی (.....)) (۳).

زمانیکه بنابر وجوه خاصی که ذکرش در اینجا موردی ندارد در عهد عالمگیر اورنگزیب (۱۰۶۷ - ۱۱۱۸ ه. ق.) درهند تحت باز داشت قرار

داشت ( ۴ ) در ایام اسارت قلعه رنتهپور ( ۵ ) که فراقنامه رادر آنجا سروده در این اثر مهم و ارزشمندش نیز در چندین مورد از شکار گاههایی که در آن مشغول شکار می بود و آهویی را که شکار مینمود و مناطقی را که در آنجا شکار مرغابی میکرد ، ایام و زمانهای شکار و شکار گری خود را به حسرت یاد میکند و از دوری این مشغله مینالد .

در حبسیات فراقنامه در همان شکار آهو آن «میره» چنین سروده است .  
 د میری هوسو سیو دریغه واره ستهی شوی بی تیغه  
 زه دلی په رنتهپور ستاسی بنکار کا هوری نور  
 دیر ارمان افسوس افسوس چی می نور وپی ونندی اوس  
 نه په بیاد بنکار سامان کرم نه په بیاهو گردان کرم (۶)  
 و در دوری از شکار مرغابی های کاله پانی (موضعیت در مر بوطات مردان صوبه سرحد شمال مغربی) در همین اثر سروده است !

آه وای وای کاله پانی ستار نکه مرغاوی  
 مرغاوی دی رنگارنگ شته همدی قاز همدی کلنگ شته (۷)  
 در اثر دیگرش بنام فضل نامه (نظم در سال ۱۰۸۹ ه.ق) که مسایل دینی را به نظم شیوا بیان میدارد . در فضل نامه نیز خان مسایل شکار را از دیدگاه دین بیان نموده خوشحال خان درین کتاب فصلی را تحت عنوان «فصلی ذکر دبنکار دجواز» درباره شکار سروده است :

(۴) خوشحال خان خټک در سال ۱۰۷۴ ه.ق در پشاور دستگیر و تحت الحفظ به دهلی گسیل گردید ، به سال ۱۰۷۹ ه.ق رها گردید و باره به زادگاهش برگشت این ایام مرحوم را در قید و نظر بندی در دهلی آگره و رنتهپور سپری کرد (خوشحالیات ، ص ۴ ، از سرفراز خان عقاب خټک . )

(۵) رنتهپور قلعه بیست در ضلع ماد هوپور ایالت راجستان هند .  
 (۶) فراقنامه (متن تحقیقی ص ۴۵ ، تصحیح و مقدمه و تعلیق زلمی هیواد میل ، طبع ۱۳۶۳ ه.ش پوهنتون کابل .  
 (۷) فراقنامه ص ۴۶

دگذار په وخت چي بنکار کسري که په تير تکبير اشکار تـري (۸) همچنان درسوا تنامه خود خوشحال خان دربارہ شکار گفتاري دارد که چند بيت آن درينجا آورده ميشود .

په هر کال يي دوه تير سو باز نيول شي کافر کيه يي په شکل شمایل شي که بل بنکار د سوات په ملک کي په مقدار دي په هر لوري يي تل دل دزر کو بنکار دي مرغايو يي د سيند تر سرو ياشته دڅا اهلو د توپکو پري غوغا شته هم کاوز بزونه شرزي هم کوته پايي اماور کي کړي توپچيانوخه به وايي (۹)

### خوشحال و باز :

خوشحال شناسان را عقیده بر آنست که : خان را تاحدی با باز محبت بود که اکثر محبوب خویش را به «باز» تشبیه میکند همچنان خوشحال خان بازا علامت اخلاقی نیز میندازند (۱۰)

خوشحال شناس نامور مرحوم استاد د و ست محمد خان کامل مومند (وفات ۱۳۵۹ هـ ش .) در یکی از مقالاتش ((باز په خوشحال ليات او اقبال ليات کي)) علايق خوشحال را با ((باز)) تابع مقاصد خاص مطالعه و ارزيا بي مينمايد و در اين باره مينويسد :

((خوشحال خان دباز د دی د پار ه صفت کوی چي :

(۱) هغه په پيرو لويو بلندو کي د پرواز طاقت لري او صرف طاقت نه لري بلکه الوخي هم . د اعلامت دي دارتقا د عروج طرف ته درجمان (۲) باز همیشه په خپل بنکار ژوي تل خيل بنکار خوري . د بل بنکار ته هيله اسره او طمع هيچري نه کوي ، دا نخښي دي خپل خان د اعتماد او په خپل مټ د تکيي او د آزادي ، حلال خوري او ديانت داري او خود داري او غيرت

(۸) فضل نامه ، فصل شکار ، پيشکش محمد عبد الشکر طبع ۱۹۵۲ ع اداره اشاعت سرحد پشاور .

(۹) سواتنامه از خوشحال ، بکوشش استاد حبيبي . طبع سال ۱۳۵۸ هـ . ش کابل ، اکاد يمی علوم افغانستان .

(۱۰) خوشحال خان خټک از مرحوم استاد دوست محمد کامل ، ص ۲۸۷ ، طبع سال ۱۹۵۲ ع .

- (۳) باز داستوکنی خای په لویو او اوچتو غرونوکی وی دا دعالم لږبستی او ددنیاد کند گریل نه دا و چتیدو علامت دی)) (۱۱)
- (۴) عدۀ زیادی از خوشحال شنا سان درین نظریه متفق الرای هستند که علامه اقبال لاهوری (۱۸۷۳-۱۹۸۳ ع.) تصور شاهین را در شاعریش تحت تاثیر ((باز)) خوشحال خان خټک منعکس نموده است .
- نویسنده نقاد و خوشحال شناس چیره دست مرحوم استاد سرفراز خان عقاب خټک (وفات ۱۳۶۳ ه . ش .) نبشته است :
- ((اقبال دخان دبازنه دشاهین تصو راخسته دی)) (۱۲) میر عبدالصمدخان افریدی در کتابش ((خوشحال و اقبال)) (۱۳) و سید رسول رسا در مقدمه ارمغان خوشحال نیز در این موضوع سخنان ممتعی دارند .
- سید رسول رسا در این ارتباط مینویسد : ((استعارات او تشبہات چی دشاهین او باز دخوی بوی نه اقبال او خوشحال اخیستی دی په هغی کی فرق صرف دادی چی خوشحال بټکاری وواوهغه لږخیلی مشاهدی او تجربی په بنا د باز دمردانه ، قلندرا نه درویشا نه اومجاهدا نه خوبیانو نه خبروو او اقبال په دی سلسله کی خپله مشاهده او تجربه نه وه خو هغه دخوشحال خان اونیچی (۱۸۴۴-۱۹۰۰ ع) په شاعری کی ددی پرندو دمردانه صفاتو دذکراذ کارنه متاثر شوی دی)) (۱۴) .
- تصور باز در آثار خوشحال راپژوهشگران ادبیات پښتو بگونه های مختلف تعبیر نموده اند از آن جمله تعبیر حمزه شینواری نیز قابل خوانش مینماید : ((دخوشحال باباتول فطری صفات دهغه دشجاعت ، ننگ ، مرانی اوخوانمردی ، نه عبارت وو ، بلکه همدغه صفاتی په نورو تولوفطری
- 
- (۱۱) دتوری او قلم خواند ، به کوشش مرحوم محمد نواز خان خټک ، ص ۶۲ چاپ سوم - سال ۱۹۶۱ ع اداره اشاعت سرحد .
- (۱۲) خوشحالیات از عقاب خټک ، ص ، ۵۵ ، طبع ۱۹۷۵ ع پشاور .
- (۱۳) این کتاب به زبان اردو نبشته شده و در پشاور طبع و نشر گردیده است .
- (۱۴) ارمغان خوشحال مقدمه ، ص ص ۹۸ - ۹۹ ، طبع ۱۹۶۴ .
- یونیورسٹی بک ایجنسی .

صفاتو غالبو ، نوځکه دهغه دشعر په هر صنف کې باز اوشاهین په الوت  
 ښکاری که غزل دی که اجتماعیات دی که سیاسیات ، عشق دی که محبت  
 جنګ دی که جګړه په دی ټولو کې د باز اوشاهین سمبول څرګنددی اودا  
 ځکه چې باز په مرغانو کې دلوی قدر او قیمت حقدار دی .... )) (د توریالی  
 پښتون ص ۱۲۲) به همین اساس ((باز)) در شاعری خوشحال خان مقام  
 ارجمندی دارد . ودلایلی را که خو شحال شناسان برای تصور ((باز))  
 در شاعری خوشحال خان ارائه داشته اند در خور  
 اعتنا بوده و در مباحثی چون ((باز)) در شعر خوشحال مورد ارز -  
 شیایی و بررسی قرار گرفته میتواند باز در شاعری خوشحال خان تصوراتی  
 گوناگونی را ارائه میدارد که من در این مختصر از آوردن تمام یادکردهای  
 ((باز)) در شعر خوشحال عاجزم ، زیرا موضوع وسیع واز حوصله این کوتاه  
 نبشته فراتر مینماید . من از همه یاد کردها و تصوراتی که خوشحال از باز  
 دارد ، در اینجا باوردن بیتی از یک قصیده خان و یک غزل پارسی اواکتفا  
 میکنیم ، خان در قصیده اش سروده است :

پښتنو ځلمیو بیالاسونه سره کړه لکه باز منګولی سری کاندی په ښکار (۱۵)  
 واینهم غزل پارسی خان در وصف باز:

شاه مرغان شکاری باز است آنکه محبوب شماری باز است  
 آنکه بردست شهان دارد جای بلعجب صنعت باری باز است  
 کوهی و بحری و شنقار ترا گر بما باز گذاری باز است  
 همه مرغان شکارند بسه کار راستی از همه کاری باز است  
 آنکه از چنگل خود نگذارد دل این خسته به خواری باز است  
 مال و اسباب جهان جمله ترا بر من این تحفه گر آری باز است  
 دل به مرغان هوا نسیاری ای پسر گر بسپاری باز است  
 شادو خوشحال در آندم با شم بینم از درگه در آری باز است

(۱۵) د خوشحال مرغلری ، به تصحيح و مقدمه لوی استاد مرحوم  
 علامه عبدالحي حبيبي ، ص ۵۹۲ ، طبع ۱۳۱۷ ه . ش کندهار . خوشحال  
 این قصیده را در سال ۱۰۸۶ ه . ق ، سروده است .



استاد دانشمندما پوهاند جاوید را در شرح این غزل تفسیر یست بدین  
 نهیج :

((.... به نظر نگارنده باز چون عقاب اساطیری ، سیرغ افسانوی ،  
 نه تنها مایهٔ تفنن، سرگرمی و وسیله تفریح و شکار برای خوشحال بود ،  
 بلکه نزداوشان ارزش خاصی داشت و میتوان گفت در حکم رازی و رمزی بود .  
 باز در آثار خوشحال مظهر ، نشانه و سمبول برای امر نهایی و ناپیدا و  
 لطیف است .

در ذهن خوشحال باز مظهر بلند پروازی ، علوهمت ، عزت نفس ،  
 و ارستگی ، اوج گیری ، فراخ حوصلگی تیزنگاهی و حتی شعار عروج ، تمالی و  
 مناعت روح بود و بی جای نبوده که خود را به باز کهساران تشبه کرده  
 است )) ( نگاه صی به اشعار دری خوشحال ) .

### خوشحال و باز نامه نگاری :

در آثار فراوان فنا ناپذیر خوشحال خان ختک در بیان شیوه‌های نگاهداری  
 پرندگان شکاری و باز ، اصول پرورش و شکاری ساختن آنها  
 همچنان انواع واقسام و امراض و ناچوریهای پرنده گان شکاری و طرز  
 مداوای آنها نکات شهای متفرق و آثار مستقلی رامیابیم که من در این بخش  
 مقدمه از چنین آثاری یادآوری میکنم :

### بازنامه ( منظوم ) پښتو :

این بازنامه راتمام خوشحال شناسان می‌شناسند ، و پژوهشگران آثار  
 خوشحال خان و تاریخ ادبیات پښتو این نامه را در آثار خان ذکر کرده‌اند .

این باز نامه را خوشحال خان ختک در آخرمه رجب سال ۱۰۸۵ هـ. ق ، در  
 مدت شش ماه منظوم داشته مجرود ابیات آن ۹۱۹ بیت ، در قالب مثنوی  
 بحر طویل ( ۲ هجایی ) سروده شده است .

در این بازنامه علاوه از مثنویات ، سه غزل خان نیز دیده میشود که از  
 این سه غزل دو غزل آن در غزلیات ( شامل در کلیات خان نیز آمده غزل  
 سومی آن تنها در همین اثرش موجود میباشد من در آثار دیگر خوشحال خان  
 چنین غزلی را ندیده ام . ) باز نامه منظوم پښتوی خان ۴۷ فصل و یک  
 مقدمه منظوم ( ۳۳ بیتی ) دارد . ۳۴ فصل اولی باز نامه به شناسایی باز

و انواع آن و معر فی پرنده کان شکاری و مسایل مربوط به شکار آنها اختصاص داده شده است و در سیزده فصل آخری آن گفتنی بی در بیان امراض و ناجور یهای باز و شیوه های علاج آن به چشم می خورد . خوشحال خان به همان گونه که در تربیت و شناسایی پرنده کان شکاری خاصاً باز مهارت داشت ، به همین ترتیب در شناخت بیمار یها و ناجور یها آنها نیز ماهر بود ، از مطالعه بازنامه و دستار نامه اش برمی آید که وی خود دارو های برای دفع و درمان بیمار یهای این پرندگان می ساخت درجایی از باز نامه میخوانیم :

دبیر و دشکرو بنه مسهل دی اختراع دمصفده دیراول دی (۱۶)  
بازنامه منظوم پشتوی خان دوبا رچاپ شده و نسخ خطی آن نیز در بعضی از کتابخانه ها یافت میشود :

یکی نسخه خطی کتابخانه مرحوم استاد دوست محمد خان کامل مومند (وفات ۱۳۵۹ ه . ش ) این نسخه بازنامه در یکی از نسخ مغتنم کلیات خان (محفوظ در کتابخانه استاد کامل) بیامده است (۱۷) دودگر نسخه خطی آرشیف ملی افغانستان این نسخه در قرن سیزد هم هجری در قریه مستالی اولسوالی کامه ولایت نگرهار نبشته است . نسخه به خط عادی نسخ به رنگ سیاه (عناوین قرمز) توسط غلام احمد خطاطی گردیده کاغذ آن خوقندی ، قطع آن کوچک و جیبی است و ۵۰ ورق دارد (۱۸)

سه دیگر نسخه خطی اکادیمی پشتوی پشاور ، این نسخه را در سال ۱۲۹۲ ه . ق . خطاطی نموده اند . کاتب آن معلوم نیست و خط آن را نستعلیق توصیف می نمایند (۱۹) پوهاند ربنتین در یاداشتی نبشته

(۱۶) باز نامه از خوشحال خان ختک ، مقدمه و لغتنامه و تدوین پوهاند ربنتین ، ص ، ۶۷ چاپ سال ۱۳۳۲ ه . ق ، کابل پبنتو تولنه .  
(۷) حنجیری از محترم برینس ص ۱۴۱ ه . ق طبع کابل ، پبنتو تولنه .  
(۱۸) متن تحقیقی باز نامه (مقدمه) بکوشش زلمی هیواد مل ، شامل جلد سوم کلیات خوشحال .

(۱۹) پبنتو (مجله) نشریه اکادیمی پبنتو پشاور شماره ویژه خوشحال خان ، ص ۳۶۴ ، طبع سال ۱۹۸۰ ع پشاور .

اند که نقلی از باز نامه منظوم خوشحال خان خټک را مرحوم مولوی محمد عمر بلبل افغان (وفات ۱۳۴۵ ه. ش) نیز تهیه داشته بود که حل بعضی از لغات متن را نیز همراه داشت، کلمات نامقرو را قرائت نموده و متن تصحیح شده‌ی راترتیب داده بود.

وهمین نقل صحیح شده را مولوی موصوف در سال ۱۳۳۲ ه. ش به پښتو تولنه فروخت (۲۰) اما من که متن بازنامهٔ منظوم پښتوی خان را ترتیب میدادم این نقل را نه در کتابخانه پښتو ټولنه (حال کتابخانه مرکزی اکادمی علوم افغانستان) و نه در آرشیف ملی یافتم. متن بازنامهٔ منظوم پښتوی خوشحال خان خټک را بار اول استاد رښتین تهیه نمود. حل لغات و چند صفحه مقدمه گونه‌ی یی بدان افزود در سال ۱۳۳۲ ه. ش. از طریق پښتو تولنه در شعبه آفسیت مطبعه دولتی به قطع کوچک طبع و نشر کرد. در سال ۱۹۵۶ ع اکادمی پښتوی پشاور منتخبات آثار خوشحال خان خټک را در مجموعه یی بنام ((منتخبات خوشحال خان خټک)) از پشاور انتشار داد. در این منتخب انتخبات باز نامه آمده که ترجمه منشور اردونیز دارد (۲۱). در سال ۱۹۶۴ ع. سید رسول رسا متن باز نامه را در ((ارمغان خوشحال)) طبع داشت (۲۲) زمانیکه در سالهای بعد از ۱۳۵۰ ه. ش تهیه متن تحقیقی و انتقادی آثار خوشحال خان خټک از طرف پښتو تولنه در سه جلد روی دست گرفته شد، برای جلد سوم آن پنج اثر را در خان چون: بازنامه، طب نامه، سواتنامه، دستار نامه و فضل نامه را برگزیدند و تهیه متن باز نامه را باین حقیر سپارش نمودند. من متن بازنامه را از روی چهار نسخه خطی و چاپی باحواشی و مقدمه و فهرست مأخذ تهیه نمودم که در جلد سوم کلیات خان چاپ خواهد شد.

(۲۰) باز نامه، یادداشت پوهاند رښتین، ص (م)

(۲۱) منتخبات خوشحال خټک، با ترجمه اردو، ص ۵۹۶-۶۱۹، طبع

سال ۱۹۵۶ ع پشاور

(۲۲) ارمغان خوشحال، ص ۹۷۴ - ۱۰۱۶.

**(۲) لنه‌ی باز نامه (منظوم) :**

بازهرچند که ریزه‌پووباریک پر باشد بیت دارد . درین قصیده‌خان سخنان کوتاه و سود مندی رادربارهٔ بازداری جاداده که مطلعش این است :

که هوس دباژ دینکار لری پسره خبر ذاریی شه له عیبه له هنره  
و باین بیت خاتمه پذیرد :

که دباژ مینه په بنه جره ماتیره‌ی ولی بنه بابنه تری لاکنه بهتره  
این قصیده در بخش قصاید اکثر نسخ خطی و چاپی کلیات خوشحال‌درج می‌باشد .

**(۳) ددیرشو بیتونو بازمه :**

این باز نامهٔ مختصر نیز در قالب قصیده یی سروده شده که ۳۰ بیت دارد . خان در این قصیده به اجمال از روشهای نگهداری باز سخن گفته قصیده باین مطلع آغاز می‌یابد:

تجر به شوه راته چار دباژ داری سررشته ده دتمامی میربنکاری  
در مقطع این قصیده می‌خوانیم :

نه تمامه باز نامه نه داد یرش بیته که بی یادگری دخوشحال‌دیاد کاری  
این قصیده نیز در قصاید خان‌درج بوده است .

البته قابل تذکر میدانم که عنوانین: ((لنه‌ی باز نامه)) و ((ددیر شو بیتونو بازنامه)) را برین قصاید سیدرسول رسا گزیده است در دیگر نسخ چاپی کلیات خان این قصاید (در توصیف و تعریف باژ داری و باز یاری) عنوانین بخصوصی ندارند .

**(۴) باز نامه منور (پښتو) :**

خوشحال خان خټک به نذر روان‌وشیوای پښتو باز نامه دیگری را نیز انشأ نموده است . تاسه چهار سال گذشته خوشحال شناسان و شاگردان تاریخ ادبیات پښتو در آثار خوشحال خان خټک از این اثر وی بی‌خبر بودند . در سال ۱۹۸۰ع اکادمی پښتوی پشاور ویژه نامه یی از مجله پښتو را بنام ((خوشحال نمبر)) نشر نمود . در این شماره مجله پښتو نبشته مختصری در معرفی بعضی از نسخ خطی پښتوی کتابخانه آن اکادمی به قلم راج ولی شاه خټک نشر شده و در آن نبشته دستنویس بازنامه منور پښتوی خان معرفی شده است . نگارنده مقاله افروخته است : ((بازنامه نشر)) داد خان خوشحال خان خټک په نشر کی دباژونو په حلقه لیکلسی شوی

نسخه ده . دی کی هم دبازونودقسمونو دهغی دکره کولو او دمختلف رنگی رنخونو او علاج طریقی دی . دانادیره نسخه مرفود کاتب په ۱۲۹۳ کی لیکلی ده کتابت یی نسخ کی په توره سیاھی شوی دی . دهر فصل سر خطی پی سه سیاھی ورکړی دی)) (ویژه نامه ص ۳۶۳) بازایبی این اثر منثور خوشحال در تاریخ نشر پښتو بصورت عموم ودرمطالعۀ نثر خوشحال بصورت خاص ازارج فراوانی برخوردار است ، ونکته قابل توجه 'ییست در تحقیقات خوشحال شناسی. نمونه یی از نثر این باز نامه : ((دبازونو ساتلو دپاره هوا دکابل دجلاآباد آباد دپشاور دجانور دپاره نهایت زبون ده . خصوصاً پشاور په اوږی نهایت گرم دی په ژمی نهایت سوږدی .

بدگردونه بدلوکی پکی دیردی هر جانور چی له بله ملکه وراغی خواه چوز خواه کړیزی بی هرزه کړادنی پاتونه شی، هاله هو اورسره موافقت وکابل داچی هرکله خوکاله چی کړیزونه په پشاور کی جانور کا ..... ))

حال که سخن از باز نامه منثور رپشتوی خان در میان آمد بی مورد نخواهد بود اگر بگویم که : در اثر مشور دیگر خان (دستار نامه) نیز (فصل) شکار) در باره باز و باز داری نکته های مفید و موجزی وجود دارد (دستار نامه، ص ۳۲-۳۵ ، طبع کابل.)

#### (۵) بازنامه منثور (پارسی دری):

از این بازنامه خان خودش در بازنامه منظوم پښتو به ما اطلاع میدهد و چنین فرموده است :

په پارسی می بازنامه د نثر کښلی (۲۳) په پښتومی ورته وکښه نظم کښلی

(۲۳) این مصراع در نسخ چاپی و خطی بازنامه خوشحال خان اینطور درج شده است :

((په پارسی می بازنامه دهنر کښلی))

که با ورود کلمه نظم در مصراع دوم همگونی ندارد . علاوه بر آن باز نامه پارسی منثور است بدین ترتیب اکلمه نثر بجای هنر در آن موزون آید و کلمه ((هنر)) در مصراع اول (بازنامه دهنر) نیز بی مورد می نماید.

ازین تذکار خوشحال خان برمی آید که وی بازنامه پارسی دری خود را قبل از بازنامه منظوم پبنتو (سال نظم ۱۰۸۵ ه.ق) نبشته است . درباره باز نامه پارسی خوشحال جز از همین یادآوری خودش در باز نامه منظوم پبنتو چیز دیگری بدسترس پژوهشگران خوشحال شناسی قرار نداشت .

در سال ۱۳۶۱ ه. ش نگارنده این سطور در جریان مطالعه دستنو یسهای آرشیف ملی مجموعه یی از باز نامه های پارسی رادریافت (۲۴) مجموعه به قطع کوچک خطاطی و صحافی شده مقوایی زرکوب عالی دارد . بازنامه اولی مجموعه از: ز لفی بنام محمد مؤمن الحسینی ، دومی از مؤلف نامعلوم و سومی از خوشحال ختک است که در ورق ۷۱ مجموعه آغاز شده و در ورق ۸۱ مجموعه خاتمه می پذیرد .

در آغاز صفحه اول دستنویس باز نامه دری خوشحال لوحه زیبای میناتورری به چشم میخورد . زیر لوحه ((بسم الله الرحمن الرحیم)) و بعد نبشته یی : ((خطبه قدسست به ملک قدیم)) و در سطر سومی صفحه اول آمده : ((این رساله ییست از باز نامه خوشحال خان ختک)) به چشم می خورد خط نسخه نستعلیق زیباست که در بین جلد اول طلائی به سیاهی نبشته شده ؛ اما عناوین راکاتب برنگ قرمز نبشته و در هر صفحه دستنویس ۷ سطر آمده است .

در آغاز این رساله که به عقیده این حقیر بخشی از نامه پارسی تاحال کشف نشده خوشحال خان ختک است در باره رنگ و ترکیب باز نکته هایی دیده میشود و بعد رهنمود هایی دارد درباره آموختن و نگاهداری باز نو .

هدایاتی درباره بعضی بیماریهای باز نیز در این رساله درج شده است . بصورت عموم این رساله هدایت نامه کوتاه هیست درباره بازداری و تربیت باز ها .

---

(۲۴) این مجموعه در فهرست دستنویس آرشیف ملی به نمبر ۱۰۸۹ قید است .

من اين رساله را از مجموعه دستنويس ياد شده بازنامه ها نقل کردم . بعد رساله مزبور را باديگر نبشته ها و آثار خان در اين موضوع مقابله و مقايسه نمودم . از اين مقايسه و مطالعه آشکار گرديد که رساله موجود تقريباً ترجمه دوقصيده ياد شده خوشحال خان است . که خان موصوف در باره باز داری سروده من ضمن معرفي بازنامه های خوشحال يکی رابه نام (لندی بازنامه) و ديگر را بنام «دديرشو بيتونو بازنامه» معرفي داشتم .

اهم مطالب رساله را بيانات اين دوقصيده تشکيل ميدهد؛ ولی بانديکی بسط و توسعه و در بعضی موارد با حذف و اختصار .

بعد از مقايسه ، رساله را دوباره تحت مطالعه قرارداد لغات آن رابه کمک فرهنگها حل نمودم و موارد توضیحي و تشریحي را بانمرات مسلسل در پانويشهای هر صفحه درج داشتم و نمرات دستنويس اصلی را در بين قلابها آورده ام . البته معلوم همه گان است که تهيه متن از نسخه واحد کاریست دشوار و من به استمداد آثار مشابه ديگر خوشحال به تصحيح آن پرداختم شايد لغز شهايی در تصحيح آن رخ داده باشد که در اين صورت از خواننده گان محترم خواهان بخشش هستم . چون اين اولين متن پارسيست که من به تصحيح آن دست يازيده ام لابد خلاها و نارسا ييهاي آن نمودار خواهد بود .

#### متن باز نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

خطبه قدسست به ملك قديم

اين رساله بيست از بازنامه خوشحال خان خٲٲك

(در تركيب و اندام بساز)

(۱) ای برادر اگر هوس شکار باز داری (۱) باید دانست که کدام باز

خو بست .

(۱) خوشحال خان را قصيده ايست ((در آئين باز داری)) که مطلعش با

آغاز اين رساله همگونی نشان ميدهد :

که هوس دباز دنيکار لری پسر ه خبر داری شه له عيبه له هنره

(کليات ص ۵۹۷ از استاد کامل مرحوم)

باز هر چند که ریزه پروباریک بر باشد و وزن (۲) دار باشد و بزرگتر باشد به رنگ خوب فریفته (۳) نشوید (۴) و بسا باز خوش رنگ بود که به کار نرود و هر بازی که سرخ چشم و یازرد بلند باشد و زبانش سیاه باشد بسیار خوب کیرا ست (۵) باز را گردن دراز باشد و کتف (۶) کشاده باشد دلاور دهنده میا شد ، ترکیب و اندام باز مختصرش همین است (۷) .

باز سفید هر چند خوبست ولیکن باز (۳) خاکی رنگ که هست اگر پشتش کبود و سینه اش سرخ باشد از باز سفید بهتر است (۸) .

(۲) اصل : وزدار ، خان همین موضوع را در قصیده یاد شده چنین بیان میدارد :

خود باز وزرنری مهین باریک دی دروندپه وزن هومره چاری ده بهتره  
(۳) فریفته : فریب خورد ، گول خورده ، شیفته (فرهنگ عمید ۷۶۷)  
(۴) خوشحال خان در بازنامه منظوم خود نیز چنین گفته است :  
په بازونوکی کتنه باز نیسه غوره رنگ ترکیب و ته یی مه گوره پسره  
(باز نامه چاپی ، ص ۳)

در همان قصیده به این موضوع چنین اشارتی میکند :  
رنگ ترکیب و ته یی مه غروه سترگی چی خه لوی فر به هغه باز نیسه په غوره  
(۵) خوشحال رادرباره ، تذکرات دیگر چنین است .  
دهر باز چی سترگی سری وی ژ به توره هغه نوی بی میرانی بی سیره  
(کلیات ص ۵۹۸)

در ص ۴ بازنامه منظوم در همین موضوع : گفته است  
بیا په داپسی سور باز چی سیاه فام وی تور منقار توره یی ژ به توری کام وی  
(۶) کتف : بالکسر شانه (منتخب ۵۲۱)  
(۷) در همین موضوع بزبان پښتو چنین گوید :  
خود پیر اوږد غاړه اوږده اوږی هم پلنی د ترکیب وینایی داده مختصره  
(۸) همین موضوع را در همان قصیده اینطور بیان میکند :  
ترسپین باز قدر ډیر د خشین باز دی چی د پاسه شایی شنه سینه احمره  
اماد مرتن پارسی عوض ((خشین باز)) تعریف اینوع باز را آورده است .  
که درخور اهمیت بوده میتواند . فرهنگ نویسان معنی خشین را چنین کرده اند : ((بازی که رنگش میان کبود سیاه و سبز باشد)) (افغان قاموس ۵۶/۲)



بازی که سفید زبان به پشت زبان اوسپناه و شانه او باریک باشد و دم او سست باشد آن باز به هیچ کار نیاید (۹) .

اگر بازی که نو گرفته شود چوز (۱۰) باشد و در وقت میزان و عقرب گرفتگی بسیار خوش می باشد و در عقرب ( ۴ ) گرفتگی به کار می باشد ، بازی که در اول میزان گرفته شده باشد باید که زود تیار سازند و در عقرب گرفته شده گی را باید که جای گرم بنشانند و تمام زمستان از جای نجبا نند و کلاه او را تا حوت از سرا و نبر دارند (۱۱)

باز نورا که اول تیار سازند باید که به مرغ خانگی پیش پر (۱۲) بدهند تا اینکه خواهش او به مرغ بسیار (۵) شود بعد از آن پیش پر مر - غابی و چپه (۱۳) و قاز از هر کدام پیش بر بدهند تا اشتهای او خوب غالب شود ، بعد از آن به شکار ببرند . صبح وقت قدری نهاری بدهند تا نماز عصر گرفته بالای دست نشاند بگردند

- (۹) خوشحال در همانجا (قصیده آیین باز داری) چنین سروده :
- سپینه ژبه په شاتور اوږی باریکی خوړندلم لیکور گران دی په گازره  
(۱۰) چوز : باز یکساله (ظفر اللغات ۳۵۵)
- (۱۱) درین باره در جای دیگر خان راست :
- دمیزانی نیولی بڼه دی یادقوس | په عقرب نیولی نه وی بی ضرره  
میزانی نیولی دم در حال بڼکاری کره | دعقرب نیولی پرانیزه په ویره  
درست ژمی بی ساته په تاوده خای کی | تماغه یی په بهار واخله له سره
- (۱۲) پیشپر : جانوری که برای شیرک کردن جانور شکاری به تار بسته یله کنند (لغات عامیانه ۱۰۱)
- (۱۳) چپه : شاید مقصد چیقار باشد که در فرهنگهای ترکی به نوعی از مرغابی معنی شده است (یادداشت دکتر واحدی)

بعد از عصر خوب باشند میآید بعد از آن صید نزدیک یافته بپرانند اما از دور (۶) سر ندهند باد را رو برو گرفته بر صید رها کنند تا چهل روز در وقت طلوع آفتاب و پنج دقیقه در وقت غروب آفتاب در خانه تارک بنشانند که خود را بیجا نزنند .

دیگر خوبی و بدی و به تاب آمده و نیامدن (۷) باز از چشمش معلومست چشم باز باید که درون افتاده و براق (۱۴) بود ، به تاب رسیده است والا سراسیمه باشد باید نپرانند که خوف بدطلب شدن دارد . دیگر اینکه باز چوز نو گرفته سرچند که فر به به تاب بیارند تا از چیزی نرمند (۱۵) خوبست و اگر لاغر تیار کنند بکار نیاید .

برای اینکه از بی قوتی به صید نرسد و (۸) اگر فر به کنی توری (۱۶) و گریز یاشود .

دیگر اینکه هر وقتیکه باز را صاف بدهند باید که به قدر هفت جبهه (۱۷) نبات بدهند (۱۸) ازین زیاده ندهند .

دیگر اینکه باز چوز تا گریز (۱۹) نکنند اعتبار ندارد خامست اول سعی نموده به میر شکاری (۲۰) باز را پرورش کنند و به دارو دادن آموخته

(۱۴) براق ، درخشان ، تابان بسیار درخشنده (فرهنگ عمید ۱۸۵)

(۱۵) رمیدن : دور شدن با وحشت پبنتو : توریدل ترهیدل (افغان قاموس ۲ ر ۱۸۳)

(۱۶) تور : اسم مصدر تورییدن است به معنی رمیدن (افغان قاموس ۱ / ۴۳۰) توری : رم خورده

(۱۷) جبهه : دانه يك دانه يك جبهه (فرهنگ عمید ۱۹۴)

(۱۸) خوشحال در همین موضوع جای دیگر سروده است :  
دصافی دی اوه جبه نبات وی تریوه دی مالکه نهوی افزو نتره  
که خره نبات دی ور کره عیب نشسته داهاله که یی پیدا کره لره بره  
(کلیات ۵۹۸)

(۱۹) گریز: پریختن مرغ (افغان قاموس ۳ / ۱۱۳)  
(۲۰) میر شکار : سر کرده شکار چیان بادشاه (لغات عامیانه ۵۵۰)

نکنند (۲۱)

دیگر اینکه باز را غیر وقت کسریز مقرر دو هفته طعمه بدهند و در وقت صبح چندلقمه ناشتاوشام سیرکنند. در وقت پرمهره (۲۲) دادن درما بین پرمهره قدری دارچینی (۳۳) مانده بدهند و شیر موناام (۲۴) دوایی است آنرا مثل نسوار ( ۹ ) میده کرده در بینی باز بدمند (۲۵) از برای صرع (۲۶) مفید است .

اگر باز را سرما برسد قدری مشک و یا قدری مومیایی یا از هر یک آنها کم کم به طعمه ضم کرده بدهند مفید است .

(۲۱) خان همین موضوع را در ((دستار نامه)) اش چنین بیان داشته است :

((دیر داور باز و جره و شاهین و هر خانور دور کولونه دی په دارو کی زیان هومی مکر ضرورشی زحمت پی خرگندشی ، هاله دی په موجب دباز نامی دهر رنخ علاج کا ..)) (دستار نامه ص ۳۵)

(۲۲) پرمهره : ادویه که با پر به جانور شکاری دهند (لغات عامیانه ۸۱)  
 (۲۳) دارچینی : در زبان گفتاری دالچینی گفته میشود ، بعضی پنبتر زبانان آنرا خور لرگی گویند . در پارسی دارچینی و در عربی آن را سلیخه نامند . پوست شاخچه های خوشبوی درختی است که ذایقه تیز و گوارا دارد به بیماریهای باردماغی مفید بوده و در خاور زمین جهت مصالح دیگ استعمال میگردد لغتنامه فوایدص ۳۷ )

(۲۴) شیر موناام : این نام را مؤلف (خوشحال) خودش بنام «دارو» ضبط و شرح کرده اما من در باره خصوصیات این دارو در فرهنگهای تحت مطالعه چیزی نیافتم اگر ضبط متن همینطور باشد .

(۲۵) دمیدن : پف کردن و باد در چیزی (عمید ۴۹۰ دمند پف کنند .

(۲۶) خوشحال راست : دارچینی دپرمهری سره لازم دی  
 دسپر مورنخ یوسی له سره

درینجا صرع را باید نوعی از بیماریهای دماغی معنی کرد (عمید ۶۹۱ .

دیگر اینکه زهره (۲۷) خرس را گاهگاه قدری باطعمه ضم کرده به باز بدهند از کل ضررها نکه می‌دارد اگر باز طعمه را بدهضم کند باید که، یک روز (۱۵) دو روز طعمه ندهند (۲۸) تا باز با شتها شود. اگر باز طعمه نوزورده را بگرداند ضرر ندارد (۲۹) ازان طعمه ماقبل خورده کسی لطیف تر گوشت یافته دوسه لقمه بدهند. آنرا که هضم کرد بعده سیر کنند.

اگر طعمه نیمهضم راقی (۳۰) کند ضرر کلی دارد، باید که باقی طعمه که در حوصله (۳۱) او باقی مانده باشد و بدبوشده باشد باید از حوصله او برکشید (۳۲) و سینه گنجشک خانگی را به آب چهار دارو تر کرده به باز بدهند.

چهار دارو اینست: شحم (۳۳) حلبه (۳۴) نیمه‌مقال بادیان (۳۵) نیمه‌مقال

(۲۷) زهره پوستی باشد پیرا ز آب تلخ که بر جگر چسپیده است، و در پنبتو آنرا تریخی گویند (افغان قاموس ۲ / ۲۲۹)

(۲۸) خوشحال در باره به زبان پنبتو گفته است:

داغیر دارویی دادی نور شه نه دی چسی یودوه ورخی پی منع کری له خوره (۲۹) در همین موضوع به زبان پنبتو خوشحال است: (کلیات ص ۵۹۹)

(۳۰) قی: استفراق (افغان قاموس ۳ / ۷۸)

که تازه طعمه، پی رد کره په داخه شی چی دکیبای طعمه و جار باسی ویره (۳۱) حوصله: چینه دان مرغ، شور، فرهنگ عمید ۴۱۱)

(۳۲) اصل: برکشید

(۳۳) اصل: شحم، شاید، تخم باشد زیرا تخم حلبه در دارو سازی دیگر موارد کار آمده است.

(۳۴) حلبه: به پارسی شنبلیله گویند گیاهی است دارای شاخهای نازک و برگ آن شبیه برگ شبدر، تخمش زرد و در غلاف باریکی جادارد، در یختن خورا کهای سبزی دار کار آمده باشد. در زبان غربی حلبه نامیده میشود.

(۳۵) بادیان: داروی معرو فیست در پنبتو آن را کاره ویلنی گویند، دانه های بادیان خوشبو بوده و به درمان درد های شکم کار آمد باشد (تشریحی قاموس ۱ / ۲۲۸)

سیاه دانه (۳۶) نیم مثقال دارچینی نیم مثقال (۳۷) جموع را به آب جوشانیده و همان گنجشک را ترکرده در وقتیکه اشتهای باز پیدا شود بخوراند .

اگر به شکم باز در وقت زمستان بادی پیدا شود (۱۳) سه روز از گوشت سگ بچه (۳۸) چشم ناکشاده طعمه بدهند بعد از آن از گوشت کوسفند تازه و یا چوپه مرغ ماکیان و یا چوپه کبوتر خانگی یا گوشت شارو (۳۹) اگر گوشت کبک را مکرر در وقت کریز به باز دهند کریز نکند اگر گوشت مرغابی و گوشت کبوتر و گنجشک بدهند مفید است در وقت زمستان چکس ( ۴۰ ) باز را نمد بدوزند خنک به باز (۱۳) اثر نکند (۴۱) دیگر اینکه باز وقتیکه سیر باشد از دور به چکس نیندازد که به طعمه خورده گی ضرر میکند (۴۲) دیگر اینکه مقسّر ر تفسار ه آب در تابستان در پیشش باز گذراند و

(۳۶) سیاه دانه : تخم گیاهی است شبیه را زیانه سیاه و تندبو در طب به معالجه سرفه و درد سینه و غیره مورد استفاده قرار میگیرد (عمید ۶۷۹)  
(۳۷) مثقال تول چار نیم ماشه (اردو-پنبتو لغت ۲/۲۲۹۶)  
(۳۸) اصل : پشک بچه خوشحال در همین موضوع به زبان پنبتو نیز سخنانی دارد بدین گونه :

« به ساره ژمی دباد دپاره و رکسه دکوگری طعمه دری و رخی مکرره »  
چون در بیت پنبتو ((کوکری)) آمده است لذا در متن پارسی پشک بچه به سگ بچه تصحیح شد.

(۳۹) تارو پرنده بیست به قدر بودنه . رنگ خاکستری و خالهای سیاه دارد (تشریحی قاموس ۹۳۴۲)

(۴۰) چکس : نشست گاه باز و پاشه و امثال آن (افغان قاهوس ۱۰۵)

(۴۱) خوشحال همین موضوع را به زبان پنبتو چنین سروده است .  
به ساره لای چکس نغبتی په نموی چی فارغ وی دساره له هره شره  
(۴۲) این موضوع را مؤلف به زبان پنبتو چنین بیان داشته است :  
بازچی مور په چکس و اچوی له و رایه په داکار به پاتونه شی بی ضرره

زمستان به نصف روز بگذارند (۴۳) دیگر اینکه گوشت موش بچه (۴۴) در وقت کریز کردن باز . دو طعمه ازین گوشت (۴۵) بادیگر گوشت ضم کرده در وقتی که نیم تولک (۴۶) شده باشد (۱۴) بدهند. دیگر بازی که بسیار فریاد کند علاج او اینکه فرابه بیروغن نگاه دارند (۴۷)

### در باب آموختن باز نو

تجربه چنان شده که وقتی که چشم باز دوخته باشد باید که آهسته آهسته گره دوختگی را سست کنند ، و صبح و شام به گوشت طلب کرد . از چکس بردارند در وقتی بخواهش تمام به جانب گوشت میل کند بعد از آن چند (۱۵) شب روز بیدار خوابی بدهند به وقتی که تمام تناب شود به طلب تیار گردد (۴۸) بعد از آن پیشپیر مرغهای که طاقبل گفته شده

(۴۳) مو ل ف راست :

دک تغار داو بوتل کنبیره و بازته په ساره غارمه داچار کړه مقرره (۴۴) در اصل : منگری است که من معنی آن را نفهمیدم ، ولی به کمسک متن یکی از باز نامه های پنبستوی خان اینجا را چون سگ بچه ، پشک بچه ، موش بچه ساختم و آن به این دلیل که خان در همین موضوع به زبان پنبستو سروده است :

((دمز کوری غوښی دی په کریز کی)) مژ کوری رادر پنبستو قاموس ۲۴۴ ر ۲ به چوپه موش معنی کرده است . (۴۵) اصل : از گوشت .

(۴۶) اصل : تلک ، تولک کلمه ترکی الاصل است پرنده کریز کرده نیم تولک یعنی نیمه کریز کرده (افغا قاموس ۱ ر ۴۳۴) (۴۷) مؤلف را درین موضوع به زبان پنبستو نیز رهنماییه بی موجود است : چی په شپه ورځ فریاد په هر ساعت کا . دهغه علاج څر بنست دی له لاغره (۴۸) مؤلف این رساله را به زبان پنبستو نیز با کمی تغییر سروده هایست که درینجا میآوریم :

تجربه شوه را ته چار د باز داری سررشته ده د تمامی میر بنکاری په ورووی می لری کړه له «ترگو چی و نه پر کپری باز په هوبنیاری په سبابیگاه یی تل په غوښه بوله هم په غوښه یی کار کړه د تیاری په تا وده منی اول چی په لاس راشی هغه باز ته ورکړه خوشی بیداری چی تمام تناب په غوښه تیاری بیاد چرگ سره یی کړه دیاری

به یاری و لطف پیشب — ردهند به مواسا (۴۹) که کچ خلق (۵۰) نشود .

هر بازی که نوتیار باشد چهل روزیک دست گرفته سیر کنند (۵۱) تارنج آه وختن ضایع نکرده .

دیگر اینکه در وقت زمستان (۱۶ باز تولک (۵۲) درخانه خالی (۵۳) بنشانند و باز چوز رادر خانه یی که آدم نشست باشد و ک — رم بود بنشانند (۵۴) .

دیگر اینکه باز چوز را جلاب نباید داد باید که هر صبح که مزاج او برهم باشد قدر دومثقال آب انار شیرین به پنجه طلادر حلقش بریزند (۱۷) وبعد از آن قدری نهاری طعمه بدهند .

دیگر اینکه هر وقتیکه باز دمه (۵۵) شود علاج اولخه خرس است تا چند روزی یک روز درمیان .

دیگر اینکه بازارانه لاغرونه فربه نگاهدارند ، مایل به فربه اگر لاغر باشد کی به صید برسد و اگر زیاد فربه گردد، بد خلق شود باز که شکار

(۴۹) مواسا : مخفف مواسات : به مال وتن باکسی غمخوری کردن (افغا قاموس ۳ / ۴۵۶)

(۵۰) کچ خلق بد اخلاق (لغات عامیا نه ۴۴۶)

(۵۱) خوشحال درباره به زبان پښتو گفته است :

په طلب په ښکاری هیسی رنگ تیار کړه چی یی نه وی کچ خلقی ناهمواری که څلویښت لاسه یکه یکه ښکارو خوری هغه بازلره به ورنه شی خواری (۵۲) اصل نلک (دو نقطه حرف (ت) را خطاط نگذاشته است)

(۵۳) اصل : خلا

(۵۴) مؤلف رساله همین موضوع را به زبان پښتو اینطور بیان میکند:

گرم خای سانه بازونه چوپه ژمی په ساره مومی په ژمی بیماری (۵۵) دمه : بدهضمی، خراب شدن هاضمه (تشریحی قاموس ۳ / ۸۷۶)

راخطا کند و نگیرد گناه میرشکار (۵۶). باشد نه از جانب باز (۵۷) (۱۸) دیگر اینکه در بین کرین بایدیك نخود (۵۸) زعفران (۵۹) و دو نخود دار چینی کوفته در مابین چهاریک پیاله آب جوشانیده درد (۶۰) او راصاف کرده آبزال (۶۱) رابه قوام (۶۲) آرندو به همراه روغن ماده گاوی خلط کرده (۶۳) در میان ریزه های گوشت پنهان کرده به باز بدهندیک دو روز .

دیگر اینکه به وقتی که باز کرین راصاف کرده و پرها را کشیده (۱۹) سخت کرد بعد از آن باید که از کرین بر آورند و بیست روز بیدار خوابی و

(۵۶) میرشکار : سر کرده شکار چیان پادشاه (لغات عامینه ۵۵۰)  
 (۵۷) خوشطال رادر همین موضوع به زبان پنبتو سروده های ذیل نیز است:  
 باز نه خورب نه نکر په مقدار بنه دی کچ خلقی و اخلی دگوشت په بسیا ری  
 باز چی بشکار خطا کوی گناه یی نه وی دا گناه ده دباز دار دبسد کاری  
 (کلیات ص ۶۲۷ بکوشش استاد کامل)  
 (۵۸) نخود : مقیاس وزن است که ۲۴ نخود یک مثقال میشود (عمید ۱۰۵۱)

(۵۹) زعفران : نباتیست گل های زرد و خوشبو دارد ، ذایقه آن تیز و تلخ بوده در خورا کهای طبابت و نقاشی موارد استعمال دارد (تشریحی قاموس ۳ / ۲۳۷۰)  
 (۶۰) درد : آنچه از مایعات ته نشین شود در ته طرف جایگیرد (عمید ۴۶۹)

(۶۱) زال بالضم ، آب خوش (منتخب ۲۷۶)  
 (۶۲) قوام : چیز مایع جوشیده و سخت شده (افغان قاموس ۷۵/۳)  
 (۶۳) خوشحال این موضوع رابه زبان پنبتو چنین گفته است :  
 دار چینی زعفران چی دوی سره پاخه کا په کرین کی دغواغور دارو شماری  
 (کلیات ۶۲۷)



د ست کشی (۶۴) کنند (۶۵) .

گوشت آبدار بدهند تاروغن اوصاف شود بعداورا به اشتها آورده به شکار  
برند بازی که بدطعمه شود دو روز هر روز قدریک ارزن درجوف يك لقمه  
گوشت صبر (۶۶) را پنهان کرده صبحگاهی (۶۷) به باز بدهد (۶۸)  
باقی والسلام .

(۲۰) حسب الامر بنده کان عظمت و جلالت الشان والاشان معدن جود و  
احسان منبع فضل وامتنان شهزاده کامگار بختیار نامدار سردار حبیب الله  
خان ضاعف عمره واقباله و درام سلطه مواجل الله دردارالسطنه کابل درارگ  
جدید قلمی شد .

بیدالا قلا احقر غریق بحر ذنوب محمد یعقوب غفرله فی ۱۴ شهر جمادی لاول  
۱۳۰۶ هـ . ق .

(۶۴) دست کشی : امداد و معاونت (لغات عامیانه ۳۶۰)

(۶۵) مؤلف این رساله موضوع فوق را در کلیات خود در ابیات زیرین  
بیان داشته است .

بازچی صاف کپی به کریز کی بیایی واخله بی پروا مه شه دباز د غمخواری  
دست کشی طعمه داری شب بیدار ی ده دادری تو که دی د باز د غمخواری  
همیشه دی بی له حاله خبرداروی چی بازونو سره کاندی شوک یاری  
(۶۶) صبر : شیره یا ضغغ گیاهیست به رنگ زرد طعمش تلخ در  
طب به عنوان مسهل و برای معالجه بیماری کبدو دفع کرم معده و بعضی  
امراض دیگر استعمال میشود . گیاه آن از نوع زنبق در جاهای گرم میروید  
(عمید ۶۸۹)

(۶۷) اصل : صبیحی

(۶۸) خوشحال را در زبان پښتو به ارتباط همین موضوع بیتیست به این

شرح :

شخص صبر و سقوطری دوخته و رکړه که خطا کا بازطعمه په بدخواری

## تعلیق :

## آثار پارسی خوشحال خان خٲتک

خوشحال خان شاعر و نویسنده توانای زبان پښتو از سرآمد شعر اونویسنده -  
گان روز کار خود بود .

وی به زبان پښتو شعر سرود و نثر نبشت که هر دو بخش آثاری  
ابتکارات خاصی دارد و خان را در ردیف اول شاعران و نویسندگان عصر خویش  
به مامیشنا ساند .

خوشحال همانگونه که در زبان پښتو چیره دست بود و به این زبان نظم  
و نثر مینوشت در زبان و ادب دری پارسی نیز صلاحیت و مطالعه عام و  
تام داشت و به این زبان نیز شعر نغز و دلپذیر سرود و نثر شیرین و شیوا  
نبشت .

خان با کلام اکثر شاعران سلف زبان پارسی آشنا بود ، مطالعه دستار  
نامه خان و اقتباسات خان از آثار و کلام بزرگان ادب پارسی دسترسی و مطالعه  
وی را در ادب پارسی بصورت خاص و در ادب و علوم اسلامی و زبان عربی به  
طور عام نشان میدهد .

خان خود در آثار منظومش به پارسی سرایی خود اشاراتی دار بدین ترتیب:  
پارسی شعر می هم زده سلیقه لرم دوار و پښتو شعر می خوښ شه هر څوک خپل گڼی  
ښاغلی

په پښتو ژبه می خلق مستمند کړه په پارسی ژبه می هم ژبه گو یاده  
در پژو هښهای خوشحال شناسی که بیش از صد سال سابقه طولانی دارد  
(۱) بیشتر آثار پښتو وی خوشحال خان مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته  
و از آثار پارسی وی کمتر سخن گفته شده است .

تنها در بیست سال اخیر درباره اشعار و سخنسرایی پارسی وی، مقالات

(۱) مونتستورات الفنستن (۱۷۷۹-۱۸۵۹ ع) وهانری جارج را ورتسی  
(۱۸۲۵ - ۱۹۰۶ ع) از خاور شناسان اولی به شمار می آیند که در باره  
خوشحال نبشته هایی دارند و آثارش را و بزبان فرنگی برگردانده اند .

سود مندی از استادانی چین مرحوم گویا اعتمادی ، استاد دکتر (ر،ف) استاد دانشمند پوهاند دکتر جاوید ، دوست شینوار (۲) یوهنمل کاظم آهنگ (۳) و صا حیزاده حمید الله (۴) ودیگران به چشم نگارنده آمده که آنهم زیاد تر محصول سه سیمینار بین المللی خوشحال خان ختک (۵) بوده است .

ورنه آثار زیاد پارسی شاعر به دسترس پژوهشگران قرار داشت ، علاوه ازینکه در مخطوطات کلیات خان اشعار پارسی وی به شکل متفرق محفوظ است .

در اولین چاپ کلیات وی به تصحیح دکتر بیلو (۶) نیز کلام پارسی وی به کثرت دیده میشود چاپ دومی (که اختصاری از چاپ اول است )

(۲) مقاله دوست شینواری دریکی از شماره های مجله عرفان نشر شده است .

(۳) توریالی پبنتون ص ۲۴۳- ۲۵۶ چاپ سال (۱۳۵۰) ه.ش کابل پبنتو تولنه .

(۴) این شخص نبشته رساله گونه یی رابه نام (دخوشحال پارسی شاعری) در سال ۱۳۹۰ ه . ق در کویته نشر کرده است . درین رساله علاوه برسختانی درباره شعر پارسی خوشحال ۴۲ غزلوه رباعی و قطعه خان نیز چاپ شده است دریکی از شماره های فوق العاده مجله اولس طبع کویته ) نیز برسختن سرایی خوشحال مقالتی آمده است .

(۵) اولین سیمینار بین المللی خوشحال در سال ۱۳۴۵ و دومی در سال ۱۳۴۹ ه.ش و سومی آن در سال ۱۳۵۸ ه.ش در کابل دایر گردید . (از طرف پبنتو تولنه و اکادمی علوم)

(۶) کلیات خوشحال به تصحیح دکتر بیلو در دو قسمت به سال ۱۸۷۰ ع به اهتمام سلطان بخش داروغه در مطبعه جیل پشاور طبع شد . درین چاپ یک قصیده ، چهل و یک غزل و چهار رباعی پارسی خان محفوظ است .

نیز انتخا باتی از آثار پارسی خوشحال خان دارد (۷) و در چاپ سومی که چاپ دیگری از چاپ اول است همان اشعار پارسی خوشحال که در چاپ اولی بیامده به چشم میخورد (۸).

چاپ چهارمی کلیات خوشحال که به شیوه تحقیقی و انتقادی امروزی به همت استاد گرانمایه مرحوم علامه پوهاند عبد الحسی حبیبی (۱۳۲۸-۱۴۰۴ ه.ق) تهیه و در قندهار چاپ شده آثار پارسی خان به حیث نمونه انتخاب و چاپ گردیده است (۹) و تمام آثار پارسی وی درین کلیات نیامده اند در چاپهای پنجم و ششم، کلیات که توسط، استاد مرحوم دوست محمد خان کامل مومند بگونه «انتقادی آماده چاپ شده اند، نیز آثار پارسی زیاد خوشحال نیامده به طور نمونه چند غزل و رباعی خانرا در اخیر کلیات جاداده اند (۱۰)

چاپ هفتم کلیات را سید رسول رسا بنام (ارمغان خوشحال) تهیه داشته درین چاپ اشعار پارسی خوشحال در بخش پنجم کلیات تحت عنوان ((فارسی کلام)) بیامده (۱۱) درین بخشی ۴۴ غزل یک قصیده، یک قطعه و سه رباعی خوشحال محفوظ شده است.

در چاپ هفتم کلیات که جلد اول آن بنام غزلیات در سال ۱۳۵۸ ه.ش از

(۷) انتخاب کلیات خان را گهرگ سنگه تاجر کتیب پشاور بنام ((انتخاب دیوان خوشحال خان ختک)) در کریمی پریس لاهور چاپ نموده درین مجموعه ۱۵ غزل پارسی خان طبع شده است.

(۸) کلیات خوشحال با مقدمه سعدی افغانی پروفیسور عبد المجید مرحوم (۱۸۷۲ - ۱۹۴۷) از طرف تاجران کتب هوتی مردان در سال (۱۹۲۸ ع) چاپ شده درین چاپ (۴۱) غزل یک قصیده و چهار رباعی خان بیامده است.

(۹) د خوشحال مرغلری به کوشش استاد حبیبی مرحوم ص ۸۳ - ۸۴ (جمعاً ۷ غزل پارسی و یک رباعی).

(۱۰) کلیات خوشحال به کوشش استاد کامل مرحوم طبع اول ص ۹۶۳ - ۹۶۶ چاپ سال - ۱۹۵۲ طبع دوم ص ۹۶۳ - ۹۶۶ چاپ سال ۱۹۶۰ ع) اداره اشاعت سرحد پشاور (یازده غزل و سه رباعی پارسی).

(۱۱) ارمغان خوشحال ص ۷۸۵ - ۸۰۰

طرف پښتو ټولنه مرکز زبانه و ادبيات اکادمي علوم افغانستان طبع  
 شد. درين جلد اشعار پارسي خان رادراخير غزليات پارسي به حيث جزوه  
 جدا گانه آورده اند. درين جزوه يك قصيده چهل و پنج غزل يك قطعه  
 نه رباعي و يك فرآمده است (۱۲).

علاوه از كليات خوشحال دربياض خان نيز اشعار پارسي وي محفوظ  
 شده است. آن بخشهاي بياض را که نوه خوشحال افضل خان (وفات  
 ۱۱۸۳ ه.ق) در تاريخ مرصع به گزينش گرفته است در آن بخش ها  
 نيز قطعات و رباعيات پارسي خوشحال خان ديده ميشود (۱۳).

رباعيات، و قطعات محفوظ خان در تاريخ مرصع اکثر ارزش ابجدي و تاريخي  
 دارد از آنها تاريخ پيدايش و مرگ شهباز خان پدر خوشحال و همچنان  
 تاريخهاي ولادت خوشحال و بعضي از فرزندان نش برميآيد.

ازينگونه قطعات خان يکي دورا به طور نمونه در ينجامي آورم خوشحال  
 قطعه تاريخي وفات پدرش شهباز خان (وفات ۱۰۵۰ ه.ق) را چنين سروده:  
 روز آدينه آخر رمضان خان مارخس طرف ميدان راند  
 گشت فيروز بر غنيم لثيم ليک زخمی ز تير براو ماند  
 روز پنجشنبه اول شوال ايزد او را به سوی خلد بخواند  
 گشت سال شهادت زخرد که به خمسين و الف اسپ جهانند  
 و تاريخ تولد خود را چنين سروده:

تاريخ خوشحال ختک در ربيع الثاني آمد چودرين کهنه رباطه فاني  
 حق گرداناد مرو را خير رسان تاريخش گشت خير عالمياني  
 بدین ترتيب در دستار نامه نيز خوشحال بعضي اشعار پارسي دارد و  
 اين کتاب مهم فلسفي و آموزشي اش را به اين مثنوي پارسي آغاز نموده است:  
 همه و ثنای ايزد دارد ار آسمان پروردگار بیزنو فرزند لا مکان  
 عرش آفريدو لوح و قلم راونه فلک اندر حساب او همه ذرات تاسمک

(۱۲) دخوشحال ختک كليات لومري ټوك ص ۴۹۵-۵۱۳ طبع ۱۳۵۸ ه.ش  
 اکادمي علوم افغانستان پښتو ټولنه کابل .  
 (۱۳) تاريخ مرصع از افضل خان ختک به کوشش استاد کامل ص  
 ۲۵۷ - ۲۶۰ طبع ۱۹۷۴ ع پشاور .

آدم زخاك تيره ازو یافته وجود  
 كنجينه محبت و كنجينه و داد  
 بيغبران پاك سرشت آفریداو  
 بيغبران ستاره و احمد چوما هتاب  
 بوبكر هست و عمرو عثمان مرتضى  
 در آل احمد از همه بهتر داوزده  
 مذهب چهارو چار امامند در جهان  
 خوشحال خان ختك علاوه از قصیده، مثنوی، غزل و قطعه و رباعی و فردهای  
 متفرق که به زبان پارسی ازو به ماریسیده اشعار ملمع (پارسی - پښتو)  
 نیز سروده است از چنین اشعار ملمع وی ۶ غزل به ما معلومست ملمعاتی  
 دیگری (هندی - پښتو) نیز دارد :

### نظر یاتی در باره اشعار دری (پارسی) خوشحال :

همانگونه که من در سطور گذشته بدان اشارتی داشتم طی بیست سال اخیر  
 مقالات چندی درباره سخن سرایسی پارسی خوشحال به رشته تحریر در  
 آمده و هر يك از دانشمندان در باره اشعار خوشحال از دیدگاه خاصی ابراز  
 نظر فرموده اند . من از نظریات همه شان گذشته صرف بدو نظر استوار  
 از نویسنده گان صاحب نظر و توانا اکتفا میورزم .

مرحوم گویا اعتمادی در باره اشعار دری وی نبسته اند . ((سبك و اسلوب  
 وی در غزل همان عصاره و چکیده سبك های پیشین است . در اشعار دری او  
 چیز نوی که در خور ذکر باشد موجود نیست با این همه آنچه شعر دوستان  
 کهن در شعر اومی پسندند شیرینی بیان اوست موسیقی لطیف خوش  
 آهنگ اوست که در ساده گی الفاظ و زیبایی معانی کلام او را امتیاز خاص  
 بخشیده است و سخن او را مثل يك پارچه حریر نرم و لطیف کرده است  
 لطافت و سلامت آن غالباً استحکامش را از خاطر برده است پارچه حریری  
 که در کارگاه دل و جان شاعر بافته شده و زبان ساده او بران نقش و طراز  
 برنده شوستری بسته است از حیث الفاظ هماهنگ شاعران سبك عراقی  
 و از حیث معانی نیز لبریز از چاشنی صحبت و شور عشق است . ترکیبات  
 بازاری و عامیانه تشبیهات دور از ذهن و استعارات بار دو مبالغه آمیز در  
 شعر او راه ندارد ، بلکه محرك وی سوز و شوری است که جهش روح

هيچان خاطر بيرون ميريزد و به شعر تبديل ميشود...)) (۱۴). استاد دانشمند و گرانمايه پوهاند دكتور جاويد كه خود در ادبيات شناسي از استادان بنام كشور ماست در باره سروده هاي دري خوشحال خان مقالتي سودمند و درخور اعتناي خاصي نبشته اند استاد نبشته ي وزينش رادرين باره چنين آغاز کرده اند : ((شاعر ذواللسا نين و ذوالرياستين ما خوشحال خان خټک نه تنها از فحول شعرا و از اسخن سرايان طراز اول پښتو است بلکه در زمره گویندگان چیره دست زبان دري نیز بشمار ميرود... اشعار دري خوشحال كه در ان موازين شعري بنه رستي رعایت شده جز در سه چهار مورد كه ضبط صحيح آن بما نرسیده بقيه از سلامت لفظي و رسايي معنوي برخورداري كامل داشته و هيچ نقطه تاريك و نكته باريك در ان فرو گذاشته نشده است .

در بسا موارد شاعر موفق شده است تا كمال معني و باجمال لفظ استادانه پيوند و آرايش دهد و عاليترين حال و عواطف بشري را در قالب زيباترين الفاظ به سبك فصيح و دلپذير عراقی بيان كند . لفظ سست ، عبارت نارسا و غير فصيح ، كلمات مبتذل رستهجن لغات پيچيده و دور از ذهن تعبيرات نامطبوع و وحشي كلمات پيشش پا افتاده و بازاری استعارات و تشبيهات مبالغه آميز در اشعار او دیده نميشود...)) (۱۵) .

نويسنده ديگر در مقالتي «امير علي شيرنوایی و خوشحال خټک در ميدان مشاعر» بر همان قصيده ، معروف خوشحال خان :

«چشم ظاهر بين مردم مردم چشم سر است

عاشقان را در درون چشم چشم ديگر است»

ضمن تبصره يي نبشته اند : «گر چه زبان مادري ايندو شاعر (امير علي شير و خوشحال) دري نبود و دو اوين اساسي شان را به زبا نهاي مادري شان تهيه ديده اند ، اما پايه ادبي آنها آنقدر بلند ، عالي و قوي بوده كه هر دو از شاعران بزرگ زبان دري نيز محسوب شده ميتوانند . و هريك شان ديوانهاي

(۱۴) ننگيالي پښتون ، اشعار دري خوشحال خان از گوياء اعتمادي ص ۲۷  
طبع ۱۳۴۵ پښتو ټولنه .

(۱۵) نگاهي به اشعار دري خوشحال خان خټک مقاله استاد جاويدا در سيمينار بين المللي صدمين سالگرد خوشحال

ارزشمند و پربهای دری نیز به مابه میراث مانده اند)) (۱۶) این قصیده را خوشحال خان به پیروی از بزرگان ادب پارسی سروده است و طوری که از تبصره های دانشمندان ادب شناس ادبیات پارسی برمی آید خوشحال در سرایش این قصیده از سریشکرا ان پیشین عقب نمانده است .

امیر خسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵ ه.ق) قصیده (دریای ابرار) را به این وزن سروده مطلعش اینست :

کوس شه خالی و بانگ غلغلش درد سر است  
هر که قانع شد به خشک و ترشه بحر و بر است  
عبد الرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۸ ه.ق) در قصیده ((لجة الا سرار)) چنین سروده بود :

کنگر ایوان شه کز کاخ ایوان بر تراست  
رخنه هادان کش به دیوار حصار دین در است  
امیر علی شیر نوایی (۸۴۴-۹۰۶ ه.ق) را قصیده ((تحفة الافکار)) بدین نهیج است .

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیور است  
اخگری بهر خیال خام بختن را در است

بعد از خوشحال ابوالمعانی میرزا عبد القادر بیدل (۱۰۵۴-۱۱۳۳ ه.ق) نیز قصیده سواد اعظم را به همین وزن سروده در ردیف استادانی که بردری سرایی خوشحال تبصره های دارند از جمله پوهاند میر حسین شاه نیز دریاد داشتی که بر فرا قنانه خوشحال نبشته در باره پارسی دانی و پارسی گوئی وی چنین ابراز نظر میکند : ((خوشحال خان رانه تنها باید شاعر بزرگ شمرده به زبان پنبنتو منحصر دانست . راست است که غالب آثارش را به پنبنتو نوشته و کلیات اشعار او به این زبان میباشند حتی در دیوان او میتوان اشعار نغز ادبی که از خود اوست یافت . در آثار دیگر وی بخصوص دستارنامه میتوان نقل قولهایی از شعرای بزرگ زبان دری و کلام بزرگان عرب یافت تردیدی نیست که خوشحال خان از ادبیات دری بهره کافی داشت و به زبان و ادبیات عرب آشنا بود ، وسعت معلوم



ماتوی در علوم اسلامی از آثارش روشن است» از نظریات استادان برمیآید که خوشحال ختک در پارسی سرایی نیز صلاحیت کامل و طبع وقاد داشت. پیروی استادان ادب دري را به خوبی نهوده، به سبکی سخنسرایی نموده است که ادبیات شناسان آن را مکتب ادبی عراقی نامند.

اشعار پارسی وی دلپذیر و در زمره اشعار خوب زبان دري به حساب آمده میتواند.

### آثار منشور (پارسی) خوشحال :

تاحال نگارنده این سطور در هیچ جایی هم یاد کدام اثر منشور پارسی خوشحال را ندیده است، و تا جای که به من معلوم است شاید هفتمین رساله اولین اثر پارسی مکتوف خوشحال خان ختک باشد. که رساله ریست از بازنامه پارسی او و متن مکمل بازنامه وی را تا حال من سراغ نندارم و نه در تحقیقات خوشحال شناسان به ذکر چنین اثری مواجه شده ام.

تا کشف و دریافت متن کامل بازنامه منشور پارسی وی رساله نشر پارسی نیز غنیمت بوده و ارزش فراوانی در تحقیقات خوشحال شناسی دارد. زیرا چامه ها و چکامه های دري خان به دسترس پژوهندگان قرار داشت اما از نشر دري وی بسی اطلاع بودند اینک رساله یی از بازنامه منشور دري وی بارچه هایی از پرداخته های منشور خان را در اختیار دانشپژوهان و دست اندر کاران پژوهشهای خوشحال شناسی خواهد گذاشت.

نثر پارسی خان آمیخته با کلمات عربی، ندرتاً ترکی و بعضاً (لسانهای) دیگر است شیوه نگارشی آن به ساده گی و روانی گرایش دارد، شیوایی و سلاست در آن دیده میشود.

تمام اصطلاحات، تعبیرات و نامها و داروهایی که درین رساله بکار رفته همه در نثر های قرن یازدهم پارسی، مانوس و مأمول بود، جز از یکی دو مورد که شکل اصلی آن به درستی معلوم نیست و ازین نسخه واحد نسبتاً نونمیتوان به صحت آن باور کرد، اما تاپیدایی نسخه دیگر معتبر به عدم صحت آن نیز داوری نمیتوان نمود.

من که متن را تصحیح مینمودم در متن این رساله به استعمال اصطلاحاتی چون: سگ بچه و پشک بچه و موش بچه مواجه شدم. در نظر اول

چنین اصطلاحات به من غیر مانوس بود زیرا در متون دری بی که من توفیق خوانش آنها را یافته بودم با اینگونه اصطلاحات مواجه نشده بودم (۱۷) ، موضوع رابه استاد دانشمند پوهاند دکتر جاوید درمیلان گذاشتم درین میان دانشمند گرامی معاون سرمحقق دکتر واحدی فرمودند که در پارسی مناطق سمت شمال کشور ما و در ماوراءالنهر کاربرد چنین اصطلاحات عامست و از تاجکستان به هند نیز سرایت نموده و در متون دری بی که در نیم قاره هند به رشته تحریر درآمده اند اصطلاحات و تعبیراتی چون سگ بچه ، موش بچه در آن راه یافته و خوشحال نیز تحت تاثیر همین جریان ، اصطلاحات را در نثر خود بکار برده است .

### مآخذ و منابع

- (۱) دستارنامه از خوشحال خان خټک ، به کوشش پوهاند رنبتین چاپ سال ۱۳۴۵ ه.ش کابل پښتو ټولنه .
- (۲) باز و باز نامه های پارسی مقاله پرویز اذ کای در شماره ۱۷۶ مجله هنر و مردم طبع تهران .
- (۳) خوشحالیات از مرحوم سرفراز خان عقاب خټک طبع سال ۱۹۷۴ ع پشاور .
- (۴) فراقنامه از خوشحال خان خټک بکوشش زلمی هیواد مل طبع سال ۱۳۶۲ ه.ش کابل پوهنځی زبان و ادبیات ، پوهنتون کابل .
- (۵) فضل نامه از خوشحال خان خټک بکوشش پوهاند حبیبی طبع سال ۱۹۵۲ ع پشاور .
- (۶) سواتنامه از خوشحال خټک بکوشش پوهاند حبیبی طبع سال ۱۳۵۸ ه.ق ، کابل .
- (۷) خوشحال خټک از مرحوم استاد دوست محمد خان کامل طبع سال ۱۹۵۲ ع پشاور .

- (۸) دتوری او قلم خاوند بکوشش مرحوم محمد نواز خټک مقاله استاد کامل طبع سال ۱۹۶۱، پشاور .
- (۹) ارمان خوشحال بکوشش سیدرسول رسا طبع ۱۹۶۴ ع پشاور .
- (۱۰) نکامی به اشعار دري خوشحال خان خټک از پوهاند دکترو جاوید (مقاله سیمینار بین المللی سیصدمین ساگرد خوشحال خان) .
- (۱۱) د خوشحال مرغلری بکوشش مرحوم استاد عبد الحی حبیبی طبع سال ۱۳۱۷ ه.ش قندهار .
- (۱۲) باز نامه (منظوم پښتو) از خوشحال خان خټک بکوشش پوهاند رښتین طبع سال ۱۳۳۲ ه.ش کابل پښتو ټولنه .
- (۱۳) لڅڅیري ایجاد خوشحال بکوشش برین طبع سال ۱۳۶۱ ه.ش کابل .
- (۱۴) متن تحقیقی باز نامه پښتوی خوشحال بکوشش زلمی هیواد مل تحت طبع .
- (۱۵) پښتو (مجله) نشریه ماهانه اکادیمی پښتوی پشاور ویژه نامه خوشحال طبع سال ۱۹۸۰ ع .
- (۱۶) منتخبات خوشحال خان خټک طبع سال ۱۹۵۶ ع اکادیمی پښتوی پشاور .
- (۱۷) باز نامه پارسی از خوشحال خان خټک دستنویس آرشیف ملی افغانستان .
- (۱۸) کلیات خوشحال خان خټک بکوشش استاد کامل مرحوم طبع دوم چاپ سال ۱۹۶۰ ع پشاور .
- (۱۹) فرهنگ عمید چاپ ششم طبع سال ۱۳۵۱ ه.ش تهران .
- (۲۰) منتخب الغات طبع ۱۳۳۰ ه.ق کانپور در مطبع منشی نولکشور .
- (۲۱) افغان قاموس از عبد الله خان افغانی نویسنده مرحوم جلد دوم چاپ سال ۱۳۳۶ ه.ش کابل پښتو ټولنه .
- (۲۲) ظفر اللغات از بهادر شاه ظفر کاکا خیل چاپ اول سال ۱۹۶۵ ع پشاور .

- (۲۳) لغات غلامیانه پارسی از عبد الله خان افغانی نویس طبع سال ۱۳۳۵ ه.ش کابل پښتو تو لڼه
- (۲۴) افغان قاموس جلد ، اول از مرحوم عبد الله خان افغانی طبع سال ۱۳۳۶ ه.ش کابل پښتو تولنه .
- (۲۵) افغان قاموس جلد سوم از مرحوم عبد الله خان افغانی نویس طبع ۱۳۳۶ ه.ش کابل پښتو تولنه .
- (۲۶) پښتو ، پښتو تشریحی قاموس جلد اول طبع سال ۱۳۵۸ ه.ش کابل ، پښتو تولنه .
- (۲۷) اردو ، پښتو لغت از انوار الحق جلد دوم طبع سال ۱۹۷۲ ع لاهور .
- (۲۸) پښتو ، پښتو تشریحی قاموس جلد دوم طبع سال ۱۳۶۰ ه.ش کابل ، پښتو تولنه .
- (۲۹) پښتو قاموس از مرحوم محمد گل نوری جلد دوم طبع سال ۱۳۴۳ ه.ق کابل پښتو تولنه .
- (۳۰) پښتو ، پښتو تشریحی قاموس جلد سوم طبع سال ۱۳۶۲ ه.ش کابل پښتو تولنه .
- (۳۱) لغتنامه فواید فقیر الله از پوهاند رشاد طبع سال ۱۳۵۲ ه.ش کابل پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل .
- (۳۲) توریالی پښتون مجموعه مقالات سیمینار بین المللی خوشحال طبع سال ۱۳۵۰ ه.ش کابل .
- (۳۳) کلیات خوشحال بکوشش دکتري بیلو طبع سال ۱۸۷۰ ع پشاور .
- (۳۴) کلیات خوشحال طبع هوتی مردان بامقدمه پروفیسور عبد المجید چاپ سال ۱۹۲۸ ع .
- (۳۵) انتخاب کلیات خوشحال طبع کهرک سنگه درگرمی پریس لاهور .
- (۳۶) کلیات خوشحال بکوشش استاد کامل مرحوم چاپ سال ۱۹۵۲ ع پشاور .

- (۳۷) د خوشحال کلیات بکوشش دیپارتمنت ادبیات پښتوی ټولنه چاپ سال ۱۳۵۸ ه.ش کابل .
- (۳۸) تاریخ مرصع از افضل خان خټک بکوشش استاد کامل مرحوم طبع سال ۱۹۷۴ ع پشاور .
- (۳۹) ننگیالی پښتون مجموعه مقالات سیمینار خوشحال خټک طبع سال ۱۳۴۵ ه.ش ، کابل .
- (۴۰) امیر علی شیر نوایی مجموعه مقالات بکوشش زلمی هیواد مل مقاله استاد (ر.ف) طبع سال ۱۳۶۰ ه.ش ، کابل ، پښتو ټولنه .
- (۴۱) د خوشحال پارسی شاعری از صاحب زاده حمیدالله طبع کورنیه طبع ۱۳۷۰ ه.ق .
- (۴۲) د استاد یاد بکوشش زلمی هیواد مل طبع ۱۳۶۴ ه.ق ، اکادمی علوم افغانستان .

نکته

ای که بر مرکب تازنده سواری هشار  
 که خر خارکش سوخته در آب و گل است  
 آتش از خانه همسایه درویش مغواه  
 کانچه برون او میگردد دود دل است  
 (سیمی)

هینت تحریر :

سلیمان لایق ، سر محقق دکتور  
چا و ید، ما یل ه — ر و ی،  
معاون سر محقق حسین فر مند ،  
محقق عبدالرحمان بلوچ ، محقق  
حسین نایل ، محقق پروین سینا



مدیر مسؤل : ناصر رهیاب

بهای اشتراك :

در کابل	۶۰ افغانی
در ولایات	۷۰ افغانی
در خارج کشور	۶ دالر
برای محصلان و متعلمان نصف قیمت	
بهای يك شماره	۱۵ افغانی

نشانی : اکادمی علوم ج. د. ا - دیپارتمنت دری - مدیریت مجله خراسان

## CONTENTS

1. **Editorial** —Let's Make Khorasan Livelier
2. **Prof Shahrستاني** —Dari Literature and its Links with World Literature
3. **Hussain Nayel** — The Exiled Poet and His Messages
- 4 **Ainuddin Nasr** —Word
5. **Asst Prof. H. Yamin**—Nomber and the Peculiarities of its Use in Dari Texts
6. **Dr. Usmanjan Abidi and A. Khaffar Joraoff**—A Praiseworthy Dictionary
7. **Zalmai Hewadwal** —Khwashal Khan Khatak and His Writing of Baaznamah

**DRA Academy of Sciences**  
**Centre of Languages and Literature**  
**Dari Department**

# **Khorasan**

**Bi- Monthly Magazine**  
**on Language and Literature**

**Editor : Nasir Rahyab**

Nos. 1

March—April — 1983

Government Printing Press